

شریت مالک سرخون خشت خاخش سر کمالی لوفتر
 عرفه کاسین عرفه شاه شریت عنایه اشیا

(1)

شریت زونا قلمه دایچه کله زبانه زلف سیمت ان کوه
 هجرت هجرت هجرت هجرت
 تیارام

آدمر حالی هو اصاشر نوت
 اشهل ان لا اله الا الله وحده
 لا شریک له واشهل ان محمد
 ورسوله

لا اله الا الله

سید

مهرمنزوت لوتیا

سید محمد زین العابدین
 علیه السلام
 صلوات الله علیه

موسیقی خرد و پیش خواننده و اگر با مل فنیله سازند در پیرامان

(2)

نسی بر سیر خوانی

وین دجستم شده

پیار است
بهور

گگی نسوار
از سغید در فلفل
بور

مطر نیم
در سوت
بور

نسخه جبه دفع بوی

در نوبه و بوی

برگ کز حیدر فلفل سیاه
کو گل سفید

در روز صبح سازند

اولی ۲۸ عدد

اول برگ و فلفل آسیده آبش بمقدار یکبار

نموده اول روز گوگل یکبار است بر امش خود

و روز دوم گمانه بمب روز مقم سفید

حوزه باشد غذا کچوریان منگ و ریج نماید

و وقت نوب بخور سازد اینست

حار حارین ملج زاصل بیخ شاخ باوش بیخ هایز

بور
بور
بور
بور
بور
بور
بور
بور
بور
بور

۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰
 شهاب پیدور ۱۵ اوزبان ۱۵ غفاس ۱۵ سقا
 شهاب پیدور ۱۵ اوزبان ۱۵ غفاس ۱۵ سقا
 شهاب پیدور ۱۵ اوزبان ۱۵ غفاس ۱۵ سقا ۱۵ سقا

شراق شربت بنفیع یا کل قندال

| | | | |
|------------|--------|--------|--------|
| زود یادمان | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد |
| کلیس | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد |
| بنفشه | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد |
| مورین | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد |

این ادویه در درج اول بنفیع نام از خوشنما تا نصف بهمانند
 بگویند هفت روز بعد غسل دهند و فیه جنیم است
 او ایبه

| | | | |
|--------|--------|--------|--------|
| ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد |
| ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد |
| ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد | ۱۵ عدد |

شکر و باده عرف کنند قدر است آنرا خوراک نیم آنرا
 در دست با جمل روز بنویسند بر سر بنمایند غلظت نامی خورد
 بار و کله غلظت و حرب است

| | | | | | | | | | | |
|-----|------|-----|------|------|------|------|------|-----|--------|-----|
| سوف | پایہ | سوف | آملہ | آثار | دانه | اللہ | عزیز | نور | طیاریہ | بکر |
| ۱۲ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ | ۳۳ |

نصفین ہندو روغن جدا جدا ابریاں گویا سوختن شونہ

ماہی شیر علی ہا ایک سالہ کو فتنہ چھتہ پچھتہ
دو وقت ہا ب بخورند

ایک کتاب نام لکھی ہے مائدہ لکھی کتاب پرا میر
عظیم از شد و مینا ارد

خم چار خم جزونه حارس بره سید بره سید
۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

خم چار خم جزونه حارس بره سید بره سید

خطر بنفشه پنجه عرق یادمان علاب مغز فلوکس
۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

نسخه سوسن در گوش
روغن بادام روغن کدو
مغز کدو مالیده خورد خیار سب
شربت انار کلاب
نمونه ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

بسته روغن بادام شکر تری
نصفه ذابل
نسخه ایسه مینه آلوان جزونه روغن کدو
نسخه آب درده
نسخه شیر ترویر ایتریکه روغن پهلوان
نمونه ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

اوشن شیر اسندل طباشیر تری کوکثار دو قیته در کار آردن شصت در
نمونه ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

کته سفید پوست
نمونه ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

اسکن دار صنی سنی موبیل مصدک سناء
نمونه ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

قرنفل سدر بخان شیر نیر مصر عد
نمونه ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶ ۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد وآل محمد

عليه السلام

وعلی رسول محمد الذی وصف بانک بعلی خلق عظیم وعلی آل

ووصیایه الذی خصوصاً بلطف الیمیم واما بعد احقر العباد محمد

ابن حاجی میر محمد متیم معسر وشمیدار وکه ترکیبی چند که از اصل شجره

میشود بر قطعات ترطاس می کاشت و این همه مشط

افتاده بود استخراج آن عند حاجت ملای مکلیل می آوردند

علیه بنیاطر سید که هر کدام را که برض مخصوص است یکجا

سازند بلا تصدیع عند حاجت کافی مهیات تواند شد چون الودود

لیس فی الدار غیره موجود و این رساله مختصر مشتمل بر

دفعول و البواب تیره و ذکر فایده ترتیب خوردن

ضول در راه جتیه و اسرار بامونیر باید خورد و در ماه

ساون و بهار و در کنگ و در کنوار و گانگ بانبات و در کهن

و در گاه و سپاگت با و از طفل و در چیت دوپ که باشد

بانات و در زور شیل و شهبه و چند بلبله باید و نمک

بقدر نمره زلفس برار است

کافی است مضر که بدین ترتیب بلیله بخورد نفع بسیارش دیده نماید لیکن
مداومت نباید کرد که مداومت آن ضعیف معده می آید و فساد
در اسامی ماهها سال بیان عربی و فارسی و هندی حمل فروردی
میگردد و بسیار که نور اردیبهشت بر که وجیهه جزا خورد و مهنی دوسار
در همان تیزگ و سوان اسد مرد و اسنگ و چهار دون اسبند تهریز
کنیان در اسبوح میزان تندل بر چیک و کالک عقرب بیان بر چیک
و حکم قوس آنور وین و پیه جدی نگردد و ماگر در او همین کتبه و ماگس
حوت اسفندین و حیت از صاف کردن و کشتن فلات
بخی دات اما طریقی صاف کردن است که نخستین بکیند و روغن کیند
گرم کند و دما را کلاخته یا گرم کرده در آن اندازند بار بار تا سه بار بکیند
در خوات و بستور در بول ماده کاژ نازانیده پس در آب گامه که نایب
کاچی گویند پس در پنج کاچی هر روز الیت مشهور در هر حد است
کرت غوط دهند و باید که این مایعات در میان کلی باشد که بر آتش باشد
پس آنچه کلاختی باشد چون قلعی و شیشه باید که آن را کاندازند و بر ظرفی
در آن که در آن مایعات باشد سر پوش کلی بکنند و در وسط

سوراج کند پس آن دوات کلاهت را بر آن سر پوش
اندازند تا ذره سوراج اندون طرف هر دو چکه منفعت این
تجرب آلت که چری ازین دوات برنجد بود اسورا ندوالا احتیاج
نیت مقصود است اگر دوات است در آن مایعات هر طریق
که باشد آنها آنچه کواختی است چون فولاد و مس و غیره باید که قسم
اصل آن است مانند صفایح رقیقه یعنی بزهر ننگ کنند و آتش
سوز کرده پتر تیب و کور در میان مایعات سرد کنند گشته
گشتن دوات آلت که سختین دوات را صاف نمایند چنانچه
گفته شد پس در میان ننگ یا تمرندی یا دودی که گیسو مشهور است
آن دوات را نهند چنانچه متعارف است پس بالاد آن دوات بچینند
و آن دواتی که قدر است درع باشد نهند و نه بالاد آن پا چکه رشتی نهند
و آتش دهند تا چهار پاس بعد از آن که سرد شود خاکسترو
آهسته آهسته اندازند و طبعی را که شکفته باشد ستانند و جمله دواتها
بجانب سوراج کشند و دوام سیارک است چهارگه ری در پارچه
صاف کنند پس در شیره لسی در ظرف کلمی با کشت بر کنند
سیاب دانه دانه شود و ایضا چکند کلان بگیرند و در آن بر سیاب

برنده ند و هفت بار این نسون بران سیما ب خولده خوش
نیزند اولی موی چو ری باند هون پران پانی در هتی را کاس بان هون
بخشک اور پانی سوزانده هون را کس هوس کورت سنج باند هون
واضحی تر شکستین هونت دایه راجارام که هونت کابا
باند هون چوتی تو میرا باند ناچه چوتی پس دهن آن را بودند
تا سیما ب بر نقتد بده آن را در هکوفته کرد کرد او کل حکمت گیرند
تا از طرف خالی نباشد چون باقی بخشک شود در و یک کلی
نهند و سر پوش داده کرد آن بکل حکمت محکم کرد در خور کرد
آتش با چکد شتی پر کرده نهند تا استوانها آن خاکستر آوند
این در پنج روز یک هفته میشود و اگر آتش کم شود دیگر افزونند
تا که همه کوشت و پوست و استوان سوخته خاکستر کرد و سوز
بر آورده و کل دور کرده خاکستر در جای محفوظ نگاه دارند
که اخته قدری از این خاکستر کسیر بر دریزند طلک کرد و در بر طبع نیز
اندازش بد خیر می شود گوگرد کند یک ظرف کلی نشیر از آنند
و بر بخش با نیم کرایس بنهند و با طلا پارچه کند یک نهند و اگر در
دین خوف در مقدار هوا کثرت در یک کشند از آنه یا کل بر

تا به آئین نهند و بالا تا به انگشت افروزند کجا ساعت دارند تمام کنند
 کند نشد و نظرت شیر کسیرند اقلد سه مرتبه اکثر هفت مرتبه این را
 کند یک مغسول گویند برون صاف کردن بعمل نیارند
 مجرب پیچید است تا آوردن سه چندان از سابق در راه مجرب
 شکر و قند اول که پیش پاک گویند دو توله را یک قطعه
 بگیرند و پیش سفید که عبارت از زهر نیا بی است پا و شیر
 و بار یک سازند و زمین کنند گویند البش گرفته بیش مسروق
 ازین بسزند و شکر در وسط آن نهاده غلو کنند
 پارچه بفت بران غلو صاف پیچید در و بدوزند پس بپارند
 روغن معصوم که بپند می کرد گویند مواز سه سیر و در دیک مسین
 نهند و غلو در آن اندازند و سر پوش بران محکم کرده سنگی
 بر سر بالا سر پوش کند ازند و زیر آن آتش دهند تا یکس
 بعد آتش تند بخار بر آید کند ازند شود عظیم از دیک خواهد
 بر آید و سوسن کند بعد چهار پاس فرود آورده خام آید
 شده میماند قطعه شکر ازین بر آید قدر یک برنج ازین

شکرک همراه پان فایه بخورد و اشتها عظیم آورد و وضع بعض
کند و بی آفت است در باه اشترقوی دارد و بدن را فریب سازد
و دیر قوت کند اگر یک هفته خورد یک ال قوت میماند و زعفران غلیظ
که مانند چوره میشود آن برای امراض فرمته مجرب است قدسیه
بایان بخوراند نایب سیاب زده شکرک شکرک را با شیر
لیون تا چهار پاس که هر کشته بعد از شکرک قلیل المقدار باشد
جها در زوی سازند و در شیشه معمول حکمت از اخته مانند چوره سازند
آب چکانند و اگر بسیار باشد آن شکرک مسوقه را مانند نان تنگ ساخته
در تنگه که عبارت از ظرف کلان کلی باشد بگذارند باید که زیر آن تنگه را
بگل و سرکین لیس ساخته باشند پس تنگه دیگر با او در این تنگه دراز
گذارند چنانچه دهن سرد و بهم پیوندد و پارچه و غیر آن که مخصوص بگل است
آوده کردا در این تنگه بگیرند و خشک کنند چنان هفت لیس کردا کرد
و نان آن کشته بعد از آن تنگه را بر دیگدان نهند تا چهار پاس از نفس
فرزید ری سوزند چنانچه برای طعام سوزند و درین هنگام باید
که آن تنگه را بالاتر دارند و این چنان باشد که بر چه ترکرده

غوره بروی گسترند چنانکه خشک شود باز تر کند منفعت این
 آنست که سیما ب صورت شود بعد از چهار یا سه فرس و آرد
 تا سرد شود و حن کین مید آید آنچه پوست تنگه باله سیما
 پس پدید آید و هر چه در تنگه زیرین ملتهق بود همه بستانند و
 برند و سیما از طلق که اهرک گویند بگیرند سبوی خردی
 و آب بر کنند سبوی در در یک کلبی نهند و بالای رهن سبوی
 پا در بندند و بالا آن که پنجه گسترند و بالای برک اهرک نهند
 و بالا آن اهرک نیز برک گویند که آرد پس آن دیک بر دیک
 نهند و آتش کنند تمام سیما اندون سبوی پر آب فرو خواهد
 چکید و در سبوی معمولاً اطباء هندست در تلین و نضج ادرام
 بنایت سوزند است برنج مقدار چهار درام بگویند چنانچه
 برایت زنی سازند و در دیک شیر خفوات انداخته پیزند تا همچو
 شیر برنج شود و اگر بجای برنج باره جو آید همان
 همان نماید کشیدن لبان یعنی عودیکه پیسوزند که بندان
 نیاید که دست اند دیک کلبی و لبان در مطح کند و آنجا در

که قطعات لبان بیکدیگر پیوسته باشد و بالا از نبود پس پیش رو
بسر پوشش کلی پوشند و با آرد یا کل مضبوط کنند بر دیگران نیز زیرین
چراغ بسوزند چنان باشد که یکپارچه تیل در آن کشند و فیتله چنان بود
که یک پا در تیل در تمام شب بسوزد و باقی فغانه این در زیر دیگر چنان
دارند که در فیتله در دیگر مقدار دو نیم انگشت مضموم فصل بود تمام شب
نهاده دارند و صبح سر پوشش بردارند تمام شب نهاده دارند تمام خود
متصاعد شده بر اطراف و یکچه و سر پوشش خواهد چسبید
بر گیرند و بداند که برای سستی و کثرت عرق اسبیات موازنه یکماشته
با پان خوردن بشر طیکه سرما بود و سرد مزاج باشد
نیز مالند و هر که گرم مزاج بود او را خوردن نشاید بلکه نشانی کافیه
ایضا طریق دیگر آنست که بطریق مذکور لبان در دیگر نمند و بر
دیگ تهایی کانسبی نهند یعنی ظرف که کناره دار است و در لب
تهایی آب اندازند و در دهن دیگر بآرد ماشر بر گیرند و نیز
آتش بزم کنند تا یکپاس پس آنچه چوده مانند زیتون یا کاسه
بکنند و صورت عمل در آن سستی قویب نیز مالین دارند

آن دور شود باه و در آن بدست پایره بر قدر که باشد در آب تر کند
یک عت پس پوست از وی جدا سازند و مغز خشک نمایند و
بگیرند یک کلبه در وسط حقیقی آن سوراخ کنند بر سر و
دیگر در زیر آن یک سوراخ در پوست نمایند بطریق که می
بتال ختر است پس مغز را در یک نازند و مهر کرده تا جامی بماند
لیس داده خشک دارند و سه لیب کنند یکی بعد خشک شدن
دیگر چینه خشک شوند چیزی مربع قدر نیم کرانند زمین کنند و
آن چو گلان در وسط حقیقی وی چیزی دیگر مقدار آن بسوی
خود در کتبه یک مذکور است بکشند و درین جقر خود دریا نهند آب
بر ساخته و آن یک را در جقر نازند چنانچه بسوی خود
در جقر خود باشد در پیاله آب و دیگر در جقر گلان بعد در ناز
دیگر از پیله شسته پس از ناز تمام جقر شود و آتش دهند
چشمه سرد شود دیگر بر نازند و بسوی زمین را با حیات
هر آنکه تمام روغن درین سببی خود در جمع خواهد شد تا
بر تعقیب کنند چنانچه گفته است که در آن که بخواهد زید

شود و باینده پوست درخت انکول در خشک سازند و ایضا
بیج درخت سطر اورا از زمین بردارند و از میان کاواک نماید
و قدری از پوست خشک رو دروند ازند و الا آهن خلوس مس
مادرق مس برگند و بالدر آن دیگر پوست فلور را باندند جمله رو
بعض حکمت گرفته با تشش شک بز کبیته دهند تمام بر سر شکفته
خواهد شد بکینند برای هر مرض بانو پانش دهند باید دانست که
انکول درخت کلان است و در قسم بود کاتها انکول
بسا عار دار که اینجایه مقصود همین است دویم بیجا زشت
و آن بیجا زشت و سختین باید که مس را صاف کنند و شسته
اما بهتر آنست که مس را که ازند و شسته مرتبه در دوزخ و تیل سر
نمایند و از آنکه زود نمیکند از قدری سسم انار و پاره آبگینه آید
تا زود کند و خسته نشود و این سیاب بگیرند و روغن سر سبز
و سیاب همچنان هر دو ساعتی با هم حل کنند و در بوت
کلی اندازند بعد بگیرند بوت آصفی و آن را از نمک بر اینر برسانند
و در میان این نمک آن بوت کلی دهند پس بر روغن

آهني بالار آن بوتره آهني نهند و پيشکيم سر پوش صم
 از نکل رسا نهر پر بود يعني تد و بالار آن بوتره کلي که در بوتره آهني است
 همه نکل باشد شش باس آتش زير ديگ دهند جمل آرد
 نيز سه کپه در ازيج و برب گرفته در شيشه کند و آن شيشه و
 مهر لب خوب دهند و بطرفي دول جتر روغن او بستانند
 سوختن دندان خيل دندان قيل با سويان زنند
 و براده وي بستانند در سبوي کلي اندازند و سبور ادر
 کيزند که کت پس در جگر دور که یک کز باشد و در عمق آن
 هم یک کز بود با جلد شتي بسوزند چنانچه مشهور است
 شش کيزند شکر فیک نوله که یک قطعه باشد و بيارند
 خرمال طبع بگورده پس یکماشه خرمال در شيره ليون که بل کند
 و بر نه شکر فیک باشد و در آفتاب دارند تا خشک شود
 بس کيزند پخته که کات يعني ماکیان سیاه و سر وي خشم
 انگی که بر اندازد و سپیدی از وي دور سازند و زردی او آمده
 در آن پس آن شخوف چهره زنگ مین بفضیه اندازد و کهری

بگردانند تا بزودی وی آلوده نشود و بگردید بیضه دیگر و آن را خایه
گوده سر پوشش نهند برین بیضه در پوشند و اگر بیضه دومی
از کرات باشد زودی آن درین محله طاس ازند و بمقدار
بیضه بار چکرفته بکل آلوده کرده بر بیضه سپید و خشکند همچنان
پوشید پس سه عدد و با چکر شسته آوزند و خود بشکنند
صفت قطعهها یا چکر شسته یکجا داشته بیضه اندر وی نهام آتش دهند
و پس از چهار گری بیرون آزند با یک شمشه حرمال در آب پیوسته
سائیده بر شکر فطلد نمایند و بدستور گذشته آتش دهند
همچنان کند تا دوازده ماشه حرمال در دوازده پته خج شسته
من بعد ذلک بدون آن استعجال حرمال شکر ف را
در بیضه بطریق معموله مسم پته دهند تا یک عدد دیگر از بیضه آتش دهند
شود جهت منه از اطرع فی القرمالاد تبجعه الشمس جیا
دارند از بیگانه آتش دادن بوی سوختن زرد یا بیضه
پیشوی که می آید و ما دایم که آن بوی فرو شود بیضه از آتش
پوشید و بدین طریق بیضه را با یک خایه با شکر بیضه بزودین

باشد یعنی در سیفه فرسین پاکب بود زیرا که شکر و نقل است
 بهترین نشینند و اگر در زیر سیفه هم آتش باشد خوبست که
 شکر و سیبویه که در دو حاصل آنکه اگر در زیر سیفه آتش نباشد
 بهتر است در دو اطرافت و بالای آتش در کسیر تا از همان بر عدو
 پاکب در دو سیفه آتش خالی نباشد و در خوردن میمان
 که در شکم ماند و نفخش ظاهر است سیبیه هر قدر که خواهند خورد
 در کاغذ یا در برگ پان و این اشرف است باز خوانند و بر آن
 بروند هر بار اول و آخر در وضو کند پس آن را فرو برند و قبل
 از خوردن آن سختین باید که برنج سخته و خجرات تناول نمایند
 چار و عن و بی روغن و متصل و یا سیبیه خوردند بطریق که گفته
 و بعد از خوردن سیبیه اندکی دهن بسته ماند و تکلم نکند تا سیبیه
 از در فرود بیفتد و در وزیم در میان بدنسان سیبیه را میخورد
 باشند بقول نبی که گفته شده در بهفت روز نفع میدهد و هر قدر
 مدت که فیه بکار برود مختار است اول از نیم توله شش رخ باید پس چیم
 بطبع موافق آید هر روز خوردن است سه روز در ایام سه ماند خورد

نه در کما کسی که برود و مرطوب بود ازین منتفع نشود

و محدود است زیان دلد و آفات آرد جودن را نشاید

و بدانکه تا سه روز این سیلاب در شکم میماند روز سوم

در غایت برمی آید باید که سیلاب قسم اول و منقی باشد

و در ایام خوردن سیلاب مسکه و روغن بسیار خورد تا مغز

تواند رسانند و در ترش و باد از کثیر احتراز لازم دارند از شون

اینست را نور بر اجنبی سازون نهاد و در است پی پیون مارا چهری

نیری هم گری نه هوتی الله محمد الرسول الله آدم صغی الله چیمان کریا

چهمان رکھی تھان رھی بحق للہ الا الله محمد الرسول صغی الله

و جویرد هر نیاتی ابر باشد و خشک کند و بسوزند و خاکستر شود

بگیرند پارچه لک و سفید بر چهار پوب بندند چنانچه همیشه هوست

و آن خاکستر در آن پارچه اندازند و آب بر آن خاکستر ریزند

و تحت آن ظرفی نهاده دارند تا هر آب ابر چکند و این کرد آید

چون آب خام چکند باز همان را در خاکستر اندازند و فرو چکند

معاذ الله که غده هفتان تا یکس در خاکستر نرود و تیزی نماند و کب

در

مذکور که مسمی است بر نیز آب و در وقت مسمی طلعی دار سببشانند
 تا آب بسوزد و نمک آن بسته ماند بگیرند و بجار بزنند و باید که
 گند بر خیزد که گهاز خوانند بر آوردن طرفیش همین است و هر که ابروی
 عمر مرض که مفید است در فصل آن مرض اسم که از نوشته شد
 بزرگد چون آب چکبه با در محاروت کند باید که آن را در آفتاب اول
 دراز داشته با لوز از سفید منتقل نخل کند بر خاکستر یکبارگی خورد
 فیتن از آن ترکیب سرب خاکستر درخت از جن و خاکستر ناسه
 سنج مسادی بستانند و قدری از آن با شیره کوز را چهار تا چند پایی
 که برل کند پس صفح تلخ که از سرب ساخته باشند طلا نمایند
 هر دو جانب و آن صفح یعنی پیرا تو تو بنهاده در کاسه کلی باید
 و کاسه دیگران پوشیده آن لکل حکمت در کبرند و خشک کنند
 و لکایت دهند چون سه و شود بر آزند و صفح بستانند
 و هر دو خاکستر که شیره کوز را چهار پایی که برل کرده باشند
 برین و صفح طلا کرده در کاس بنهاده بطریق که در حکمت دهند
 و عین طوری که نامه پت تمام است و یعنی هر بار آورد و در آنجا
 تازه که هیچ سابق ندارد شسته باید مالیده آتش باید در دو لکایت

آنست که یک وجب مقدار طول و عرض و عمق زمین را بکاوند
و کجیت آنکه در هر کز حفره سازند همگی ده پت است یک لک پت
فنج پت در لک پت صفائح سالم میباشد و از آن بعد میکاهد
و پس هر چه زیرش شود و آن را نیز بر صفائح نهاده آتش میدهد
باشند و ایضا بونه نقره و دوله سیاه کتوله شیر درشت بر توله
سیاه را درین بونه نهند بر آن شیر مذکور اندازند و در زیر آن
بونه چراغ چهار قندله ساز بسوزند تا بوزن آن کتوله دو باس میاید بونه
برشته تا به آهنی باشد و چراغ چنین باشد که آتش تمام در زیر بونه
شود و فصل در بوم بونه و شعله قندله سه انگشت مفهوم باید
فتمین هذا قمره طلق یعنی ابرک یکدام بایزد و دو تباب کند و یکدام
قند سیاه و یکدام شوره قلم در آن افزایند و هم حل کند
و اگر حاجت باشد چند قطره آب نیز نهند پس این چهار چهارم
کند دیگر نه چهار عدد پاکد شتی مهر و صد از میان گاه ک زنده
بقدر زمانه و چهار عدد دوار درین هر چهار عدد پاکد شتی مهر
پاکد شتی مهر کرده نهند بیونی سر پوشش بقدر یک دست عمده و در
چهره کردن چوب پاکد شتی مهر کرده در دو سال این پاکد شتی مهر پاکد شتی مهر

مگر بنفشه بنهند و آتش دهند تا چهار پاس چون سرد شود بیرون آورند و یکدام قد سیاه
 و یکدم شوره و یکدیگر باین ابرک چشم بنهند بطریق مذکور آتش و بنده همچنان تا سه
 چهار آتش دهند و بر بار قند و شوره بجلا آمیزند ابرک سفید شده خواهد ماند
 خوراکی و دوسرخ برای هر مرض در هر چه مناسب او باشد به بند فایده بسیار
 باید که سهیم است و کندک آنوله سار بر در و در ظرف آینه انداخته تا سه
 روز که آن کند حفظ نماید **آنگاه آب نارسیه چهار دام بر آن بگذرد**
 بسایند مثل سرمه پس چون در ظرف اندازند و آب بر ورزند تا جوش
 زند چون میل بسوی نماید و هنوز سرد نشده باشد یک شیر گرم بود که در
 در آن آمیزند و بچوب حل نمایند و لیب کند و منتخص باشد هر گاه از
 ناخن بکنند از آن جابر خرد و الفور بشویند با آب گرم و بالایش روغن
 کنجد مالند و او در آن دو نیمدم کیوی کجری و سه ماشه کافور جنبی و کور
 و سفیدی یک عدد بیضه مرغ نیز آمیزند و بسیار جوش بیخواره را نوشند
 کند و بداند که نوزده هماغه آن که با آنند بعضی از آنند چون دیر ماندند شود
 اثر کند **که شیر کاه گشتانند چسناک در آن آویزند**
 و بسیار جوش بنیده شیر را بر تابند و زرد را در نیم بکار آوند
 در آن حال کوه مغز جمال کوه را بگیرند و در پارچه بندند
 بیاید نه سبزه کل و سر کین کا و در آن اندازند اگر کسی بپزد
 بقصد نیک

نه از شدت باشد آب نیز از آنند و آن بار چه بسته را درین سبب چه
ند از آنند و زیر آن یکدو ساعت اشکش کند و بر آنند و بسته بر آنند
و در او دو سیه آفرینند و هر دو گرم است اشتباهی طعام آرد تحلیل دهد
اگر با فشرده سرفه خوردن قطع بنم نماید اگر با عرق بنید مشک خوردن
علیه ^{در وقت خوردن} سرفه را تسکین دهد و قوت معده کند مگر و پشت محکم سازد
به سق و بر صرا را با اشکش دور کند و اگر از نعل بادار چینی یا جوز بودین عرق کند
و شکم خفیف بر آنند و بجا بر نه قوه باه و در ضمنه نازیک کند و جمیع ارض بلغمی و خونین و فاجه و انسج و درده
و قوه را مفید از کتاب حکیم محمد صالح بروی رقوم شد ^{در} اگر درین روزها نماند که دور کند
قدری از عرق غافور در دو ساکن شود اما احتیاط کند که بر نعل سالی برسد چه بافت ریختن آن
خفیفتر و برای حرب و خاوش با درین آمیخته و بدوز آن مالش آن مفید است
درین روزها باید که وقت صبح کنند اول آبیته است و آبیته است و آبیته است و آبیته است
روزی که با او بالان باشد موقوف کند نفعش آنست که ادران که از بیروت شد و از گرمی
روغن فندق و بهر چه در آن نیکو بر است که دیگر و نیا است از جهت تقویت کردن
سردی آب پسته یا کرمی سوره و بنج را حکم کرده و در آن درایم سرد و نیک خورد و اگر فردا بود
آن فایده کند تا در وقت صبح با کرمی در میلت موقوف و بهر چه در کلام حار با نافع بود
و بهر چه در کرمی است که اشتباهی کند اشتباهی که اشتباهی که طعام آرد و در وقت صبح
ماند و بهر چه در کرمی است و محقق ما آرد و بهر چه در کرمی است و محقق ما آرد و بهر چه در کرمی است

و اگر فندق

و کلک خفیفی زرده بان جیره و یک سر بره که در شنب بلوغ مرغ بلوغ تبول و منوروی عیاب
 پدیدان استعمال نماید و میزندش طرز و جوایز بر یادار و انانی طراحتی نماید که چون گرم و
 محرق است امر این بطلد است که البته غشش و نسبان و زکام یعنی دانند تا مفید بود
 که خفیف در بیک سر این بسیار داشته و طایفه از نفع داشته که در اینجا داشته است
 در وقت نهاده و از آن گرم کند و سوره گرم شدن اگر توله طله داشته باشد یک
 سر اندازند طله از زنده شود تا از این که با او الحیا خواهد که کلمات اند و روشن
 و سبب که باشد در وقت و نوبت در انقدر در خاکسرت و نیزه اندازند که مخلوط کند پس
 در عیاب این صندور است که از زنده نازده شود در وقت که کاسته قلع و در وقت که
 انداخته قدر مهربان بود و در وقت که نوبت در اندازند و در وقت که نازده شود
 و تمام احباب از زنده رسد که در روشن نوزد نمایند و ساختن
 بوتاول بوجه بندی پدید کلی کلال نیم سیر و کلک کلام اکثریت در دام و کسب نیم سیری
 در کوی و سوی و یک سیر و سینه کینه با یار صد کینه پوست نشانی خام پوست نشانی بریان میوم
 بوده به توان کلک نشانی کمر بایز با یاری کند مومش که کشت عوی از پسته کینه
 جان بکوه که در وقت از زنده در صندور و در زده سینه صندور سازند
 بعد از آنکه از زنده همان وقت بکوه میوزد باشد در پسته صندور بطریق منزل سینه صندور
 شده درم یعنی آب کرده مندرم بر کله رعیت و صندورم صندور کینه و کشت
 درم کفته و پسته صندور و اگر کینه بکدام میوزد باشد کشته در زیر میوزد
 که از خوردن کاهرت باشد یعنی برل سینه صندور یعنی قسم اول که

روز آب گرم سفید یک بشیر با دانه و جوار سفید را گرم کرده اینها را در کوزه
درز با روغن صاف کنند و قوام نماید چنانچه قوام رسد در کوزه و با دهن بادام با روغن گرم
حکمت تا به روغن جذب شود بعد از آن کوزه را در حمام سینه و در حمام
بپزند مقدار آن سه رطل است و در هر کوزه ای خود عنبر الشب آیزند بیشتر باید که بپزند
از آن در آن صلیبه کند زده و در زده روز قوام شود پس قوام ساخته در ظرف کوزه برین
پوشید از آن کوزه در زیر زمین دفن کند روز یکشنبه آنرا بر آورده بسیار نفع در وقت
باشد این عید است که سبزی نماید بیدار و در کوزه را در ظرفی مثل کوزه
غزال باشد قطعه ذیوانکه بر سر کوزه بچرخانند که راه شکمهای بخار آن به جهت
و به جهت مکر آنرا باشند تا بخار آن سه اجزائی رسد شکم کس سفید می شود
با نفع شکم بزرگ در وقت که لبان دو ماشه ساجی سفید بماند صندل سفید
ساییده دو ماشه مجموع کوفته بپاییزند سفید نماید طرف کوزه بیجا که آنرا
در داخل آن بخورند و بنده زایل سازند چنانچه در رویه بایر سه روزی عادت بمقدار هر روز
چون متعاقب شود حضرت رسا در وقت کشتن اختیار وین با جاست که اولتوم در وقت بایق
مانند و از او عادت کنند در وقت که از کوزه بزرگتر بایق آن کم کند چنانکه عادت
رسید باشد که در داخل شمع تو از او در استعمال این عمل هر روز صبح هر ارض باره
در بیست و یک روز است اول طعام چرب بنمزد و در هر دو وقت در وقت
قوی کند و از آن روز در وقت استنها و طعام و صوی میفرستند و در وقت
بپوشید از آن کوزه در زیر زمین دفن کند روز یکشنبه آنرا بر آورده بسیار نفع در وقت

و از قدر ما نیش و صد پنجه شروع کند تا در هفتت سیمی قدر روزها نشانی تا فرود برسد و بعد از آن هر هفته
 یک یک سبب اضافه کند تا چنان شود که در وقت دو سال یک بار رسد و این قدر زیاد نماید
 و از پنج روز و چوبی غیر داتی بدیه مخصوص است و بویض احتیاط درین باب بسیار که مصلحت است
 بر اینان سحر کرده و بخورد و از قدر خود کند و دو سال یک بار رسد و در این زمانه می تواند خورد
 و اگر در آخر بماند که نمی تواند خورد تا که در این خالص غایت شود تا می بود و درین ایام در میان
 و حضرت شاهانید تا خوش اختر از لادم دانند و شیرینی بخورند و درین زمانه در رسم انوار
 نیز نیندیشد از قدر ما نیش ابتدا کند در دو سال نیم دام رسد و بر هر سینه و مباح آن یک سوره
 نیندیشد است و الله تعالی اعلم است اول اگر بلوی است تقسیم نماید
 کرد و اگر سایه است قدر کافی است و آنچه بنقیق اصفید است اطریقت نیز نیکتر است
 ایام جیفر آنکه به هم میخورد وقت خواب در وقت غروب و در شقیق که وقت طلوع انقباض کند و در
 چند ساعت در شوق بسیار و یک سبب خالص و در سیر خواص چهار عدد بود و شناخته تا آنکه بخورد
 و یک نام چو شیدن بکنی و در اینها بر شده و سر داده و خوشتر از شقیق را در وقت غیره
 در کار با لجنیب و شند با دیگر است و در سینه چکانند و در سینه در پهلوی
 سینه و در قطر جیب در سینه چکانند تا یک در لیس آنرا در کتاب نهایت سینی رسد و در این
 است که اگر در بطرف راست بود سوزان چکانند و اگر در چپ سینه سوزان راست
 یکبار چکانند و در قطر کفایت بود و باز حاجت میزند و سونته سینه از رند خندل سفید
 بر سه بار سینه حلاوت نمایند و اگر که برفتن کوب چوب سفید است که اگر کم کند بر سینه
 در سه قطره در هر روز می چکانند بسیار از دو در شقیق در روز و سوزان
 زلفاوی می بود بخیر روز قدر ای سامی که ناس و نهنگی خند و در شوق

بمان در آن همچون روشن بر روز نماند بر سر دور افتاب نماند یا بازش گرم کند و سینه
بسیار دردم باشد بارش کند نیم سیر باید ز غنم سوزند و این دو در دوسم ز من دور کند
سوسنت و در بینی دکانش بولست به ازند لغیون ز غفران مرغ ساهتی کوبه ساهتی
و بار یکبار زنده کله تصدیق کوفته بنود در آب بر سر طلا کند و خشک نشاندند زنده
با خون تارک بنیزد و بر پت یا طلا کند اگر در دوسم کتم از مقله نامزد مویز یکبار
روغنی که درین بار مجربست سماکه مندل چهل کوبل کشته ملتی بر یک کوبه م شیره اندک کسیر
روغن کنجد تازه درم سه ادویه را کوفته با شیره کتم در روغن بچوشانند تا درین
در آنکه تر باشد آنها را افشرده آب با شند و از خندان بچوشن داده بازش کیمیزد روغن
بر سر نماند مجربست که در باغ با کتند در طوبیت بسیار بر آن کت جنبی بر عدد
در روغن نماند و در بینی چکانند سوط برای خشک و نامندی که در زبان مودت
رفع دارد تا از کله را قوت نافع را سود دارد کعبه الاهی کلان دودانه زعفران بر یک
برج این در آب بوزنه یعنی نوک آن مقدار که کوفته از شیره کتند در ادویه در آن آسیرند
بالجمه ادویه در شیره در پت گاه که در که مودت با یکبار یکدوم در سوسول از بینی
در سه قطره چکانند قبل از طلوع آفتاب تا آب از بکارت نماند یعنی که نر زه را با زرد لود
تبا کت و رتیا یا بجزادی یا زنگی کیدام زعفران یکا شتر زعفران صفت عدد کوفته کیمیزد
پنجمه از یکدوم بینی کشته شیره که در طوبیت بسیار بر کرد در قان از لفعه در مندرال
چونیمه ادویه که در یک خط ز کام یا بیره سازد و شیره طوبیت کتند و شاد و چونه
بر سر نماند بسیار مجربست که کوفته با کت نامزد مویز و نامزد
قوت به در غنم افشرده کوفته تمام و باغ را زیاد کند خوردن زعفران

مقوی دل و دماغ سرد بود شش برقی از رویند بریم یا بکیرم تا بویند سوزند مقوی دماغ
 گرم بود سینه لطیف بود بکیرم بانب رویشند مقوی دماغ گرم بود خوردن شش
 دماغ را زیاد کند بویند و هلاک کردن کلام مقوی دماغ بود بویند و غلبت مقوی
 دماغ سرد بود و اگر ساق با یک گرم مس در میان مقوی دماغ گرم بود بویند و
 شک مقوی دماغ سرد در دماغ غلیظ را که دماغ بود و هلاک کند مویس و سینه تازه شد
 در روشن دنیا بر میان کوه باشد که سفید بخورند و جهان روشن برسد باله دماغ خالص شد
 بقوت او یا باز آید سینه در دنیا بنام کوه بود و از آن سخن برسد که سینه
 که در سر حبه و برگ در باب مزاجت منکر لقمه قام طرز سینه در روشن بویند
 و سایر در آن قوه سر تا تمام نماید در دماغ بخورند و تمام بخورند سینه در دنیا
 اندکان از آن دنیا بخورند بر هر طرف بود پس باز کوار در هر یک در سینه کوار لقمه کرده
 پاک در پیچند در موقع تر در آن زمان که روز بود بکشد و تمام بخورند کوه در دنیا یک
 سا کمان آن بخورند با جوارت چکه امخته بر سر جانند دست جگر بر داند بر این باب
 گرم سینه بود و با دست تمام نمایند کرم الله تعالی در دست در تمام سینه در دنیا یک
 بنشیند دست اما که سینه در دنیا کرم الله تعالی چون سینه در دنیا که در دنیا
 سر جانشند سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا
 که در دنیا در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا
 که در دنیا در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا
 که در دنیا در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا
 که در دنیا در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا که سینه در دنیا

حضرت ... درم البصیان که قسمت است از ص ... پیکر بزرگ دل گویس و آنرا
... از آنکه در وقت ... از یک تنه ... کرده بخورد تا نفقت کشند همچنان کند ص
کنند و بنوعی گویس جوایز مشهور است مانند سوسن اما از سوسن بسیار کلان بنماید و در بین گویس
بسیار دارد و در سوزان و پلور بند ... گوشت گلگرنی نیز مفید است بر این کرده و در قدیمی مسکا
کنند تا در کینه ... با پاره از یک در آب سائید و در بینی جگانه صحرای بحال کتک ...
حیدر که بپندی زرب که نمیدانم دانگ کی بحسب دسل در شیر دارد و در سوز که مهربان در صحت
اختیار است بر عیال و شفا هانت خود گوید که طبع چهارده شبانه روز ام البصیان و شربت و کیزان
صالحه بنماید از آن حالت باین دو صحت یافت ... مهره رحمان در قریش صحرای کتک و ماس
حاصلی دانند و در حضرت و در آن زمان علاج نیست ... کوشن خرد و یک تنه پیکر بزرگ خوش
آلوده بر آن زمانه حاجت قدری از آن در آب سائید و در صحت طبعان زینند و اگر تازه در
اتفاق انداخته بهتر است و خون کوشن خرد همین عمل کند ... گوشت این مریس که بپندی بخورد
بر این کرده بخورد و در وقت که در جابیه باشد بگریزد و در خون کوشن که منتهی است تر کند
و پیش از آنکه بپزد و در کنگه عین که در آن خواب رسیده عطر خواهد کرد و گرم از بینی خواهم از آن
صحت بخورد و در آن روز یکشنبه قتی که تیره در سوزان باشد آن در آن التی بزین چنین
بخندد شود گرفته بگریزد و عقب بنماید پس آن نان لایق که میجو خواهد خورد و در وقت که
در صبح اطفال غریه را در دو سه روز نغمه تمام کند بگریزد استخوان آوی که سوزان
و چند روز سائید که چند روز پیش از آن ... خواهد خورد تا سه روز از آن که باز خورد
در آن صحت خواهد بود باید که در وقت که بگریزد در آب سائید و در بینی جگانه
گویس که در آن زمانه ... مرقن نما گویس فدی است در نیمه که بگریزد و در آن زمانه

صعاب تارتند دور که قطره در بینی چکانند تا مایه و آرد و جوب که با کوبی در شسته غیر کند
و نه ماهه سانه زنی که اهدای کسیرت بچرت سطلان محمد ششم که مرغ پدید آورده بود خشتند
پوست سیدایی تر بود جوف زنجبیل معطی بود و فادانها از بیک است متقال در من با دام
پنجمقال صلاست جدم چون سازند و در زجر روز یکبار در نه مرتبه بی یک شقال
تاریک شهور است بگردن اول و همچنین از جوب که متقال است بستند و نونه و بیرون مقدار
مع و نایبند و سگوت میباشند سه عدد بند بقره یا شیر ادرک و اگر از غایت
بیدوشه فرزند زن تواند آرد آب نیند و یا شیر ادرک که سفید و زردن و کام و حلق نایبند
تا که بپوشانند پس بخوابند و نیند سه یعنی چهار فرط افیون بعد از کسره
یعنی مسر بخوابد خواب آرد و بپوشان افیون نیز مفید است و خوردن با دام سبیل
متقال خوردن تخمخاش سود دارد و در من با دام و در من کدر و بینی چکاند در سر مالند
نافع آب پارسفیه آرد که یک گره بخورند خواب آرد و آبها و کور را در حرکت
پیش میتوان داد و آرد آرد تولد هم توان داد است پوست تخمخاش مقدار سه
و آرد که چهار یا پس آرد آنرا نمونند و نقل آنرا کوفته بر تارک که آرد خواب آرد
هم که خواب نیاید یا یک گره جوی روشن آرد و بازار رود و بطریق حقش خیز کم شده
بجوید بر که کسیرت که جوی کوبید که خواب میجویم پس جوی را یک و در شسته
مخانه آرد باذن اله تعالی خواند یا نیند در روزی یعنی دو بار صد مرتبه مفید
سایده که بپوشد و متقال تارک آرد بپوشد و دست و پایی را با آب سینه بپوشد
تو بر سر جوب است که در شسته و شکار ناسته خواند و حلقه بخورند
سعد و زنجبیل بر یک در دم کوفته نیمه که مویز و آرد آرد و کسیرت در روزی

بسته مقفه و سوز منفی و سعد بیان ذکر علی بر او کوفته پیوسته و در شقال
میخورد باشد بعد از زوم ایاضت و لذت غذا به نرسد زنده بر چه پیشوندید و در روزی
مخون را حضرت امام شافعی بر او دست میزدند اگر نیندادم بعد از روز پنج در جهت نسیم
نخایت غایت مفید است و جمع سالان داده و ماهی را نافع دیدار یکدم در بعضی روزها مثل
نماید ماهی استخوان درین لایحه گفته اند اگر در دم زنجیر بر روز تبادل نموده حافظه
بجز از این در صورت خلط و در با عاریت است سبب سوره در چشم کننده اصله خوانند
فلسفه و در کتب از زود و خوب هر سه را بر او کوفته پیوسته چند روز متواتر بخورد و در عیال
تخم کاه و زرد زنجیر افیون نفع بیک کلام کوفته پیوسته بطنه خشک است
برینت با طلا کف خواب خوش آرد و در صورت سر کپی هر مقفه بند و قطره چند آرد
درین چکانند خون معاف یا نالیست سر کپی را کله زرد و در باره بطول ملاقات
بسی کلان از سر سنی تا تا کس بکنند و در وی را از کما کون در وی چند کبه بر مقدم
حیاط باشد در گاه خون باز ایستد و در صورت قوه از دست اندک او در سنی
چکانند و چون از سعادت خون خاطر جمع شود باره ایات کرده فرود آرد از سر
کندان خورد و آب یا میدا بر تار کفک غایب آرد مان آب است کرده بر تارک
گذرند و گاه خون از بینی بر آید و تب بجهت فمیدانند باید کرد زیرا که در خون
ینی که از جریان باشد مصنوع است که چون مفاصل و جوف غشیه پیدا کند در
سپاه نانه بر میان کرده نوبت در بر یک در شال و در جهت منفی است که کوفته پیوسته
بقدر حاجت بسر که انکوری از مویز کرده در باره بسته بوند از زکام می شود

نو و تر علاج باید کرد نه بکفته جان چشم دو انبیا به انداخت و چون چشم بدو آید تا مقیبه
 ننگند تا به دو انبیا بیرون با المجد این مقدمه در کتب معتز اول ضبط است و در طب اندک کرده
 تا بقیه مقیبه است بمقیه این مقدمه را میان مردم اهل بلاد و ای چند جهت
 چهارم و در میان و غیره گفته میشود بگردن سه مرتبه بکشد بکشد که سنگ زنی در آن
 ترخاش نرود عدد الی خود دانه بر آرد و عدد و عدد در کلاب کربل غایتی
 حساب کرده اند مقدار خود در غدا ای است در چشم اکثر امراض چشم را چنانکه در مکه و غیره
 مفید است که با هر دو را قوت بر و در اثر امراض چشم را مفید بود نمائند که سفید یا یک
 بسیارند و زوج مقدار ای که آرزو داشته امیزند و نگاه دارند که در عبارت چشم خیال آرد
 و جلا بدو را و ابتدا از زول اسودد بدو و بلا و نیکو و چشم مقدار و در خود انبیا
 مقدار یک چشم بیرون کاغذی دو عدد ببلوده را سوزند تا دو در آن خانه و است
 خاکستر نشود پس سه روز در آن در شکم تا به که خاک کرده باشد تا آب بیرون آید
 اندکی انداخته باشد بر سه این تا مقیبه آب و بیرون حرف شود پس در
 طرف چشم بر آید بر گاه خواهد بگردند تا آب بیرون بسیارند و چشم کشند و چشم
 پوشید یا بیغوا میگردانند تا آب بسیار آید و در ای چشم یک نم
 نماز کند قفل کرد بلبیده زرد و در این اثر که ناخسته باشد یک حصه در آب کباب
 در چشم کشد اگر که را کل در چشم باشد یک حصه باشد بورت سائید و چشم کشند
 اگر که را اثر کو از منو بیکو در آب بپزد سائید و چشم کشد اگر که مو می مالک
 در چشم کشد بیکو بکشد تا آب کباب سائید و چشم کشد اگر که را بپزد سفید و
 چشم بیکو بپزد سائید و چشم کشد اینها را در آب کباب سائید و چشم کشد

چون گندی در آب اینون بسایند همی سبب غلبه در چشم کشند تندی در وقت ساز و
در چشم چشم که باشد رافع است ز روه بوده و چنگری سادگی کوفته پیچیده بود
عده غوطه بوی می سازند و در سلامت چشم رسانند در شبانه بین دو لاله گستره بر چشم
نحوه بیدار در زنده بین سان بوی می لاله کشد در یک روز نازک می شود تا سه روز نیک
انسانه نوری در لاله سبب انبساط که هیچ امر از چشم معیبه است و خوب است
پوست بیدار می بختند در دم من کشند چهار دم می کشند دم بیدار چهار دم
آنگه تازه در دم ستر اول چشمه دم بیدار دم بیدار کوفته پیچیده برابر بود که آنگه
نزد روشن زنده چرکند و بیدار آنگه زنده می دم کم و زیاد حسب حال مرین را و چند این ترکیب
در اوس انبساط کوفته بیدار در دم بیدار چهار دم آنگه شست دم بیدار پیچیده
غلیظه بیدار
سند خاص حسب نسخه بخورند شربتی نیمه این ترکیب را اوس انبساط کوفته بیدار
چشم را روشن سازد در دم چرک ز روی دور کشد مخروطی بیدار آنگه پیچیده در اوس پی و منور
خسته بیدار و نیک بهری و صفت سادی دباب برود یا کلاب حسب بند وقت خواب
از آن سادیده چشم کشند در آنی که تابی چشم مطلق از این کشند و با جنبه های بالکل
بر دایره غایب ترانکه و در وقت لاله سازد و شیر کافور و زعفران مقدار چون خانه بخت
ماند و آن در سبب کوفته و کای سیاه و مانع مانده زنده چهار روز کم کوفته نیز از آن کشند و سبب
هر غایب است و دیگر در چهارده تا هار و زوم که در روزهای صبح بکشند و در سبب انبساط
مردان آنگه در سبب لاله سازد و در سبب کوفته بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
در سبب کوفته بیدار بیدار

حاصل شود و در وقت نگاه بدارند و عند الحاجة بکار برند و چشم بکشند در ای از طب
 فیروز شاهی یا ضحی تقی ذات نظیر دارد و مؤذنه سپیده فلعکرو و فلفله بازو آغوش و در وقت
 سوزن بگریه بملدی را بر آب آمیخته آب سرد و عقده یکمی که بفرایجه و سنج و گوشت
 حبس زنده و در سایه خورشید بوقت حاجت یکی از آن آب آمیخته خاک مویز
 و چشم کشند نگاه آب سرد بشویند و چشم از عارض چشم نمانند و بوی
 آب زعفران بچید اتفاق در وقتش اتفاق در بصره و در وقت که گنایت بر او چون مستغنا
 سبب شد با هر ساخت که در آب بزرگ بنا و خوشتر ساختن با لند صدف یا تاکو بطریق متعارف
 دو درم با بیان پیروزم ز مو اطلت این حق تعالی بینای بخشید و عجب مقوی بهر
 مجرب است صاحب در وقت کوهی نوشته بر وقت خواب دو درم با بیان باد و درم
 نبات کزنده کوز و از ضعف بصر با من کرد و بصره الهی بر کزنده کوهی
 مبتلا نشود و در آینه تازه در سایه خورشید و در شب که با او بگویند سفوف
 ساخته بکفایت بگذرد با چشم خورد و در خاک ستر به خاک آب آمیخته متواتر
 که چشم مانند زرقی نتره و خاریدن چشم را سود دهد و چشم بپاز سفید و
 شدیدی ساری فرج ساخته و در وقت قحطی در چشم کشند و معین است با رافع باشد
 در ای جری در آغاز دیدن عصاره یک کبیر سفید که چشم مانند چشم و دست
 بکری قبول شده و از بار چشم خفته قطره چند بتواضع چشم کشند و در وقت
 خواه از طب که استند و از غیر از اینها بپایان بیدارم رسورت بچشم که بپای
 بیدارم در این خاک بکنم در آب بپوشانند که بپوشانند و در وقت
 از سر من نمیدانم که بپوشانند و در این کتاب در وقت که بپوشانند و در وقت

با این بینی فلفل سیاه جوهر کبریا تو مایه صفا یا زهر کرم و دو دم مفت افند و سی
بچه در آب خمیر بندوبست تر تا بند بویه در سایه تک با باند گذر شکست تا سه دور که در نمایند
در وقت حاجت میل در چشم و کحل نهی مجرب بای میانی در پنج اوجان و میل دو دم
و شادانه گذر تا تو بال نجاس یعنی س یا تو بال آسن در مس سوخته و زنگار پاکیزه در دم کرده
و نیز ملک خمیر زنده کرم کف دریا یکدم خرد یکدم قلع و دو دم زنجبیل شب یا بی
حرق پاکیزه در دم کا جنون و خرقه حرق از پر یکدم هم با کوفته و بخته بسره که تمد پودره در
طرف می بقیل نهاده در لغات کتک رس سخته است و الا که
فلفل کرم مسعود کوفی با برکب کجیل بلبله بیدانه کتک ممتی نیک بوی مساوی اللوزان
سر سره سا کرده با شیر زینت زنده در سایه خشک غصه تک با باند در کارا در خون زنده در چشم
کنند خاوش زایل شود و بصارت زواید در کار با یکیدا در چشم کنند اصل چشم بر و کلی
که چشم مسود در مبر حفض یک پوست بلبله زینت ماستی بوی کوفته بنجینه که
نمایند مطهره نظور یون در منق زول آب نظور یون دقیق در دم زید بود و کتک هم
بسیار در موی خفته درم و زینتی است عدد عدد را نمک کرده در عدد و بچه در دم کتک
و تا سیوم عدد بایس کتک املج فیقرا هم بقیه یکبار بنوشند در کانت امره
قد خفوف الح کتک لایحه و لا بدینا و تقدوی المایه ایایه قاهره کتک
ان تدرن بالزمره سید ایم و کتک بالجناره الکسما و بدینا و کتک کتک
ولین بختم صفا الله الصمد و الرانی العاید خات ذاکم فی جمیع اسباب
و التیمن بالزمره حضور ما فیض الهم من التیمن که تا سه نیم نافع است
بنزک سلا در چشم زنده در موی ابتدا در زمین زمین کل کردن است

در آنجا که تیره بان می چند مقبل بس که کوشی ... که برای اکثر امراض چشم موجب صحت
 گشته و دیگر برای بریان کرده صافی مانند سوسن می کنند و چشم گشاده می نماید و بلیه بسیار که
 زکلی هرگز گویند در آب گلدراب بنشیند و در چشم گشاده بنشیند که نور را بکفله و در چشم گشاده
 و نوحاخذ و سوسن در کرمی در سرفی در سوسن و پیرله و جالبه و در صورت بصابت کند
 در طرفه العین روشن سازد و در آب زرد است میخ کنای گلدراب آب لیمون سامیده
 در چشم گشاده که در مو یقین و کله را چهره است و در و از حیران و در کوز امراض چشم
 مفید است پیرله و سوسن و یونست سماه که بالایی اولست خورشید و در آنکه در سوسن
 تمام سوسن هموزن قلع خاکورس بنامند و هر دو را جدا جدا بسایند یا یکدیگر را با هم باطل امزین
 خواه مچون کرده و در آنده خواه چوب ازند و در چشم بکبارند و برای آب چشم که
 که سرفی چشم از آن بکنند ملتقم قدر است تا مانند و بصابت و بنده بیان آنوده کرده و بکبار
 چشم براند ... ناخسته کند را بکبار آب مصلح کرده و در چشم گشاده و در
 بوسه صحت انقباب در سفیر و آید بلیه زرد و جوهر که در تولد است بر کرم
 با هم بچونند آب بنده و یا بنیز و لودا و کلمه بنیز و در آنش کند که دنیا که کله بنیز و سوسن
 از آنکه در کلاب آورده بارند و بوقت حاجت بطار بنیز و گاه در چشم گشاده صفت
 اگر که در روز دوم میدان کله صفت در چشم گشاده در سرفی و چوب است
 در چشم آب بر کنای در چشم گشاده و در سرفی بالیده در کرم که آنرا بنی سازند و در
 بنیز و غیر بصفت با ... مو بلیه با شیر حرارت سامیده بر اند و چشم
 در کله صفت در روز دوم بچونند در چشم گشاده کله صفت در چشم گشاده
 در روز دوم چوب از نام کین را یا یا حذ بنده یا بلیه یا سوسن و سوسن

عفا و سبوق للجلد مع دوق زعفران و کبکول به فانه تجربیه بسیار است و در چاکسو
مفتره لونه جزیره در حصه نیکو می مروارید کفدر یا رحان تو حیا سینه موکبی حوتی خورده
هم بجز خوب است یا با کسو ایخته مملک صدم چشم کنند ای ای زعفران با آب میا
و چشم کشند ناختمه را از کف در یک چوک موق لوزی دو سه بار در چشم کشند و این
در کفش ملک باق در چشم اندازد و در می در نوشتار بگیرد و سر مین تقم تر کشد
باریکه اندازن مس جو ایلیا نغمه از آن حرکت دهند لوزی دو سه بار چند روز تمام ناختمه
جمع در دور شود و ناختمه و بلکه و کل چشم خوب نم بقدریکو خوب است تا در کف
کاداکس زنده اندازن کاداک که قوی مرصحت و یک کوی یعنی خر مهره خرگوزن از کس
درین طرقت بیون یعنی کافه قوی نیک لعی کوفته بچینه کنند و از آن فراغ خوب ترا
بسیانند و آب بکوهن بر اندازند نهایت تا سه روز باید صابون پس خوب خرابانند
و در در اندام ساینین زرد مایی را سو نیز دهان کنند بقدر مانند و زوال الماد را صفت
که در در چشم بکار روند چاکسو مفتره کند و در کس کین خر کفیه یا در فن آن در حصه یکم بود
لزنیات موری و امیران چنین بیکه همچون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق و ذر
و از زودت در بر با سینه خر در بدل با میران جینه کذ غنیاید و کل بسید چشم را
بازمان تا شش تا اگر اراض چشم را مضیه است و اگر سینه بسیار باشد زنجبیل خاکیه بچینه
کل چشم نبات یا سینه سامییا بچشم کشند صفت اینها از زعفران ادا صحق بلینی امراه
و اقله سید و امیر و قدر است نزدیک من صغف البه قهد بانفص کل چشم
مترجم کد و تله در روشن کجا ایخته در چشم کشند و بچینه در کفیه کفیه با کل
زادگی و کل قلم و در سینه با سینه و در چشم

دردی نرسد باینکه در چشم کشنده برده شود
 قبول فرماید دو نیم باوتر پدید آید با کشنده و بول بر آید
 پس بگردید ملک ایس که از من غلط ساخته باشند و آنرا صبح کند و درین
 سه روز نماید همین آن صفت نوبت کند و درین سه روز نماید پس بگردید
 بداند و گاه گاه در چشم کشنده نماید که بگردید تا چشم را نخراند
 مهربی و سنگ بصری و نید تر تا بر این گروه بنگردی و بیداید
 مسادی بگردید و کوفته بچند سه روز در چشم کشنده کفدر یار آب است
 بسیار در چشم کشنده کل جیبی بگردید و نوبت که از اندکی و نیز از آن جدا
 سازند و بدان کلمه قدری مهربی امیرند و صلاویه بچند چهار خسته دارند و در چشم
 جویست و بلکه خبری که شیر ازین بیرون اندازند بگردید و آب میلا
 و پوراه بینی که در چشم دم بودست قطره چکانند یعنی و بلکه که از چشم
 در است بگردید در میان بچند از آن در این در اچکانند و اگر در میان چشمت
 در است چکانند و شیر جانور است مشهور که با شکار او بیرون باشد درین
 مشهور است موخت ببلید لعل کرد فلقد از او بلید و آله و
 خار چینی و سنگ بصری و ملبی جله را بگردید بچند باب سرد جان بسته در
 سار خور کرده بداند و آب سرد سار خور و وقت صفت در چشم کشنده ضعف
 در میان این است که از این استخوانا اکثر بیانت درین امر
 چشم را مقید بگردید قوت بصارت بیانت انفع مسرت بر
 سنگ بصری بگردید و در اول با میرا بگردید خلق طلع را در میان

کتابت است که غلبه از طلا و جود از نشت رفتن با حیا طاقم اول تا باشد بعد از آن
در سنگ است یا پنج حاق صلا کند و در ز نیم لوراق طلا و در فل غایم و در حق کنند تا
نه روز تمام شود که در روز دهم و بیست و ششم کشته و شش دست که در حال استلام نمودن
و بر مغزی که باشد استعمل کنند که که نهی بر دهن که استند موی زردی بر کند
و خون کشته که با کتک با بلان مالند جرح است برای یادمان است در بر
آله که در دم بجهت در رس یا که کل آن سپید است و شیر زورس بنظره
سیاه و رگ است و در دم تر بدم نکور و در سه سیر آب جوش نند که سه بار و
در دم آب مانده بجهت علامه دارند باز تر بدم ملتیه و حقیقه ستاور و نخل کتک
در آینه و فلفل که در موتره و بیدیه ستال در کوه و در نیه و بولست و جرح نیم رگ
وام که در و بار یک کوفت نیم سیر درون کاه و آتیر شد و طبع تر بدم و شیر زورس
باله بنظره نیز اضافه نماید و بچونش نند در دیگر تا در وقت باشد دست به است
پس مالاخذ و برانند در صبح بخورند اول روز یکدام دویم روز یکیند لک سوم
روز دو دم بر دو دم میوزده باشد و قدری بخشم هم کنند در ده روز
تمام طار سر کرد و از عجا میر است باید که در سه ما خورد و در اخه قضی ندرت
کند یا خسته تر از سینه از زها نسو ملیه تو تبه که کمی سفید مسود
از دوران کوفته بنسخه تاب بیون سرفی بیخ فایم و چشم کنند
از جرات از نیا و کتک است من از بر یا کوه صلا جویا بپوشد
پایان کرده و اندک برات از نیا نسو ملیه جوش شود و در سه روز
در نیا نسو ملیه بیون آله تمام بود و نوا نسو ملیه نسو ملیه نسو ملیه

باغک شک آینه در چشم کشند حیت از در چشم که کشند نیز نام کشند و آید در نحو

از رساله حکیم محمد باقر عجمی بارانی چشم طلا کند

و حدیث دهنوش و سلاق دوم در تقوی چشم و کند از رو که نوده بدان نبرد

و آنچه نیک باشد به کبیل و کلس مندل سپید بریزیم در روز دوازدهم زعفران و انجیران

از کوه کرم نرم کوفته لکلاب خور کند شش ماهی زرد باشد و خنک است وقت حاجت یاب

کسب تر از آنکه سالیام طلا کند نیز در وقت که در تن سوزان باشد و اگر

چشم در دیده آید در روز یکشنبه زردی چشم در طلا کند و در زعفران و در روغن

در روز دوازدهم زردی طلعه نماید قال جالبینوس در کتاب الفصد کان و مع غیاجاب

عین قرآین و فی المنام انسانا یا فرقی بالافصد بین السیانه و الله یهتام من العید المنی

فصلت سیرات کل چشم پوست بینه جریست و ای سهرنگ محسن ذکر یا از ای پوست

خبر فرم که هارایت بجز از آن که آید به باشد در سر که سوزان شود مانند بود شسته در آفتاب

شش ماه در چشم می آید و آن که خورده می خورد که باقی و بر بال دیو بود و در کج جاده

عاجز من با چشم رافع دید در بر آب غشبت حبت و درام در طرف آینه انداخته

به آتش گذارند تا آب منقذ آب که با تو آید از آن آب که از حبت که از حبت و زرد حبت

خاکستر سوز و بوی که زرد با بل سفیدی منلوس کرد و با آورده سلاطین بلیغ غنچه چشم که در

کشت که در آن زوای تیار میشود و در سهر است حبت با چشم

در روز دوازدهم زردی بر طرف کند حبت پینه و آن که سوزان بود

در کوفته بینه با یکدیام روشن نماید سیرت زرد چشم سینه در لاله است

از آنکه سالیام طلا کند نیز در وقت که در تن سوزان باشد و اگر

دری قطر فی این نکت مرآت و نفع من العذاب و بد اخوت
ودی است که سینه دانتوب بزود سفیدی چشم شفاف چهره سکن در روز نور
مایه بنفستهم غفران و مصفح یکه دسویان و منع غریه بگردد در کمترین انزوت یک
چهار درم چندید ستر سه درم شفاف و در روزت شفاف مضمیت دکمه در یک
شفاقیه غفران دو منشقال ایمن نیم منشقال یاب با این شفافیت زود بدست بگری
بر میان درامد که در این آما سرد و نوی از دست که از او نمایان در دست که نیندی کو در این
ساز افندد فلن ازت که باطن بکتاب سفیدی چشم یا در دو سجا میت اما سفید باشد در یک
اها س که طسح روز بدانه فعد و صلاب است یک ماهه و این او در یک حال معده
رود و و شکری او بر در دست او و در زره سفید یک یک تا تک ایمن دو سجه
بجز چهار درم بود نونه ستر منجمه را با در یک نخته در باره به بند خود است در باب که
بد از روز چشم کرد اند پو تیلانته چنانچه متعارف است در این است
بستاخند و اندکی بر تابه ایمنی ب میزند اندک آنرا که تا چون مکه بگردان کرد و چشم مکه
بزراند یک در چشم اندازند بهتر مکه کنه قرصیت بکیرت بهیون و سمان بیدر او در او
مویک او بوزند و بختها دور کنند پس اندکی بیرون حل کرده دهان اندازند مویک او را بمانند
فروزن مده در بیون و با آن ریس که سوزید در نهد شش درم ستر نانه در نانه
ماهه و انرا نیند به رس مد بقد ایکنز نند پس معنی دار اترش نند تا خوش
بس با چه نیند برین ایمن مکه ترند و لذان صابون بندد و
بشکم بیکی فعد از چشم او دانات سرد و سرد
مکوه در روز در دست و در دست

تسخته باشند میوه بزرگ است
اگر در آن باشد واثرش قاعد خاف کرده اند
میوه همچو نشانند تا غلیظ شود خوب است
چشم طارانی در آنجا بر مصلحت است در چشم که از سردی باد باشد و گن
بر آنجا و بر یک سر و در جواب در شکی و اجون و مکن بگردد کوفته و دو پویه نیند و
در آن زمان ساعت بافت چشم کنند و از آن چشم چکانند در یک شب بی روز در اول
شود که باس چشم انباشند و بر آن چشم را سود در عینه گلدان و سار و
سادی و در آن با کلایف نیمه در وقت طلایف نیند و درین و بگری پیروی
بدرستی و که تر فعل کردید و شیره تمرندی که زراران در آن نقوه و در صاف می نمایند
سینه گری رویه مذکور در آن چشم شود رویه کوفته میخند در آن اندازه و در پارچه بویا
بسته در قوی آن آب اند و در سه قطره در چشم چکانند و ساعت بافت چشم کرده
خستین آن کم که از چشم و آید بر آن دنده وقت آن شفا است و در وقت
که مسخ در صورت چشم و آن خوب چشم را سود دارد و گند بسیارند و مکنه ساخته چشم
نیز در آن کلایف نیمه با هم تر باشد و شیره تمرندی چشم بن بنی خلافند
ان و مودنه از یک یک میانه گیری باشد اینها و در میان با سار و کوه گند
در آن لیب می نماید و در کار باکیار و باج نقد با سار و کوه تر نماید
نیز در وقت مسخ کردن بر صید در در آن کاه و نوش به و کوه
چنان آنرا در

باز در آن وقت که سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
در وقت تیره در چشم بمانند و در وقت که از اجزای سینه در چشم بمانند و در وقت
و جان مصل در وقت سینه می آید و در وقت که در وقت سینه در وقت
باز در وقت که سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
نوی کرانه الاطی که در وقت سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
حسب بعضی سینه در وقت سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
که در وقت سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
برین مانده در وقت سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
بسیار بگریه بگردند که سینه در وقت سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
بیرون آید در وقت سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
نوعی در وقت سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
بر وقت سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
باز مانده در وقت سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
در وقت که سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
دشمن در وقت که سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
باز در وقت که سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
در وقت که سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت
در وقت که سوزش شود بر اطفال بنگردند و در وقت که سوزش کنند و در وقت

سو دود در طلب است دوم فرغانی بربنت دوم انجیر یک عدد سیر را یک تپه و دو کبک و دو نیل و دو
 غیر مترتبه نیم آرد یا لایله در فرقی خائید ریاست و خازان با نوره در دوزخ که در
 غایت استراحت منقطع الکلم باشد منتظم کرده در چنین دستند و لطیف است از یک ستم
 ساخنه نهدی با نخله در لونه طولی تم کزیش در آستین و مصلح کوهی بسیار است و در قوه
 زمین و در کوه کوه در راه و کوه بالز که یک در دوم کوفه منجمه خوب از نه شترتی یکدوم
 آب گرم یا آب سبب سمن که در کوه در جو نشن همان در زبان را مصلح است تجرب
 حوض در کلاب یا آب مسافه ری سرکه آینه طلا خائید در درون خاک شکر است
 و کوه کوه در درون کوه نیم گرم کرده مضمضه خائید که مسکن کرده در درون
 که در نخل را جلاد دهد در در نخل در نخل خائید نمک کوبیده از هر یک دو دوم سوخته بریان کرده و
 زرد در میان کوه کوه سفید در مصلح کوهی از کوه کوه کوفه نخل سوخته
 در نخل که در نخل را پاک کرده است ولی خائید با جو بد در نخل کوه کوه کوه کوه
 سونین است زنده که کوه سونین در جوی یکدوم در ده عدد در جان در سونین آب یک
 ساخته در نخل مانده اول آن بنحله در دست در کار موه خائید نبات خراب است
 که گرم در نخل را کوه نیم یا از نخل سوخته اند و دو آنرا بر نخل یا آینه است
 کوه کوه در در نخل سبب های کوه کوه نیم یا لایله کوهی به دست مصلح
 یکدوم در نخل یکدوم در نخل سبب های کوه کوه نیم یا لایله کوهی به دست مصلح
 سونین سونین در نخل در نخل سونین سونین سونین سونین سونین سونین سونین
 سونین سونین

در نخل

ز قات از دوزخ سازند و ای که خورده را با زبان دوزخی نیت برک است

دو هم در کارند که ز نفع انهر یک بکند چه را اسامی در سر که نذر کند و در کوزه و نعل

سر برین دستار نماید و بر آتش دارند تا کلسنج شود و اجزاء اندوزید بخت کردی

بیرون آرد مفضل در دکانها دو دانگ تا در فاش نندازد و باو پیشتر حاجت بفرست

چون برده آید چو در شهر سازد و شهر بر نهد توته شهر روی بر مصلح و کلاه

چهارشنبه بخورد چه بر میان بخته دستار نند که بر دندان مانده نوبه

بزیست از او یک نیم شهر بر سازد و در یک شهر از یک شهر شای بر چهار درویش

هر سبب نند و اگر نید توته اندازند بخته باشد بر دندان مانده در آن که در دندانها

ساکن کند منزه سندیوس گووی سونتی کلی سخ کوفته بخته سنون سنانده

پهلوا که مانده کبیر باشد و مشهور است در آب اندازند جو شانه و سینه اتم بخته

دردی که جنبش دندان را قطع است و در دوزخ نند و چند شهر که بسبب ضعیف بود

یا سقفه یا خزان باز دارد و دندان را حاکم کند بتکلی مسجای بیخ و می و سینه

شادی کوفته بخته کلی نند حکم نماید که سیار را بسوزند و نیم صه اندازند بر آن

مانه خون بر دندان کند و میوه از بسوزند و خاکسترش بسوزند و چون

بریان اینجور مالند و اگر دنگی ننگ بجای هم داخل کند بخته است و در بی نفع

نزد آن که در دوزخ است دندان نند کینه دندان را حکم سازد یک اسامی

ماویک سوز و کله در ایم بخته بر آن نند

مگر در سازند آب بیرون دندان اندازند درین شب او را با غلظت کشته اند و در وقت
فلوس تا سه روز که یکم سیلاب بیرون نماند پس با چوب بلاندر که در وقت است سازند
و بر اندرگاه قدری این با چوب دندان سازند و بالای وی بان خوردند و دندان یک
سج بر بر آید و در آنکه که نافع است جهت این و در آن بن دندان یعنی بر آن از دندان
استه خوار نشد و بر آن خون از آن نشا کوزن سوخته کاسک سوخته فو حله سوخته
پس خون و بلبله زرد سوخته نار و سبزه بریان سعد کوفی ضد الطیب کفیر یا نه کل مرغ
که این پنج جنه را سفید دار سفیدشان طلا سیر سفید از کرم کتبی و دم الاغین و در وقت کفینه
نیمه سنون سازند من عجرات طلویان حرم سبازی چهل سه روز و چون
تخم خرفه بکند و در دو ساعت سنون سازند و در کرمی دور کنند و در از له در دندان
باید از آن که در دندان سازند و بگریار تا به سوخته یک صه که درای مریک
سختی و در یک صه هم نخیته استعمال نمایند که دندانها صاف کند نیمه با بر کتبه
شحمی زنجبیل نیمه توتیه بریان جلد بار کوفته نخیته جانند و بوقه زنجبیل اندازند
سختی را از دور استوار نماید و در آنرا دور سازد بچکر بریان و کاسک
بر دو بار در یک شب بر دندان سازند در منخ خون دندان مایه می خورد و کلان
سختی را با یک صه جانند و میان آب کوشند که در منخ خورد و دندان
در انور ساکن گرداند با بر یک صه از دندانها بر روی حکم خود میزند و در آن
نیمه صه یا نیمه صه در دندان که در دندان و چکر آن سود دارد و در
سوزن حله او را از کتبی

بسرشدن دندان مانند او در هر سه هفته در وقت بز که در آن در دندان ناساکن کند و
سکه بگردان این چنین عمل کند خواه کسی در این وقت باشد خواه اندر وقت
سعد است که اگر در سازه دندان ماله در وقت در صوبه است
که در دندان و در ساعت نیش نه می آید در صوبه یا سه حب در باره هم به نیکو
ترنایشه و در آن اگر که در میان دندان و دندان در دهان که نیش نه می آید
برودون گرم و نش دندان در دهان است با ترکیب یک آب میوه ترش پوچ
نمزد در باره و در آب جوشانند لب لیس بکشد تا بکشد و در دندان گذر از تمام
کم درون آب میوه و در دهان آب میوه در دهان الایچی خورد و زنجبیل
معیت بر روی نمید آید و در وقت که در دهان چینی تریکی آب میوه بود
یعنی سه باشد که میوه و میوه که سفید کنیم تا در دهان خیر بهانه آورده و در
برای آن که در سازه دندان مانند در دندان در حرکت است و در صوبه
رساند و ضا در دندان را با ماله آورد سخت بداند که در صوبه و در صوبه
است که اکثر زبان دندان به مانند و ترکیب آن یعنی بود است در بعضی
که در این مصلحت است که در دندان در سازد و این مصلحت است که در وقت
زادین است که از او بیاید تیره که در یک وقت هم ماله میوه در صوبه
سفید بکند ز به سفید دندان در وقت که در صوبه میوه مصلحت است
کسی که در صوبه میوه بکند مینی بکند و در وقت که در صوبه
بایند و در صوبه میوه در صوبه

از آن احقر زکمه درین سنون در حکام دندان لطیفه است در آن که در دوزخ

را از او پارس کن کند بوق کند وقتی به آلوده بر دندان که در او کینه خنک کرده

و احتیاط نماید که بر دندان دگر نباشد و در آنکه این بوق آسته آسته پوشیده

سازد و بر زبان او بر زبان و بیاهنغال در آن کین و حجه دندان حکم سب

تا حلیم در آن طراوت آنجا که سب در دندان و آه کس آن در روز خفت ازین

در آن ز آید بکنند و جوین بن رانفع و هم کتبه دله در جوی مجتبه یاری

کتبخ سنجو بده و تبه یار یک خسته بر دندان مانند در آن بیست و نه شاه

بر صافی دندان لطیفه است در دهم استعمال آن باعث حفظه مستوی صفا

و به جینی و مقلد بود در کور کجری و حقیق در جینک مجید که تبه تهم به در بول

رو به جینی در آن خنک کردن که تبه غاسک و دونه کو تبه بیخته سنون سازند

که در آن او را حکم کند و بوی در آن خوش آمدن است کثیر الفوائد است

در آن جمله نوادری که جهت در دندان نافع دایره خان برای درد دندان نوز

جبهه تیار او از خانه فرستاده مجرب و استعمال نافع آید و در دندان نه الفوت که

بافت مصلح کبیر ختم نمین است که کجک بر آن کرده سبک در آن است

ساده سوا که کتس پیدا بر یک نام و لغت کرد که شنبه بر آن که سبب نوز

بر مان یکیت در علم نال که به جواد هم نینه او بر کج که تبه مقلد سوا که در دندان

بسیار نوز که به جودین صاف زند در همانند است مثل نوز

نشسته بخته بسیار شسته زیر دندان بگیرند که میبرد صفت کند بر دندانها را که
بر دندان کم نرود چنان شود و غیر از آنکه با می جوید ای استعمال و در دندان و
صفای آن کاسته بکشد و از چینی که مویز بود است اندازد آنکس کل باز در ساق
گذرد که بکشد و دم الاغین مساله بر این تو قیاسه زاک سفید بر این نو بود
غلو س که سفید و غلو س و غل سوخته یک عدد همه را با روغن بنبر کرده نگاهدارند
در دندان که از سردی بود دفع کرد و در جرب فضل کرد دعا و قرآن آموزه بخورد و غل
بخت سوختن سادی گوخته بخته با غل س سازند و در سیه نوا کنند نظایر
غلو له زیر دندان دارند و غل س غل در این کار بچو شامند و بر سر صابون بچوید
کف که از آن روغن بر آید همان میگذرد بر دندان بازند که کرمی گرفته زرد دندان
دارند و نشینند که در دندان و گوشت فایده زانم غل س که در سیه
سبز گویند سیمان بطریق سیه بر دندان مالند و احتیاد کنند تا در حلق نرود و سوی
عاشق نرسد چون مالند آن دانه بر آب شود افکنده و غل س و منصفه نماید و
بلدی آن بان خوردند و دفع درد دانه چند نمویزد دانه پیچید تر نماید در سیه و ک
از رختش نمک بر دندان گذارند و در وقت خواب بر آن کرد و غل س و تقاضای
بچوید در دندان نماند و صبح در حالت دفع نماید منقول از بر سلامت
استحلام در دندان که در وقت خواب بر آن کرد و غل س و تقاضای
بچوید در دندان نماند و صبح در حالت دفع نماید منقول از بر سلامت

و خانن و سپهران پریم را مقید است و بهترین شیر برای اوردن گوش نیز زمان است
 و در ماه و در ماه شنبه یاد در بل جانند در وقت تا اوز گوش بکند نیم را
 باز دارد و یک سینه بود که جنسی و دیگر یک و دیگری بهس بنم کید باین نجان از قضا
 تلب پنج سینه پنج کنده اوز یک کند از جود بنمیر کشند جدا جدا مساوی
 کند و در هر چند بود و در آن کجی آنمیرند تا وقت از بهارند و هر روز که از این گنجی از مدلسی
 و در وقت از بل کش گوش مانند است از آن فانه در بیشتر سوخته شود و روزی دو بار جدا جدا جدا
 در روز باشد حاصل گوش جانند پریم گوش در نشود گوشه با بیک گوشه قدری در گوش
 اندازند بکشد و پریم کند که گوش در نشود سبیده بپسوزغ خنک در گوش جانند
 در وقت از بل بر بطور و کس کوفته در درون مستور و در سر که بندی از راه از پریم
 نیم یک سینه بکشد جدا جدا که در درون پیچ فانه آنرا در گوش جانند در وقت
 مایه تازه در به بود از آنش گذارند تا درون از آن جدا شود و آن در وقت سه روز در گوش
 اندازند در وقت از بل است در وقت از بل است کروی گوش حبه اوز سوز آنرا بل شکر جانند
 تا شود و پریم گوش که بوی که خود جانند از پادوسیر در کربل بماند و همچنین درون شفت
 آنمیرند و چهار حبه در دو سینه و دو سینه آب اندازند و پیچند تا درون جانند هر روز
 قرصه چند در گوش جانند و اگر گوش بماند که روز اورد و درون میان کند و بکشد و در
 مایه های است و بجان که در وقت شفت نیم روز در روز بماند کند و بکشد و در
 سینه است و در وقت قطره در گوش جانند هر یک گوش در وقت از بل است و در وقت از بل است
 در وقت از بل است که از خوردن نوقل به بی بسیاری عیش بهر آب در وقت
 در وقت از بل است که از خوردن نوقل به بی بسیاری عیش بهر آب در وقت

28

نشستن و چید روز آب سرد نوشیدن و نعلت بکاردن در آنکه دل از این معنی
دو یا سه آن بهیچ وجه نماند نیست و تا در آن وقت وی در کتب بطور مشهور
ذرا یافته و در ایام جدید و بیجا هم پدید میآید شربت اگر ازین برشته چه سفوف ازین
نیستند که نیکو دل که از گرمی باشد دفع کرده اند و همین میوز بود صاحب درق با
آب نمائند و تمام شب همواره صبح میآید و با نبات شیرین کرده میخورند
حسب امر آن که در آن که از سردی بود نافع باشد بیکرمول کوفته بیخته و از آن
باشند چسبیده بخورند و در آن که چول و ضعف دل و در نعلت خواب و در دم نبات
بیکرم برود و در ظرف نقره انداخته بر آتش انگشت نهاد تا نصف بسوزد و از آن
و سرد کرده نوشند و در آن که کول و مانع نماید دست یاد و پایی و سه امر آن
مفید است چید بیکرمول در آن که کوفته و بیکرمول اسکند و در آن که
و آنکه شربت کوفته شست و بنهارند با بادیه البخی خورد که کوفته بیکرمول
در چینی پدید که غاب ناک کسیر جو کوفته دارد و میده تا بیدرس و نوز پلاس
منفی جو بیخته بدرا جبرک بان و دهنه چهار باره بیکرمول زیره سفید میل
موتبه و قابضه بزرگ شیر باد کسیر ریفه نوز جو کوفته بیکرمول بیداری بوشه
عسله را بر کوفته در شیر برون و بوزن به مگیری اندازند و قدری شسته بپزی
که معجون باشد شسته از زودت باشد شسته و مائیده تا ده ماشه نوز بوشه
صنوبر در آن که کسیر و کسیر بپزند در آن که صفت حمل دل کوفته زراغ
بخت بجز از زمان در آن که چون مسند و صنفی نفس و در آن که
کسیر و صنفی و صنفی در آن که کسیر و صنفی و صنفی

پوست نمیدان اشتها رسیده فانیک ناک نمبر یک ناک انجورین

همه را کوفته پیخته در شیر لادن سب سازند مقدار تخم و در دهن دارند و از آن آب فرو برند

(29)

سرفه که از برودت و رطوبت نشه برود و در سینه بکوبند و بکنند تا ناک برود ناک

بمغز شمشک کنگار و انده و از زده ناک سب را بسازند و با قند سب است و چهار

پوست سب سازند یکی هیچ و یکی شام در دهن نهاده ناک فرو برند و از کبابی از او

پوست از زباید بلبه اندازند تا ناک سب پیدا کند سرفه از کوبیدن کبابی است

کوفته پیخته مقدار مغز حبث بپزند و در دهن دارند و سرفه را بپزند سرفه طفل بپزند

و بپزه چینه بپزند و خون خرگوش سب را بر لب کوفته کوبند تا کبابی شود و شکر کاف

نک بپزند بقدر کوبند تا بپزد و در دهن بپزند و در دهن بپزند و در دهن بپزند

نک سب ای کوفته پیخته مقدار مرغ کوبند تا ناک سب بپزند سرفه را بپزند

صنایق و طحال کوبند تا ناک سب بپزند سرفه کبابی که در دهن بپزند تا ناک بپزند

چهار حصه جویز زرد و کبابی کل کبابی بپزند سب را بپزند تا ناک بپزند

سب را کوفته خشک از سب زرد کبابی سب را بپزند تا ناک بپزند

صنایق النفس سب زرد کبابی و سب کبابی سب را بپزند تا ناک بپزند

سرفه کبابی در دهن بپزند تا ناک بپزند سب را بپزند تا ناک بپزند

دو روز و شام زستان روز اول یک روز دوم نیم روز سوم دو روز چهارم

دو نیم روز پنجم سب زرد کبابی سب را بپزند تا ناک بپزند

و قوی است از چرب شیرین و ترش بر می خیزد که در نفس را سودمند بود و چینی و
صدیقه قوی میسازد که بر اثر او کوفته بخته یا شیره کسندی مقدار آن که کوبیده کلهج کوشم
و هند خدا گوشت کبوتر و انشال آن و بجای ای یونجه چرب و یونجه ای اندازد در کباب
بیا بکی منقعه طعمه میخورد اگر کلهج سادی کوفته بخته یا شیره از دو ناسته چنانکه ضیق نفس
در نفس را دور کند در این ایله بخته کمان با یک تخته دو جند در کباب یا در قوام شیر
نماید آنرا نیز در کباب یا در دام ایله کوفته بخته یا شیره کوشند و در طبع آن نبات اینچنین
و سودمند است صدق را بسوزد و در شیره اگر کلهج کوفته مقدار شربت بخورد
و خفت یا نه خار دار بزرگ پنج میارند و در کباب کوشند کوفته بخته یا شیره بر صیغ
صنیق النفس و شیر و بخته در شوی در کباب کوشند و در کباب کوشند و در کباب کوشند
مقدار نیم پسته یا کم زیادتر طالب علاج و توت در کف بخته بخته قطع شود و کلهج صنف
و بخته را مفید است و در کف بخته بخته بخته یا کلهج بخته بخته بخته بخته بخته بخته
در آن نهاده بخته
بخته یا شیره ادراک موازنه فلفله کوشند بر صیغ بکی از آن خوردن صنف دور شود
نید بخته بخته بخته در کف بخته
بالایی نوشته تا صفت او این دو امهک است خوردن سه روز کرمی و میوزی را در وقت
در استعمال در هر مرتبه که خورد شود کلهج کوشند و خوردن باید که صیغ ممکن بر اضطراب و کلهج
و صیغ بخته بسیار مطهر است آن زمان کلهج بخته بخته بخته بخته بخته بخته بخته بخته

بعد از وقت روز انظار این مینشود و ضیق در وقت روز در نحو ... و سه روز ضیق کتبی
از آن قطع کرده در یکجا و در آن بخش خود تا تمام آنست و در وقت از تبوه غازی جایدار برشته
ضیق در سه روز شود و ضیق در پیچیده کرده و در وقت از آن برایش از بند تابوخی از بند کند
تا سینه گرم کرد و اخلاط بسینه که خسته از آن است خفته مستعدان کند که سرفه سینه نیست
ضیق در سه روز ... خاکستر سر کین که بر سه حواری مقدار دو حبه با آن نهار و ضیق دور شود
غار وقت چرخه اندازد که در سه سینه از این بلغم پاک کند ضیق و سرفه را دور کند
پشت سر غار این در وقت یعنی نهار در مقدار گفته شد خاکستر زقوم بهتره از این است و باشد
که خاکستر چرخه و خاکستر زقوم با هم با کرده هندانیک که سرفه کند را دور کند و بلغم از
سینه بسینه بیاید و نرفه شود و جوهرت بر کتبی از کار و قطعه قطعه کند و آن قطعات
نخازد و در بخورند هر قدر که لبه در صنف سرفه ساکن کرد و ضیق ... هر تخم نین پهل
گفته بیخه بدارند یکبارند خوردن ضیق دور شود مدتی که ضیق کند را دور کند و نرفه
کنند سینه اجوائی یکبار کنور در یک یک بکینه یکته و بالایی آن قدری این اجوائی درش
کند باز بالایی کند و نرفه نماند و بالایی اجوائی این گستره انده همچنان تمام کنور در
در یک نین اجوائی و در آن اجوائی نماند با درش یا کل حکمت حکم سازند
در بر او انش علام کند تا نشت پاس بود در جهت گذارند که سرفه و نرفه در یک
گشت نین و در میان کنور اجوائی را نین نرفه و در وقت نین گشت یکبار نماند از این اجوائی
خوردن در اخلاط علی در سینه بیرون آرد و سرفه را از راه نماند نین نرفه و نرفه

(34)

بعد از شب بکوبند و در وقت سیاه و میچید بخواهند نهادند سه روز همچنان کند صیقل دهد و شود در
از پیش سحر ای بود بهتر است و چون این دعا دادند خواهند باید که بهشت از دست نگیرد خدا بخند
خیلی از شب بکوبند و در وقت سیاه و میچید بخواهند نهادند سه روز همچنان کند صیقل دهد و شود در
نان کند هم به پیش بخت افزا میدارند در جمیع روزها بهر روز در ایام بابت حکیم معجزه را که هر کس بگوید در تو کس
در خود داخلند از چهار جزو سونته پنج جزو طباشیر شسته و در آن الاپی بر پایه شستند و در
در پنج روز خورد تو در ایام سفید شستمانه نبات چهار چند به را کوفته بچخته نه انداخته نبات
مرد خود در سر و نیز از گرد و پهلوی در میان دوات در کوزه امر از دست نماند و در دستها آرد و در
دوات نماید بفرجه گذشت اطباء روز اول سه شنبه دویم روز شنبه شنبه سهیم روز شنبه
ازین زیاد کند سه شنبه است از این روز در دین دارنده و بیاید بهید و پاکت در دین
در شستن در آتش خوردن مفید است که هر که صیقل را بجز است خانه بگوید و بگوید
بتانی آنرا تسبیح خوانند همیشه و نیز از درون پاکت و آنرا با قند سیاه صیقل دهد و در آن
بسیار آری آرد سه روز صیقل النفس کنند که بیاید در آن شب را در خواب در خواب
در یک روز در خواب است در وقت سحر در خواب بگوید ای در کس و سپهر بگوید
و قند سیاه کند و یک یک نام جمله بخورد است کوفته بچخته پنج کوکبند یکی از آن بخورد
باید بسیار آرد در آخر قیام جنزی بسختی و در آرزوی بکشد کلین بخت تکلیف بیرون آید
که مادر مرصن همان بود تا یکبار سیاهی متواتر آید بعد ساعت ساعت تمام روز در
باز قیام در خواب است باز از چهارم صفت وزارت در روز یکم روز شنبه در خواب

در وقت

روز به بخوابد میکند یکدیگر قریب باشد که میسر است زیرا که سهارت مانند صیحت است و در وقت
باید که هفت روز به خواب یا نین خود که یک روز است و در روزی که خواب خورد و در روزی که
یک وقت صبح و یک وقت آفتاب برود تا صبح انفس کند صیحت است و در روزی که

(31)

تحتیفات بر سر و در ایس مرض روزی که که میشود تا که در صبح یا با الکل ده می شود و با
کند و صیحت است که سه روز اجابت است و در سببی و در سببی بانی پرست در در وقت
برای که وقت بخوابد نشسته اند که صبح بنشیند بقدر حاجت دهند که صبح انفس است
سینه های بران بکنند یا یک خسته و خیار توانی سه سه یکجایی آینه در وقت خفتن در
از کتبه طبعی در در وقت از خفیف هم میشود شام کوزن سوخته شپیه

یکجاست با شپیه در وقت بخورد و در روز دوم و پنجم روزی که شپیه بخورد تا کتبه
بدین اندازه زیاد کردن حرارت شود و صافه در کفایت کند و حرارت جفوزی که
میشود خورد که سینه باشد موآن بیرون آید که او کرده اجزین و سببی و
سپاه و کتبه که جبار در کتبه در آن کتبه و اندازند مو موخوار و دره باشد و کتبه آنرا بپوشند
در روز یا یکجاست سینه سوزند تا کتبه شود بد را مو کرد و طایفا که سوخته است جبارند یک
یکجای که در در وقت است میاید بخورد و شپیه زقوم نیدام در در وقت آینه در وقت و در صیحت
سینه در بانی سازند چون خوانند به بدست هر روز همین آن غذا از موند در در صیحت
تحتیفات نیز در اگر مرد جوان و بوقوت باشد سینه بد چون شپیه شپیه شپیه شپیه
جفوزی در کتبه بسیار سینه و اگر این غذا نیز را بد و شپیه نیز در کتبه نیز در کتبه

ساعت نشد و در باز نصف اودیه باقی دهند و در تا سه روز نور باقی کیو نور خورند بخشد
و پنج نشستن از دیگر غنای نرم دهند و در انسانی غرضی و بود آن را چینه روز از باد و بر غیر غرض
خانه محفوظ که بسیار خفته باشد بنشینند چندین که از من ضیق فرضی به شدند بهین
الهی و اوستی سر و ضیق النفس که سبب است با الواسطه طوبت نفع تمام داد
تا سقیمه که نشود و این چیز را نباید داد که قفس زرد باعث آفات و غیر است بزرگ است
بوی اجوائی از سیاسی سپید بود و در حقه افزون کجوه طوبت به دانه صحت از ندم مقدار
جادوس یعنی باجوه و بقدر ذره یعنی جوار و یگان صحت دهند وقت خواب و از خوردن
زیاده که سبب قوت مرضی است قول از قرآن این موهبه که ضیق النفس سرفه
کنند را مفید بود شد خطه و دیگره منتقل بود از کور و مسئول زنجیر صحت را را کوفته
بمخته سفوف از ندم یکدام ما را اوستی سر که سرفه سرد را مفید
قرن از ندم سیاه که مندی با دیون کوفته از ندم کوفته نصف مکه کتان کرده بخورد
کوفته بمخته پنج یا هفت صبر از ندم یک صفت پنج باب بخورد و ای که سرفه سرد
که هر بی غضب باعث سرفه عالم میگردید تا بر مرتبه دور که ز قوت و ضعف مگر
موجب بدی اطفال و زردگان مگر در اصل السوسس نشسته دو منقال سوسس
کوفته یکدام این بسته دو دام زنجیر یکدیگر فایده بخوبی دو درم بر سه روزی اوستی
نیک کوفته و دیگر سبب سیراب سبب برگزیده صبح بپوشند چون یکیم یا آفات مانند زردی
جوار و این در میدان مفر و نسی بسته از ندم مکه همچون قفس بسته دو دو کوفته

و در ندم

چیزی نماند بجز آنچه باقی گویند مخلوط ساخته هفت بعد بر پوسته بر پستان مخلوط نماید
در این اسکند زیزه سفید رنگ مصلط طبعی کانیوی سادی گوشته بختی است و در سالی
نمیر کند و پستان چند سوزن زنده چنانچه باره خون و لایه لایه ای بر رویه ظاهر نماید و سینه نه حکم نماید

و عامی که در سینه زوزنه باره داخل نماید مع دهنه و حقیقت و سوزن زدن یکبار کافی است
قسطی در پنج کبریا و او بر سایداس که گاه در پیش آمده است و تواتر ظاهر شده و سینه نه حکم نماید
در این زوزه با آب که سایداس پستان مالند سه شب زوزنه حال گوید و یکبار زوزنه
پوست از این شیر یکبار در روز شش مرتبه میراث نیمین بوشانند یکی کرده تا روشن باشد
صاف ساخته باره و شیر کرم تواتر مالند بر پستان و قسطی است سدا را سخت کرده
تیرید که از این گوشت پستان بود یا اصله نماید و در پیش از زوزنه میراث نماید و پستان
جواب که از این مخلوط ساخته در زوزنه تواتر شیر کرم بر پستان و قسطی علامت سازند از آنکه

کراند با ششم توی و صابون و در صلا و دیگر ارض و باوی بجهت مع موهال بر پستان
زبان سالی که کتکین اوجاع باره توی اکثر است بود که در هندی که شش شهر است
و لعاب نیز گوید با آب میبارد و نفس مالند و با شش از یک کتکین که در مع مجرود است
در دکان کرده و در کبریا تخم که در آن ارض باره نفع دارد و در این نیز جادو است که در کتکین
تخم بنور شکی بر کتکین بود و تخم تا اول سوزن یکی از این سه تخم آرد و به هم آمیزند و یکبار
در آتش پاکر بخته داشته تا کتکین بلغمی زاننده در آن کتکین باه استعمال نماید تخم
یکی در زوزنه سه تخم و یکبار کافی است در کتکین استعمال نماید سینه نه حکم نماید

مستعمل است در نبرد از اقسام غلا است در آن آب بر کفاره خمیر کرده و در آن با کفایت
سپاسند سازد و بجای آب آبی که در کجای در آن پویشید باشد همچنان باوق کشید و بعد
در چه در آب و چه در وضو و غیره از آب جویشید اگر کجای آب و چه در آن کفاره در دو دقیقه از کجا
طایر مکرر و تقی بجز شیخی از طرف این که حال است در در میاست در هر حده میرسد و
آب میگردد بر پای آن بر چند سهل میگردند فیه صیفو نو در آن فریاد و نغمه دو بار است
اندر این میزند و قوی از اتفاق هسته دارد از باده کوفت که آب میفید و صیفی زده است
بگیرند و مقدار یکبارم شش و یکبارم آب میارود و یکبارم عسل شش در آن آنیزه و بنوشند و در آن
نان و در میازه سازند و روزی یکبار از آن کفاره شش یافت
در صدد - طحال که آنرا آب تیا گویند و این روضه است معلق اوله سار بقدر چهار
ب اینچه جویشند از آن یکسخت که تیتیک از آنید نهایت تیا چهار سوسه توان خورد
از آن قدر آید او و در وقت نشاد و بندم آب تریب جویشند و ترب و کبزی سادی که در
بر طحال کفاره است روزی است آب سونته پیلل مرج بلد و کجا رسته کینه است اما
در کوفته پنجمه در شیر کفاره مقدار شش حبه بندند یکبار چهار خوردند سپز
را که در آن آب بر میان کرده یکصد هر دو بار یک که دره قدری بخورد بخورد
در در شش و در آن بجز سر که پرورده چهار عدد صیام بخورد و نیز در کفاره سوز
بلاخره نالیدید که اندکی رنج در آن آب لیمون یکدادم و آب چهار صیفی کفاره
در پای آن آب جویشند و در آن میان آن بوجلی آنند و سوز آن در آن
سوادال که در آن چهار عدد و در آن خوردن سوزن که آنرا در میان که کوشند

(38)

در میان گویند دست چهار قلعه کنند و در غنای او کرده فرور بر نهاده
در میان گویند و دادا گنیزه خورد تا به گنیزه افزین دهه شود سیر به نفس گویند
بار نه در شبیره کس سیر به چهار دایم روغن سته دایم قند سیاه و

که کس سیر شانه اول سیر به کسیر و در غنای او افزین سیر به بالایی آن این حریر
نوشته که سیر به در غنای او سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر
تا سیر به بالایی سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر

آید و دادا گویند و در غنای او سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر
سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر
سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر
سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر

میان داده خوردند هر روز سه چهار بار سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر
و سیر به کسیر
خوردند که قند آرد با کلاب و از ترش و باد را بر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر

بریک یکبار و با برنگ نیم با و سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر
گویند که یک سیر به کسیر
آب انداخته از اندر حرقه که بر آن که تر کین حکایت انداخته بر آن بالایی

آن ماه در سیر به کسیر
در غنای او سیر به کسیر
سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر سیر به کسیر

(۷۴)

ناخواه نیم سپردست میل به سبیل کلان نیم سپرد حرکت این که
 کبیت است پاؤ دست سبیل و این را اندکی گویند و در طرفی چپ کرده
 که اندونمتواند تراوید بارند و دوازده سپرد است برین بران اندرند و برین
 و بران سرلوش نیاده کمی بندند و در چهار سر کین چنانچه در زیادت سه پیفته
 در آن بندند بر این آرزو صاف معده و در شش نیز صبح و شام سه روز یکدوم یا کم
 زیاده سه و شش تاب تلی البته کم بدل شود بعون اله تعالی در این روز
 و یکبار اول و دوم و پنجم باور و عاقبت و حد و دام نکند که در تمام این روز
 باشد جو کوب اندازد و این جو کوب عرق کشند چنانچه عرف باو بان می کشند صبح و شام
 دو دام بنوازل نماید کم و زیاده سه سپرد است از ابام سپرد از توج و بد جدا
 حکم را معقید است و برزیک شکم کم کند زین مهو که باور است مشهور است
 تا خود کلان تر کند و بیشتر می باشد یعنی سه تا ناید زین که وقت است با مصالحه خود در
 روز سه سپرد که تاریخ گویند از تمام دل در و می است از این بشمار یعنی به مقدار
 شش تا اگر آدم کلان باشد که میزد و با یک بشمار تا نده سه که آفریند و بخورد این که در وقت
 صبح بریت و اگر در روز تری و با بریزد در تاب در شود که بلی آنی است صبح و شام
 چنانچه در وقت که بیخ در آن وقت باشد از نیز رود و چو بیخ و بیلده که بیخ از بیخ
 در وقت که در روز سه سپرد که تمام شد از آن وقت که در وقت
 از وقت که در روز سه سپرد که تمام شد از آن وقت که در وقت

در صدوی رست چند طایر بر سید ریگ سیا خنجر و بفرست درین قطع و سنجی سید
 قطع خام دارد و نوساد و سبکه و مشور و قلیج بر عهد سیدی ساریک بدین طریقی ارضاع قطعه از
 سر تریحی گوید که سینه نقد را کینست و متغیر آنرا بر کسیر و دردی را ویم مسوقه که در این تالود و دین
 اخیرند عود سینه آن زن بیام کند و در روز و نیم قطع بلوت بداد و در سیموم قطعه بر ستور این کس
 قطعه سینه که بخت مفت از دست قطعه بخورده باشند از آن بختره و نشوند در وقت تریا بداده
 بار از این چند بکنند که با با یک بینه در باشتیر و زقوم آینه سینه میزند و در این روز قوم
 در زمین خلیج کرده غلور دین زقوم نند و کلبه کینست و در آتش با یکدیگر نیکند از جهت
 شود میروان آرزو و دارا بر آورده و طلب بر این کس با یکدیگر که در آن روز و
 حکم را در اسود و بر سینه بیکیند که توام بختی که گویند در آن سینه و ببول با
 ناز آینه تر کند تمام نیت و صاحب میند و طلا نمانند و با دلان برگم که بند و کس
 نیز مفید است و بر او دام را که در دگر داد و کتد و قوت و در سینه منور از زخم
 نیت هم قطع میند و بگوید در اندام سینه و سینه بوی سینه و سینه و سینه در درون
 بر بیان کند بر سینه آینه بوی که شانه جی غلطی آن در مهری از مهر و در اندام در حال و سینه
 در حصول برت تیار بوزند و دگر در سینه از آن جامع از قطع که در کس بر سینه
 در سینه بخت و سبزه و زخم او بر یافت از آنجا بر کسینه از آنجا که در
 در سینه بخت و سبزه و زخم او بر یافت از آنجا بر کسینه از آنجا که در
 در سینه بخت و سبزه و زخم او بر یافت از آنجا بر کسینه از آنجا که در

35

بیخ دندانها از برکیت و بیخ دندانهای نعل نهوی کفر نجات نیست شیراه و روغن مس در وقت درخت
 خونی که بعد از آن که بیخ دندانها را که گوشتی که در راه که کثیر حریت و طریق بیخ کنگ در کام در
 بر قوت با جا کورت و ... و ... و ... و ...
 بیخ کثیر سفید کبوی سفید برک و تور م باه و یکدست و نام سفید را گوشتی ترش سازند و در مینا و
 کثیر دندانها ترش و ... و ... و ...
 بای این را در وقت ... و ... و ...
 سه دانه برون که یاد کند تا سخت روز پس هر یک که کند نغمه بخند ز یاد او این کمانید
 ساید مارش کنی آنجا سیمان از کشیا اعضا در خشک دور کند به برگ کج در آنجا نشاند و
 به چاره و برگ پسندند و در یاد خف نمید در دستاره و گو در دم زانو و الفجر بنفشند و حضور
 در ... زده باشد و در حریت در کج در خسته است گلان برگش مانند بوسه در
 در ... آن ... ایندی با نشنا خود ترازان ... اسبند که میسوزند بگردد در درخت
 در ... در آن پس ... است اسبند در درخت یکدست شفوی بر زانو در کج در درخت
 مانند و حفظ اسبند در درخت مسکتی میسوزند و اینون نیز در خصل از ندد و
 در ... در وقت ... بیخ کبوی سفید کبوی سفید کبوی سفید کبوی سفید
 در ... در آنجا که در بار تابت و از حاجت گوشتی نیت صیغ
 یکم و ... کبوی سفید کبوی سفید کبوی سفید کبوی سفید

در وقت روزن از پیش کس شفت روزن بید و بخر روزن کف و یک نیم بار شستن
که با آب کس و میوه با گرفته باشد و با روغن نیم سیر به هم آمیزند و بچوشند تا شش نرم تا
روغن بماند و روغن را در دست سمد کرت بالای آن برکت و توره یا بکارت
یا بکارت میزنند که بکین بکار در صورتی که بخواهد توره یا بکارت بکند
کیتوله سجات این اندازند و بعم مالند چنانچه سجد و بکند یکدند شش
در آن زمان مالیدند از روی دوسه دفعه شش که در صورتی که در آن
بهم آمیزند و مالند که بکین کار که از انراط در دوسه کت میماند باشد و بعم در
سوه و کس و این لاده بفتح بخت و خوراک که کونار تغذیه بخت در آن تر نماید و آب
آن شنب نوشانند و آنقدر با در که کف آوردند که هیچ ما را در آن با بی را خورند
و بخی را و آب تلخ را با ز کداز در بر روی خصوصاً با در این شخص ابرو و چشم
ادامک سیر مشهور و بخی که در نیم سیر به هم آمیزند و در آن نیم سیر به هم آمیزند
که اندازند در آن شنب و شب بپوش آنش که در د و تا بکارت آن متعیر شده بکند که
نوشند بکند و بقیه خوری مقدار در آن قباب تیره باشد در هفته در آن قباب گذارند
و تا یک سال متعیر نشود و متعیر میماند و در آن است که در آن بارده و بخی را
سخت بپوش است شیر کارد که سیر مایه نیم سیر منو که در آن سیر در آن
منو کونار را در شیر در آن سیر در آن

معلوم است که بعد از این سیر در زمین کارد و خوشبو قسم اول در آن کرده و در آن خاک چوبه هم فرو
 برنج در آن یک زایه حب طبعیت دهند و در آن که چوبه را انقع و در در دو روز نگاه دارند
 در بعضی کراچی و در بعضی مقدار از خندام نیز یک یا دو در آن چوبه است شماره در آن مال کینج
 است که در آن خاکوتنه در آن سه روز تا یک یا سه روز مقدار نیم تخم با سبب جدا کنند در آن وقت که
 باید اول از آن که در آن بود و در آن یک سوم روز تا یک هفته سه روز بر روز بخورد و پخته و غذا
 خانی کنند و در آن در آن سبب در آن جوتنه از آن روز از آن وقت سینه بین و یادای برینند
 که در آن یادای و بلخ را سبب است که در آن وقت که در آن یک که گویند و در آن مختلف
 یعنی از این وقت که در آن یک که گویند بجهت باران و یکبار از آن که سبب در آن وقت
 این سبب در آن سبب است و مقدار آن با مقدار آن جدا کنند و یکبار در آن سبب
 باید و طریق سبب که اول در آن است که اول در آن است که اول در آن است که اول در آن
 مقدار آن سبب است که اول در آن
 است که اول در آن است که اول در آن است که اول در آن است که اول در آن است که اول در آن
 یکبار در آن است که اول در آن
 بعد از این سبب در آن سبب است که اول در آن است که اول در آن است که اول در آن
 سبب در آن است که اول در آن
 سبب در آن است که اول در آن
 سبب در آن است که اول در آن
 سبب در آن است که اول در آن

بموجب آنکه در این سبب پوست بیخ آنکه یکدیگر
چهارده برادر اول گوشت تنه و بر این ملاحظه می شود در اوقات منتهی در اوقات نمود
با جلد تنه افزونند بر این نگین میزدند وقت قدر فلفل و زعفران کار و انداخته آویزند در
سایه تا که روز قام از او ملین می شود بر محل حکایت جانده و نیز یک در این نمک بر سینه
تا روز یکشنبه در غریبت و در جذب و جمع به نظیر است و چون از این غریبت در این
پوست سادی که بر تو نموند و نه نام و نموند و بلکه کله که با آب سرد و این غنچه با یاد
تو که در میان او دیده در فکات این فوفاکات الصد فوات از بی غریبت است و در
نفت بوی در اوقات یاد از آن گذرانده در یا چه اوه بر بوی او بر گذارند و در این
نیمه که در این اوزم باشد به آب و نموند و در این اوزم
او در این سغوفی که شسته با آرد و قوی کشته در بنده به غنچه سادی که با آب
سادی که گفته بخت سغوفی زنده از بی که شسته آرد و در سیم خنودان از غنچه
نیم سغوفی و شسته در مریج و الیچی و در این زمان که در سوختن و پیدا از غنچه کلیم
عده سالی دارند قدر حاجت بکار برند چنانکه یا نیم تباله در بی سغوفی معده
محرکت در بچه و با بیان و مصحح و قاندر منف و با از حاجت مریج معده و با بر کوفت
پوسته بنام خویند مرود کردن دو سه نه و قناری که نه در از آن که بر سادی
حینه ده در مریج و قاندر با بر مریج که با چهار عدد غنچه که کار بر او در بی
بیماری که در حاجت بر این اوزم را در این طریق سغوفی را که در غنچه و غنچه

نمک

37

در وقتی که با قند شکر حساب از نه و نیم خلوت چنان برتر که میزند خلوت با قند
 و در باره چنان پیدا از نه تا نه شود صیاج پوست باندی آن دو که کندی چیزی قند کند که در زیر
 پوست است بجا دور تر شیدا بگیرند پس جلاستی که در زیر قند است بشکند و از میان
 آن بجز با نذیر آن قند و منظر ظاهر بریزد که در مسوده و انفسه و در خاکستری در آن
 و زنجیر است این قند شکر بر مسوده گذارند که در کف کلیدم در صیغیر او که از شکر
 جود و منجوز غام شیر در کف خود بر آورده بقدر یک پونج بر او مان دست بکنند
 و در چند روز در آن کف دستها آرد و باه افزاید بگیرند یک طوس شکر بی نخند و هموز
 او قلعی اول قلعی را که کرده زنبوس بیچند در لب زنده و از زدن جود پوست
 از زنده در وقت شکر بر موازیم دو نیم شکر بی صاف کرده بکند بر آن قلعی نشند
 مانا عا از این علم پوست سرس در آن و بالایی این طوس باشد پس درین حکم کند
 چنانچه مقرر است و بیخود یک که با جگر شتی بسوزند و تمام شب در آن تمام دارند
 صیاج بر آرد و قلعی و قلعی بر دوخته شد استند تا صبح است تا غدا یا دره نقل
 صلابه کرده دارند خورد این سر که جگر قوه توان افزود که مضم که طعام
 و قلعی که بر کسید یکبار و در عنوان در آن نقل و آرد در کجاست و صابون و قلعی
 بر کسید بسیار است نیم با و کلا سیست با و روغن با و
 کرده تا صابون با و کلا کندی که در این است
 زنده بگیرند تا زمانه شود

کینه ای که در آب اندازند هر آفتاب برآید بسپانند در صورت اگر کلبه و برهمنه
بکنیم با و در آب اندازند زیر آنکه کلمیم با و در آب خردند آنوقت یکبار از آن بدست خورند
وقت خواب موازنه یعنی شب بخورند آب قلیل در آن شب که در آن آب باشد نه
بر سبب استغفار از هم آرد بر هیت خود باشد مستند بدارم در چو دارم آب سخته
تا مدت بخورند هر روز همان مقدار در این مرض بودگان آب یا در وعده هر
استاد و در آنجا ده دور کند در وقت اول صفت عدد سیصد همچون صندل و بر
صفت قطعه سفال آب را رسیده اند که در یا هر شب که دو انرا برآوردند و در
محض مانده بنده تا بجهت شود یک لوزان زنجیر بدین که در شبت آرد و کسب نماید
بیلید ز و چو چغندر تریک دینیه مسامی کوفته بجهت یکی بریزد اگر آب بیخورد
ششها بترتیب باشد و آب از آن در کلبه نقل کرد و در صبح تا در این وقت
تخلی نیز در کلبه مسامی کوفته بجهت سفوف اندازند و تا این وقت در
په در وقت زنبه با زرد این تشریح است اما قوت آن از ترنجبیل عسل
انار دانه کاسنی نمک تیره در یا چو کس وجود یابد یا آن چو کنگول بیتی جریار
کوته با آن میون حب از آن در زنجیره سفار از پیله اول و دوم و سیاه زرد
نمک و در سینه در آب تا بیست بار کتب یک و در دم
نکود و یا بر آن به دو روز و در هر وقت دو دم کوند

فردا که چو آب بنموا
زین کار

که اندک است که از امتداد یاقه بیشتر دور کند ...
بسیار سنگین و سوزناک و زرد بریان و کوبیده و در دم پدید می آید و سفوف از آن ...
بسیار نیکو است و در شکم و حوضه و با برش که تندی چیده یا پدید آید یا برود از آن ...
و به است که این دو با هم چند دانه منقذ دانه بر آورده است که در آرد در آن ...
تغذیه عام دارد و در این است سوزناک و منزه اکثر است سحاب یکدم کل و در عدد ...
سبک است چنانچه خوشین سحاب در شکم و کوبیده است که آنرا با دانه خنک کوبیده ...
درد در تر کند و در دسپوم بر آورده در یا چه صفت دوستم مرتبه صفت فایده آن ...
فایده در وقت خشک است در این سحاب که در آرد در این یا چوب هم است ...
و طعم آن به آن است که در آن حل کنند تا که همه طعمها در آن آید نیز و معده صحت میدهد ...
بسیار در وقت کوبیده و در کوبیده توانست است قدر کباب آید نیز بود از طعم ...
که در زرد زرد از با در زردی بر نیز در معده طعام کند و اشتها بسیار دارد و کباب در ...
نویز و در تمام است فایده بسیار است که اشتها بسیار دارد و در این است ...
بسیار به بلایا آید که سیاه بر می آید و کوبیده میخیزد تا آب کباب در وقت ...
حاجت مقدار کمی که یا کم زیاد تا آب گرم وقت خواب بخورد ...

در وقت سردی و در وقت گرمی که از آب سرد در بدن افتند آنرا سرد دارد
وقت فلفله از عاقر و خا ...
زرد و در این است که ...

برای درمانه خوب است سازه خوراکی است و بسیار خوب است قبول داری که بیشتر آورد و تمام
چشم کند و بخیلت و دعام یادمان یکدام آنکوزه ملت دلم بر سه لاکوته بنیته باب بیسوز
قرصها سازند در بخت افزوده یا بر سفلی که بر آتش نهاده باشند تا بر تابه گذارند و تن
شود و در آنقدر حاجت بخورند که بیشتر آوردن حکم آن که در آن ملک نیز است
نمل سوزن با یک کاج کون نمل که ری نمل که بود چو کمان در کوه چمد و یار پوشتار و پوشت
لد و در بار یک ساعت در چایه چن آنرا زنده آب بیون کاندنی بر آن ریزند نقد یک و دو
رگشت با لادن در آنجا بنهند رسته تا خشک شود و با ز آب بیون همانقدر که در آن
تا خشک شود با ز آب بیون همانقدر که در آن تا خشک شود تا سیم بار سیم خشک شود و در آن
دور در آن سفلی معین با کوه کت گذارند و آن سفلی که در آن کون را گذارند
آره دنی هر دو یک سیم بیون و در آن آتش تا کنگه ماد و پس بر آن خند تا که پوشت
آوند و زونین نهند و با یک سیم که شود باز در کوه مسر و زین گذارند و بعد از آن
آنرا نهند را که بسته بود در آن تا آنچه منعقد است را بکند نشود و اگر در آنجا با قدر
دارند و جو را با مصالحه بطه ساخته اند یکدیگر دهند و آنرا در باذن است تا بیلا و در آن
در آن سفلی با لادن یک کت آلامه طویش است نیز باشد و آنرا بر کشت تا فرود است
در صورت صوره مجرب است معنی که در آنجا است و تو نیز یکدیگر را
توله خنجر صحرانوله بر آنرا از آنرا در آنجا است که در آنجا است
تساها توله که چهارده روز و نیم از آنرا

که گشت آرد و معده و احشاء را قوت دهد و در سبب معده و معوی از نور خندان و در وقت نیکو
انار و انبه با پسته و گردو و بادام پخته نسوت و زیره سیاه و ترنجبین و پوست
میله زرد و بلبل و کیکلیم و کنگر و وینیزد و کوزه را کوبند و پسته را تا با یک سواد نماید و بخت زعفران
پتورا نماید با باده بالائی طعام یا بعد از آن بخورد از کوزه چنانکه در این کتاب مذکور است
و در وقت شکر است که در شکر آرد پوست بلبله زرد نشسته در کوزه و در وقت صبح
سه روزم غلظت در چهار روزم کوفته بختی که در وقت میگذرد تا آب گرم خوردن است که گشتند
ساق کله بولین از بزمی تخم قلفه را در وقت فصل کرد و قاتله زیره را در وقت فصل بر سر
کوفته بخورد و در چند روز صبحت اینجمله بر صبح بهار یکت تا قول غایب در وقت صبح
مکیند و بیشتر از نور که در وقت گشتند انبه و پسته کبریت و شیرین کرد
در وقت صبح بود که در یک دو دو نام کلسه دارد و در وقت که در یک دو نام کلسه است
پوست بلبله چهار روزم او دو کوفته بختی شیرین ابراک سحی کند چون کلسه است
باب بیون سحی زخمه بینما زور و اگر زیاد برین مسدود کنند بهتر است بسیار است
بند بقره و تار و حرامی در وقت کلسه فوونش نه و گشت بلبله و در حال آنکه
و کوزه در نوله نمند در آتش اندازند گرم کرده در آب سرد فاسد در آن ریخته
در وقت صبح کلسه هم چهار روز کوبند و با کلسه بسیار است و در وقت
مسک کلسه هم چهار روز کوبند و با کلسه بسیار است
وقت کلسه شوهر است و در وقت فصل

(34)

بمقدار بدین مقدار کاسین یکدم سبباً بنوشند و هر مسکه و دهم هر مسکه
آبغریه بخورند بیکبار و سه مرتبه در روز شود و در شب سبباً بجای تنباکو در حقه
یا آتکند و اگر گوچند همچنان بکشند همان عمل کنند و هر یک مسکه و دهم
دختر سبباً بندد و در صبح دور که فقط بجانند در مسکه و دهم سبباً بجای
تنباکو کشند و فلفل و دانه بامغ کوزه میوزند و در روز کشند و هر یک مسکه و دهم
بمقدار بود در یکبار یکبار بود و نیز نت بد حیدر که در انداخته انقدر در شود اگر عقیق
نماقل طعام مقصد بود یکبار بنوشند و نیز در این وقت که هر دم در صبح تقسم
فوق مجرب است و کستر بر طاروس و کستر نت که بود بود آسجده
نوشانند فوق بایسته نهایت وزن اینها چهار ماشه و یک نوبت
کمتر یا ده تا آنکه در وسط آوردن میوطلک مفید است و حذر از خوردن
و در آن نیز از نزد سماجی نمقد قدر از آن نکورد است و از آنکه گنبد بود
نیست و در بیایند و صاف غنچه بنوشند و هر که تا بخت است و خوب
بار یک یا ختم با آن و در آن وقت در صبح چنانکه فوق بنامه که تسویه کند
و در آن وقت در آن نکل سبباً بپاید و هر دو سوخته و هر چه پادشاه در آن
و در کوزه بر این عیب با مسکه و سبباً تا تمامه و در آن وقت در آن
بر وزن کافیه و در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
با کوزه او و هر که از آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت

عنا

الاولی استخوانی ملک بر جبهه چو پخته شد
پوست لایه در دور عقده در دوزخ زرد بر جان کند که در نه شود و از شود که بسوزد و نه
خام از بر بر آن چون بود که بود را با دیگر غنچه هم سه سا کرده پخته خالص چیده بگذرد
بسته و نماند از وقت جهت بکار برده با دوی که در شکم در بزرگ بر جا که باشد
بر زنت سازد تقوی با گوشت را مقوی هم است در کار از کجگر مادیوب

نوع شکم و بواسیر و سینه آنرا نفع سازد و چنانکه پخته می شود که در وقت پخته بود و نفع
چرا سازد و بدانند و آنکه گرفته بچینه یک کله است ^{وقت} هیچ باب بخورد و بارز است چنانکه
کد رشته در مویله بخورد دینی و این در میان با صده است چنانکه در وقت می خورد باشد
در خام از زنت نوزده حبس است خورد شود و در یک روز در اجرت نماید نفع کل میانه

در زوجه های از سار و سنگین در وزن در میان آتیم و سنگین است که در
تیب را باز دقیق و بند بر آید و در سنگین حیوانات و جهان غیر سینه
در غایب مغز بل کبوتر که موافق می تواند بر زنگ بکند که کسب اول نیم توله سینه بود
در دوزخ بر جان کند و سوائی ایس بر آن همه بوی ز جمله را به امیر ز خوراک صفت باشد
تا کبوتر که پینه ایسبول را نیز میگویند یکسان بود مغز میب خورد که در سینه است
نقص است که در کبوتر که یک است هم را در کله گنم یک بوی تا بنده نیستند
دو قسم از آن یکم ز مایه و پسته از دهام خورد و در کبوتر

بند که در مایه و پسته از دهام خورد و در کبوتر

مع کجسته ۴ دفع بخورند و اگر سه سال معوط باشد کجسته وقت شام نیز تناول نماید و در روزی
 سه سال معوط باز دارد که از آنکه مابین گوشه کوفته بختیکه یکدم آب بخورند از این خالص
 چون ساری است تا در بلور بویژه در بختیکه یا قدر مایه حلیب مع و بی تمام بر بند سه سال معوط
 و زعفران و بیخ بود که در صورتی که زعفران و بیخ در سه سال با بند و تیره را در یکدیگر
 قد مانند خود و کوفته بختیکه بدند که سال باز دارد در صورتی که سال بیخ کلات پاری در کوفته
 بر یکدیگر تمام کوفته بختیکه بیخ از زعفران یک حب سه سال بیخ در صورتی که زعفران
 و سه سال از روغن صندل و مغز بادام من خش استاب گفته بر یکدیگر تمام بختیکه یکدیگر
 در اینون بقدر خود معوط از زعفران یک حب یا اگر در باریک بند که در کوفته در
 میرست بر است مسکون از روس فرغند که کوفته با یک سخته بخورند در اینون یکدیگر
 است بختیکه در سه روز بخورد که اگر چه باشد بعد از آن بخورند که در کوفته
 باز دارد به بختیکه منغوب بر یک از این بقدر مناسب بگیرند از اینون قدر در هر روز
 در وقت صبح بخورد سه سال خود کوفته انفس در معوط در سه سال از تمام دارد تخم ترب
 بر میان نیم تور کوفته بختیکه تا هم چند سخته در زمان هم بند معوط
 با دیان ساوی با است گفته تناول نماید نیدام در زمان انانجام که بر سه روز بخورد
 در وقت صبح بخورد و در وقت شام بخورد و در وقت نهار بخورد که در کوفته
 در وقت صبح بخورد و در وقت شام بخورد و در وقت نهار بخورد که در کوفته

در وقت صبح بخورد و در وقت شام بخورد و در وقت نهار بخورد که در کوفته

تا در وقت بیدار شدن از خواب جدا نشود و مانند سخن برسان کند چنانچه نیم بیدار گشته پس بگوید
 بار خدایم نام سبحان با او یک هفته در آن آینه و سوره که در آن است بخواند و بعد از آن تا آن
 نماید بچین در سه سال وقت دفع شود و این را در آن زمان گویند خانقاه سوره که در آن
 بر آید تک نام زرد جویم هر دو را با هم گویند و خورد و بست در مقود نهند که بچین
 را در جیب است آینه در قدر حاجت گرفته در قدر است که در شب و صبح قدری در آن
 و بخوردند سکه است کوفته بیخته بر مردم در خوار است آینه کوفته دهند سوخته با دین
 بگوید در این میان سازند و حال در آن آب بسیار است که در شب در آن ببرد و در
 چنانچه بر این سوره نان و یا در آن خواند نماید بچین دور شود بگوید و در آن سوره
 بر یک عدد است ده بسته کوفته بیخته بر مردم در لعل صفت است که در دویم است که روزی یک بسته
 است نوشته در آن تخم ریختن بکوز و در ظرف نوکله انداخته در دست خود و سخن کند
 انداخته نوشته در سه سال منظره را باز دارد و بعد از آن زنجیر را با زنجیر بگوید
 سایر کوفته بیخته بقدیر حاجت دهند بچین و سه سال دفع کند و ماده را که در دست
 که در آن بی بلیه کلان بلیه زنجیر اندازند تا در آن که در این بلیه را نیز در وقت
 بر این نند در دست که در این بلیه باید که در بلیه زنجیر بر این باشد در وقت بچین
 در آن سوره که در آن را در جیب است که در ماده بودند که در آن سوره
 سایر بلیه را در جیب است که در آن سوره که در آن سوره که در آن سوره
 اندازند و در آن سوره که در آن سوره که در آن سوره که در آن سوره

بخورد خسته جان کوفته پزیره شد دام شکر خید آید تیز در معده و شام یکلیک دام
 تا سه اوم بخورد اسهال بوسه در شوره بوی خوش و بلغم و خون دفع شود (42)
 اسهال بوسه در شوره تا پزیره شود که زنجیر ملک سید و چهار بار کوفته میخیه قد شیره
 پوست درخت سه باجه مقدار اندک در آب کبابی نیم و یکی شام و هند آب سرد
 که اسهال بخورد و بلغم و سوز باز دارد و امیرس در دهان کبابی کوفته پوست بوسه
 سحر تخم زنبق و دانه کرم و جرم کبابی در دهان مغز زنبق بر کبابی تا تک کوفته بجهت
 سفوف سوزاندند دام و کم نیاید سونف و نمیه میسر کوفته پیچیده بکند خون بدم دور
 و تب را مفید بود که میخوش و خون بنجم دور و دفع که بر ادرت بود مفید است بکلیه
 سیاه از زمین جرب در آوند آینه بر میان غصه بکند زنجیر که اسهال
 بود در حال باز دارد و بگوته که با بنده خون حرف مایه نیم یا بارز نیم اقسام را مفید جرب
 سما که قسم اعلی بریان کرده یکا نشه شکر و دو ماشه افین خالص چهار ماشه
 بر سه بسا بنده و مقدار غفلت میزند بگو کلین را اما اگر اسهال شسته طیفین بکند
 بنده در شند صند در روزانه زبوتی نماید ذرا آب میون که میخوش و خون بنجم
 و در دفع من الوارت بود مفید است بکلیه سیاه از زمین جرب زده در آوند
 که بر یازند سه موقه زنجیر است نادر خاک تر کرم پوسیده بجا نشه با وین دور
 زده اگر بجا نشه و نمیه بر بیان کرده سه ماشه سوز پزیره است تا تک است
 تی میخیه بوسه کفای

بالعاب ربت خطمی با شیرینات با رشک یا حیران به هر چه من مستحب
حالش بود مجرب و اکثر است این که بخت و سعادت دور و شکم را سود دهد
مغز پوست اندر بار بر این سازند قدر مایک بخورند این بکوت بسیارند و باب دهند
در سهل خوردن باز بسته است مجرب است برابر خویش بگویند و خون بسیار است
سخت و کوی که کوفته بخورند کوفت ندارد خوردن باب و اگر خویش ندانند که کوفت است
نیز خوردن با نقد و احتیاط است که بسیار است همچنان ثابت آینه ندانند کوفت دار سود کند
کوفت کوفت را با کوفت می خورد و اگر چه یکی منع کرده اند که بسیار کوفت می خورد
چویش در سعال و بغم خون راننده الغر نفع میکند تخم ترندی را پوست دور کرده پس
بمورد تخم سقز کوفته بخورند اندر میوه سر بر این تخم بر آرد و در شب بخورند چنانچه
است آنچه او را بش گذارند تا جوش زنده همچنان بفرماند که بر سبب مقصود خود
شیرین است که به جود است علیه احوانی زهره ایک دورم علی و علی و علی و علی
عده یکی بر سقز و میزیم از این بجزات حکم در این چهاره سقز با در سقز می کنند
و قدر از کسک یا کرده بخورند پس از آن سقز به سقز به سقز بخورند و اگر
سرد و غلبه بخورده باشند که در سعال خفیه و غیره را نفع کند را که کوفته می خورد
در سقز و در سقز کوفته بخورند بقدر قوت دهند که در سعال کوفته بخورند
از راهم از زانه یا کوفته بخورند و در سقز کوفته بخورند اما در سقز
شیرین کرده اند و می خورد و جوارح در کوفته بخورند

غشای که در کویا بلند و صفت دهند که میگویند در سبب ورود او مفید است
 حرمانی را کسی کرده بخوبت کار و کلام دهند که میگویند مفید در کار خون است
 بیست بمراتب کثیره بر کثیره فوراً نفع دهد چنانچه در بعضی نفع کلا کوره مندی گویند
 بیست اگر طرف دونه سبب است که باشد باخفوات آینه دونه که در یاد آن حس
 که میگویند سبب است انفراد در در کتدر دونه دانست بهوه که متور است و چکیدن
 نوسیدن بنز کوفه شیر لونه نامزد مقادیر در دم در طرفی نهاده از آن نظر گذارند
 و سبب است زنجیر بار یک شب از ادران آمیزند خرد در سه جوش خود در آرد و دیگر کم
 نموده اند از ریش و بادوی بر نیزه جوش است که سبب است در میزان و چکیدن
 دور کند باد بیان کویا ز جلیب در سه یا یک بند و نیزه بر کویا کند و کوفه بیخفته
 در اندر نقد اردوی کم یا زیاد بر روز از آن بر آرد و قدر نقد سبب است غشای
 و در سه لوم کرده در آن انداخته کویا بلند و دو خواهد جوش است که در مقامی بار یک
 همراهی سبب است آنها بماند چنانچه در کویا شکم بند و در ضمن سه سبب است
 یکدم باد و در دم بر جوشند اگر قدر غشای نیزه بهتر باشد که سبب است و سبب است اگر
 سخت قوی است وضع کویا بی آن بر چنان یا بکته باخفوات باد و کلا کوره
 چنانچه در ضمن که در کویا باشد بلکه مانند است که در طرف نوسند و غشای
 و کم کند خود نموده کتدر دونه و سبب است و سبب است به یاد آن در کوفه و سبب است
 با سبب است که بار سوزند تا یک دفعه شود که سبب است در مفید و وضع کند جز در کویا

بارگی نشینا حله باد سقید بر صفت آنیزه در بند غذا اجوات خشک و فلفل را در کوزه
کوبند که در آب سرد و فلفل کندی در پیون پنجه در آب که جو تری گویند
پرود و سبب بند بارگیس اورس باشد آدم کلان و بند نور خستین از در ماه شمع نماید
بختن سنگبری آنست که برون دو بار چکند در آب کوشند و سنگبری در پیون از این
ما پنجه شود از کثیره القلدر در پیون روز پنجشنبه میخارند آب یک پیون از این پنجه تا آب
حد شعله سنگبری دو دام اجوات چکه یک سیر سنگبری را در آتش منجم در اجوات
بریت و کبیر پس بارگیس نماید در ماه جماد یا یک سیر نماید از این پنجه یک شعله بر پیون نماید که
تابک جو بود و مقدار خوردن آن چند قوطی نان مرغن تناول نماید سنگبری در وقت ساله در
سنگبری را در کوزه در سه شست گرفته آتش در هند بنجامین تا شمع شود پس در
کلاب و نماید بریت و کبیر در کوزه نماید آتش کنند و بجلد سرد نماید در پیون
از این پنجه نماید یا در ماه یا از این در دو هند غذا کند و در پیون خشک سازند سنگبری را
جو تری در سنگبری زرد در شست بقدر که باشد در آتش سبب کند و در کلاب در
نماید بریت و کبیر را در کوزه نماید بنده در بارگیس نماید پیچید جو تری آنیزه در
در سه شام خوردن تا سه روز یا صفت روز عدد خوردن آن گری در عدد بود آید و
اگر از شمع باشد کبیر را در پیون تناول نماید فکر با صفت کبیر در پیون را در
کبیر در آن در پیچید در پیون خوردن از این جهت زیرا که صفت سنگبری در کوزه
در پیون از این در کلاب کبیر در خورد و عدد از پیون کبیر در پیون

باز

وکتب بر نهادند و در کسکه سینی دور شود نشینند و در پاره پاره بر سر آن نهادند
شکر لیون افشند و همچنین فی الفور بپوشند که بچین در سبیل طفل شیرخواره و غیره در (44)
در و جایگزین کند تا که در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد
و در و در کسکه بپوشد تا که در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد
تقریباً یک یا اگر خورد باشد یک شمشیر کم فرایده زنده است همان باز دارد
قطعه آن باید که فرید شود در بیشتر است که بابت این بطریق فصل در او بار دیگر گفته است
ساعتی آن نیز مفید است این در او و نشان جمله در او و کسکه بپوشد آن در و در کسکه
در و در کسکه بپوشد تا که در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد
در زمانه بدارند که همان باشد فی الحال قبض شود و در کسکه بپوشد
ترک است که ببار دیگر گفته است و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد
خام انداخته بپوشند و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد
بن در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد
شکر که در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد
سندی جدید است که بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد
شکر که در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد
با دمان قدر بر زبان آورده و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد و در کسکه بپوشد

و بدین معنی اطفال غیره وضع نمود بی بچینه قوی با اولاد قویا دور از مزاج است اگر و
با دین برکت هم مالکی بگردد و بینه ساف نماید و سق در این چهار اینون در است
نوشته در اینون زیاده آمیزند اگر در اینون درین ادویه کشته کند
سنگینه در معنی و بچینه از بزم که باشد این ارقی و وضع نماید ریاضاتی و در می سپرد
است بگردد کوفته پیچیده بداند پس با این میون ترش و آن دو پاره کند و آن را در
معدده ریاضاتی در این سبک کار در چنانچه وقت است و بیون مذکور در این کار است
پس از این که در وقت سیر را بگذرد در روز بتزایم و میون در جز است
تجربیه کاسینه ایسول ان میون است تم انبیه تم جاسن ملک سول مایه که گونا
سوره در ده دار و سوائی ایسول سب را گویند و بینه و بیوم آمیزه گذارت ندر آب
سرد در ده که بیست و سه سال را فی الفه میده که سرد است که نام کور در این
در تزریق حب زنده بدین در از زیاده از این در قوی آرد و در این در عطف اطباء
عبادت از نقد در صفت حب و صبر جو میانه را گویند و یک از این حب کینوی بی نقد
که بیونگی از در حب زایم باشد چند حلقه است تبا به بود و زیاد دین این در در این
هلاک تقدیر نکند نشا در که سنگینه در امیب رو خون و بیون آسین و بیون
در قسم آسمان را مفید است شکوفه اینون در نقد و جابلقه در این در اخذ کرده
مندی بر سببی گویند بان بلیب مغز جام خاص کل طایفه در این بر این مغز
آن را در جوئی از تخم استوه گویند بی این گویند و در زهر سفید هر سه در این

(45)

درختی در شیر و یک تنول که صالح آن گرفته باشند آینه که از آنکه تا یکین نمود مقدار خود
 بماند و در جایت کوی را یکب پار یا ده باب بر پنج ساتی دهند و بعضی اطفال
 تا دوس و ده سالگی بکنیز طخت بچند تا که در دهن بهتر است و بعضی قرص سنگی
 در خمر و خون و بنوعی صفت را سود دهد همچنان بنیر شک بر کوی و شال سنگی است
 اندکی خورد و یک چهارم کلاب در دهن تمام می آید و در کلاب میدان که اگر از آن خورد
 بعد از آن بند و در قرصی بوزن یک شمشه و در دست است صمغ و شام یکت صمغ کلاب
 و هند که اسهال و خون و بنوعی در دهن و در کلاب زیره سفید کوفته پیوسته با شکر سفید
 بدین و زیره سفید سوخته با جوارت بهین ماکنت است جیت و قمع سنگی است اطلاق
 گشته بخیر دم گوارد کند مگر سه با که نیمه ام مفضل در روز فصل کرد و زنجیر است و یک
 سه و ام کوفته پیوسته بر روز قدر مناسب است با پیوسته بخورد و شکر پیوسته پیوسته مفضل
 برای بچگی است و شکر پیوسته که در فرس است شکر است اندک پیوسته مفضل است کل و دانه پیوسته
 از یک صفت است که بنزد شکر پیوسته و در کلاب است سه و مفضل پیوسته پیوسته پیوسته
 از آن چهار نیمه بود است بدانست است باید در پاره بود بعد از آن چهار روز بخورد
 که است چهار است او در کوفته پیوسته پیوسته دو نیم پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته
 غده بخورد الی شکر پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته
 پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته پیوسته
 در آن که کت این دو بعد از آن تا در این میانه با کت دست و در آن که پیوسته

و یکوهند آنها را در دست یک است و قند یک پونز کرده باید گرفت که مقدار آن
 موزی هفت دانگ خسته که آب یک پونز پنجم باشد چوب کوه رسته و سینه
 برود که چوب کوه که در سه سال کند و در کند معده را قوت در پدید آید است بر یک کوه
 با در یک خسته هفت روز این را بخورد از خوردن عیب است که جهت سه سال صبح
 در چوب مفضل و مفضل و مفضل و مفضل است این کوه را یک کوه بر وزن هفت بودام
 چوب کوه و قند از سینه هفت سبز که آنرا در آب بوزد که کوه بندید و قند است
 از چوب این با هم مخلوط کرده قدر از این در دست است با بند و در سفل نام رسیده
 بر دست است نماید و در روز خوردن سه و شش بار یک کوه را در دست بریان کند همین
 هفت است تکرار نماید و در چوب کوه از این یک است که مفضل و مفضل یک کوه
 که نصف بر وزن باشد کوه پیچیده مخلوط سازند که یک کوه است تا سه و نیم باشد
 عدد الحاح است بر آب در دست کوه بخورد و بر وزن در غذا در عید است که در دست
 یک کوه است مفضل است که در دست مفضل است که در دست مفضل است که در دست
 از چوب کوه رسته پدید آید که در دست مفضل است که در دست مفضل است که در دست
 کوه پیچیده که در دست مفضل است که در دست مفضل است که در دست مفضل است
 را در کوه کوه که در دست مفضل است که در دست مفضل است که در دست مفضل است
 قند که در دست مفضل است که در دست مفضل است که در دست مفضل است که در دست
 و با یک کوه کوه

کرد که تمام انداخته بیرون بره عن سود جرب کرده نخوردند یا در آب کزیرت برنج درخت کرده
چنانچه غده شکم تغین گفته غذای از صاحب کج باد آوردن موغنیب کز قشر تکراری او
در سه قویع اسیقی با حوزت کاد و مزج باشد مخلوط ساخته نخورد و وقت قدر است

(نابها)

گو کند را باید که نوشند و عقب این غذای اندیز خوردند از نجا مایات است
جنه سه سال کبار و غیره کینی باز در بندی با جو بود که نمند و کراز و کزندی نامانی
خوانند بر یکدین شغال ایمنی کینقال معص غریب و در شغال کوفته عقیقه سورا قفعل
جبهایی نمید خورد و سال را یکدین را تاسه چهار و اگر انویذ باشد تاده و زانند

که سبچ را سود و بر صمغ کزیده در دم رسبول ده درم شکر نیم
سوده بر روز دو درم ناستا باک بسود بخورند

دردی سول شکم در کمد زین درخت

پیماس و ونیم عدد به پارچه پاک دره سیب نیمه باقند آمیخته نخوردند مراد از سب
در حجه حشر است که درخت کلات در مت است نه آنکه انوی بهید دقاد

حاصل شود که سول شکم در کمد و شکم را اند کبیر از سونته و بر دست
ازند بر واحد یکدین ام کوز در شگل بر کبانیه سونته و بر دست پنجا ازند در دست

با دوات کجوشانند تا به نیم باو رسد پس بجالد میدانند و کوز ده و کجبار یک هفته
در حبه ترور بر بند و بالای اندیز در نه و پنج و نوزده درون صیغی خوشه دار

گرم کند و پنبه بدان تر کند و بر شکم نهند در فرزند شود دلیل آرد که او در پندار آید
او که گویند بکسیر پهل کفش او شکست طعام یکیند و اکثره بکدام چه خبر کرده باشد دندان
سندیدگی از این را تا نهند چون باوی آن بچند شود فرود آید از خانه شکم بر شکم نهند
دندان دو نیم را تا بر بند تا چون نان اول سرد شود جدا کرده نان دو نیمی زنند
پایمان چند مرتبه بکنند تا در فرو نشیند شیره برک از پهلان قدر روغن کتان
و بر شکم نهند گرم کرده فیه الغور زایل شود و با مراد الله شفا و اما اگر خدعوا لست بائد
در دریم باشد او در بیج پهل نهند و در بیج پهل یعنی از دست خفته خاکستر
یک کف دست نهند تا با دست که در سواد فرود شود حکم کوشن الیسون را بر آید
تا خواه مساوی گرفته پنجید تا آنکه فرود نهد و مساوی دفع نفع شود و اگر کوشن
دیگر یا خندان باج نباشد بر او در مع قولنج و غیره است خوب صاف
لیج گفته را او از زهره سیاه ایسون با دین بر یک یک استعمال میسر است
نورند و بالائی آن نیم کسیر استر به مال و دونه باشد بیست عدد و دانه
نمانند طایر پیر تمام و تنجید آن از واد خام زود انجام میسر است یعنی الله
تیم یعنی منبسط شکم یعنی سوئری یک کوزه و کم زیاد و حسب
بکشد و چون شده صاف کرده روغن کتان در دو سه لوله گرم کرده بر آن
انداخته بود و شوقن که اکثره در دانه و دونه بود زایل سازد و اول

و تا کار از سر بدین باقی تو چه باید کرد و خصوصاً او پس همه نور درین فتنه
 همه امکان است از مایه کرد و در وقت است خصوصاً در وقت طبعان بلیدالذین کالهم
 و در این تقریبی که بر قل کنک از سه ساله نیز بزرگ جمله مساوی و بجهت به فرجهای کوچک
 سیاحت با سوره کرده بخاریند از سوره کردن نیست (اصلاً همیشه گذشته بگیرند و بسایند
 و مقدار فتنه خرابی است و باقی وی از سوره در نوشتند به فعات و غیره قریب مطرب
 حشر که است تمام فایده بود نه چینی چهار سطر قلی نور و جی و شکر بر سر و پیش
 حشر که سر شکر بر سر سوره
 در این از کلام دارد آرد برود مساوی گیرند و در شیر زقوم کرسه و آریه نباشد پاک
 مدور است و این نوعی است که در وقت سوره در درون جیدانگیر که نور است
 بریزند بخور بپای و بداند که مقدار تخم قرمز از مایه خود سه ساله بخور آرد و صبح
 وقت کوه را معین است و در سه سال یا در آن مقدار بنویسد و در ارض شکر و سبزه کوه
 معقودها مقدار یک کوزه چند و با بزرگ در قند سیاه آمیخته دهند این در او در کاه از سه سال
 موقوفه جنات و بیخ بخورند از تخم سوس در اول بکشد و بیخ کند و روز
 بکشد و زوایه کند تا بعد رسد یک کلم کند جو بزرگ سعادت کرد و بر همین قدر
 نماید قبضه یا بر قبضه و بر دست بگردانند در استمال چهار روز ماید سبب
 معتدله کند همیشه از طعام ده دانه دیگر تنگ که خوردن طبع نرم کند و سبب
 نیکویش اگر همیشه از طعام خوردن طبع نرم از ده دانه زینبیا که در دست نفع دارد

سیاب را با آب برکت کون یا آب برکتی کند و در آنجا بماند پس آن آب
که باقی است بمال آرد در مندی مسکه چهار گویند سنایا بچندرم اینسون مغز بادام فندک
و دوام کوفته بخینه نیم آغشته سه خوراک از نو مسکه چهار وقت تناول نمایند
در مسکن بخینه نیم آغشته از مسکه باز بگردان و با یک است هر روز در این بگیرند و یکی در روز
در سه وقت در آن نیز سه مراتب و مانند آن نمند سه چهار وقت بفرانقت بفرانقت
در مسکه با کوفته در سه منقل در کلاب قوره جوت نمند و نمیشد مسکه صبح و شام
بسیار است بکنند نمکند قدر یک منقل بگذران نیز میتوان داد و اگر کلاب باشد و در کلاب باشد
که مصلحت اوست در مالکوته بکلیام آنگه چهار دام بر دورا گویند و آب بیون کبرل آنگه تا کتب
سخت و کبرل بیون نمند پس مقدار خود نمند بکلیان از آنجا دهند و باید که سبزی با کوفته دورا نمایند
چنانکه در مسکه با مسکه بکار و بند و طریق مسودن گفته شد که اگر از آن نمند
موز دورا مکنش دورا مجات و بادام یک دام بوی باوزان و بادامیان از روی یک یکانه
جمله قوره نیم شام جوز و آب یکس از جمله بود و بگویند تا کبرل شود پس نمند تهوتم با کلاب
زبان آمیزند و سبب نمند و جوز با آب نمند باوزان در نه باوزان غلظت از زبان شود
بر سببیت وی باوزان و وقت حاجت بکار آن در مستعدانند و اگر نمند مکنم از آن نمند
هم نمند و نمند با آب که در آن مشهور است و مدام بر مسکه نیمه تری
و نمند کوفته بخینه نیم آغشته در مانی یا کم زبانه حسنه نی از بجزین مسکه کوفته با آب کوزند
در مسکه با کوفته در مسکه با کوفته در مسکه با کوفته در مسکه با کوفته در مسکه با کوفته

در اصلاح آن اینست که بریان تا نیمه جوب کرده سپیدند و در آن بادیم یا جبری او را می سازند
 و بعضی عقده سازند بعد بریان جوب کرده سپیدند و یونان میگویند که آنرا با میله با استعمال آن
 آسختند و نیز که بر این طریقی است یا جبری دیگر که سرخ است و کوبیده با بادیم تا زرد (۶۳)
 کار کنند در دم بندی است و از به کرد و از به استعمال آن میگویند در دنیا حکم خوانند که آن را تغییر دهند
 قدر کم سه تا نیمه زرد است زرد را اگر بریان تا نیمه دیگرند با کوبیدن در آن از آنرا جدا
 کنند چنانست با آب گرم و با جود فرود بر خورشید و ششایان میارود و خواهم با مصلحت شایب
 بدو کنگه طبیعت رود که در هر روز با کوبیدن در مس کوبی کوبند تا بشود شش و رفت
 که اندک رسد حال آنکه درین نیز از این است که در ششایان کوبیده شود و کوبیده قند صفا کوبند
 در ظرف سفیده و بر آنش گذارند تا کوبیده در آب سیس با کس سباده آن را میزند تا قدر از آنرا کف
 آید و نیز میزند و مقدار در آب سرد کرده ششایان زنده و یک از آن برود و آنرا میزند و نور
 استعمال آید و صفای که قوی و رسیده که در شکم اطفال افتد دفع نماید سوخت در شکم
 گوش می رود و در گرفته با یک استخیم هر که آب میگویم زینت صفا کنند و با کوبیدن بر آن
 و یا استول آید از باره بنده تا کینیم باس بسته دارند و مخلط که در شکم است و دفع آید
 که بر یا بالایی آن آب که کوبند در سفید آید و شکر و در هم کوبند که در جویب
 منفک اند و کس خنک است چون که با کوبیده شود هر که در دم سه با کوبیده شده نشی کار و کوبیده
 سبزه است که کوبیده نشی که در شکم است
 که بسته شده سو که در شکم است که در شکم است که در شکم است که در شکم است که در شکم است

و خشک است شمره که یک بطریق اصلاح این ادویه که از اسوده گویند و بدون آن بکار نیاید
 اصلاح مختلف را در شیر لیمون و شیر گاو نیکو زب بند و خشک زبند را در شیر لیمون نماید
 اصلاح بجا گویند که این کار همیشه که آب گزده باشند در دیکر که بجا گویند و در خط انداخته
 میان و یک معلق آرزو تا یکبار با آنش کند و همچنین هم سکنه بود معطر ساخته و ستری
 ساخته و در گزده و بجا آرزو در اصلاح مسجات سجات در سوزنوزار انداخته که اگر کند باز سوزن
 بیرون اندازند و سجات بجا آرزو در سجات در باره بسعقد همیشه در سجات
 دور شود و تمهید انبساط و احتیاط آنست که خشکت بجا بجا کند که این کار
 کند اصلاح کبریت که در گزده کرده و کفچه بند و قدر روشن ندانند اخته با آنش هم کند که
 که در اخته آب بزم شود و ظاهر در شیر گاو نوزاد از نوزاد سجات باشد که یکجا نند
 و اخته را نماند زنده زبیر و در اخته که بزم کثیر المقدار از دور
 بعضی سفار در در زبیر ای دور نماید میده کلان زرد جو به ناکل و بوی این که کوفته
 بیشتر و اندازین تا سه روز که در مقدار کثرت کلانی حد مندر خود است پس از یک
 تا هفت روز طریق خوردن آنست که اول در خوانند و بعد و دست که در خوردن
 بسیار خوردند که با تناول غذایش کم خواهد کرد و جادو بزم خواهد افتاد و در حق بسیار در روز
 لازم که اصلاح است که طغیان و معیضان را مسود بزم هم آب نادره دوام
 و در از صبح تا یک نیمه مدام کوفته بزمی در موم بشیرند و سینه ها سازند و در وقت زرد
 بزمی استعمال نماید در گاه متنازه زرد بزمی داده نماید که قوی است

و طبع در نرم کند در تنها نیز لجا کند ^{بنا} کل نخونه در دم کل خطی سه درم سنا یک نیم درم نکل
 بند می بکشد عمل خیار شنبلیله که در سینه و کبکیت درم شنبلیله است ^{بنا} در طول شنبلیله مقدار
 شش انگشت مفهوم همانست شنبلیله که در وقت سیه استعمال کند اگر در کبکیت ^{تفصیلا}
 واقع شود در تبخیرین بخورم صابون زرقی در صیغه در کبکیت و کبکیت درم شنبلیله شش نیم درم شنبلیله
 سازند ^{بنا} شنبلیله که زود عمل کند قطره صابون کمال خسته خراش در دستها و در اندام روشن
 جرب است زنده تا به لویت باشد ^{بنا} تخم تواریخ ^{بنا} بیهوش کند باریک نمیدانم کم نمیشند
 بعد از آنکه لقمه چند قطره خورده باشند و نیز قاره است که قیحه بنا وضع است و حاضیت
 ریزد و آنست که قیحه بوزانت آورد و سینه را از بلغم نرم پاک کند و مسر و منق کینه در
 دروز و لوی با بی و غیره را نفع در قواعد عقیبات در کتب طب مسطور است یا احتیاط و
 موافق زراعت و سن بکار باید است و آنرا که قیحه نشاید نیز احتیاط باید از و بنا به در مطهرت
 مضبوط است ^{بنا} در کتب طب ^{بنا} طویا سینه در توله مسما که مکتوبه رود و در
 باب بر این است ^{بنا} طویا سینه در توله مسما که مکتوبه رود و در
 سینه ^{بنا} بیون حرکت و مدتی با سینه آرد و منق النفس را مفید است و بلغم و خوری
 فیم مفسد و در اندام ^{بنا} تخم باین بیداری ساینه خوردن در سردی در خوردن کلان
 را از زود است تا نیم توله است و طویا را در کتب سن و کتب بلغم با بی آرد
 که قیحه بوزانت آرد و بیاید شنبلیله درم در کبکیت کبکیت ^{بنا} در دستها شنبلیله
 جز این را با قدر کبکیت ^{بنا} در دستها شنبلیله درم در کبکیت کبکیت ^{بنا} در دستها شنبلیله

حاجت آب گرم نماندند و قدری سرخ برآید از آن میزنند و نوشند و بد کنند تله شود و بد
که بوی خوشی آن باز دارد و سوز زینت و آتش کند و کبریا نوزم شود و اندک آن که بخند یا قطرات
و با فروزین و قی و تنوع باز دارد و در سینه و کبوتر کبوتر است هم خورد که گرم نماند و بد باشد بار یک
سینه و مقدار ستر حب زرد و یکی بپزند و در کفایت نماند یک یک و گردن در قی مفود است
باز دارد و در سینه بر عارض سوزند و خاکستر در آب استند آنروز و بد پندم کبوتر است که
عبارت است از فرم قی در سینه ایضا است خاصه نوزم هم که گردان که روز است در
خاکستر گرم نماند آب گرم شود آب میزدن بشند چو آب نماند دفع شود زینت و بیخ ساینده
است فایده طاری در سینه است که مفود است که سینه است شراب بپزند باز دارد
و در کل سینه که میروست و در خاکستر گرم کند و در آب سینه و نماند زینت است
بپزند در سینه است که زرد سینه زرد سوزند و خاکستر در آب استند
و بداند که خاکستر زینت در آب خالص شود این آب است تر آورده نوشند
در سینه و ابایی که آن است سینه استند و سوزند و خاکستر در آب استند
نوشند که باز دارد و آنه الچی خورد و نماند که سینه که سینه که سینه که سینه که
بر بیان حیدر بیلد باز جلد سوز و کوفته بپزند بداند اندک آن که سینه که سینه که سینه
قی از خط طریقه باشد باز آید زینت بپزند بپزند بپزند بپزند بپزند بپزند بپزند
و مقبول از آن بر لایحه سینه استند نوزم که در سینه که سینه که سینه که سینه که
بسیار که نماند چنانچه در سینه که سینه که سینه که سینه که سینه که سینه که

بپزند

کلیف بود او را زیاده دهند و این بیاتند و این گران و غمناک و خوره و پیلدس چاره
و کسید و با رنگ یک درم کلس با یک ساقه با قند سیا مخلوط سازند و اگر در کلانتر آدم بود
که کم بسیارند هم مساوی خورد کنند و اگر خورد سال موافق او چهار یا پنج کوئی نماید و در تمام
وقت خوردن یک کوئی به راه شربت نبات بخورند و بخوبی در دست و پا نشینند
ریشه گرم که خفته گویند باید که براد گویند و خفت جدا بگیریم گرم گرفته و دیدت باید که
کرم نمیزد بر روی کرم شیر و یک سنگه سیاه بیشتر بر یک توره سیاه یک شیر و یک منگول
سه با انچه بنیزد روز دو بار سه انگشت در مقدار مانند یا قند بهتر آوده روزی در
سه روز که بنیزد و آفتد و خسته بود (از) سینه که منتهی است بخسته روزی در
یا سه درم با پودر شسته فاسک کرم خسته در دست و پا نشیند و در تمام روز کوئی نبات
که در روی سینه است و در حیات سینه است که در روزی که سینه است سینه است و سینه است
و خاکستر آن با شسته بخورند که در دست و پا نشیند و در تمام روز کوئی نبات
در درم کوئی بیخه بوی کوه بخورند که در دست و پا نشیند و در تمام روز کوئی نبات
بخرند که در حیات در درم بیخه بوی کوه بخورند که در دست و پا نشیند و در تمام روز کوئی نبات
نمانند آنگاه و این گرفته در این خورد و اندر قاعده در هیچ اقسام کرم در دست و پا نشیند
روز بقصد سمیتان بیخه بسوزد در روزی که کوه بخورند و در تمام روز کوئی نبات
لا اله الا الله انظر انظر در درم کوه بخورند که در دست و پا نشیند و در تمام روز کوئی نبات
فمنه من الله انظر انظر در درم کوه بخورند که در دست و پا نشیند و در تمام روز کوئی نبات

سرخه بنده و در جیبها بر بندند و اگر در دست باشد بپاشد بر کوفته پیچیده درین دور بماند
و خصی که بویان که کلان نشینند نیز با استخوان ایند و در ایناز میگرد و در هر حالت اسیب خود باز آید
در این که خروج معقوله سود بر جویست باید که برین اول نمودار و در طرف دیگر و در طرف دیگر
کوفتن فایز نمودار است لزان بول کند سه چهار بار کافی است بوجه باب پارس سنگی کند
در دور روز استنجایان که نوسه که زور معقوله تا نهایت تمهید است درست کنه و حال شود
و اندک با عقده میفشد و در دوزن کرد و درین طرف مصلحتی که مصلحتی که در وقت غیبت میفشد
درین کرد بپندد بر دست بنویسد. اینان که در نیمه گویند و در یک بار پارس باشد و خواهد
میوه و فاخته کرد و در او کوفته پیچیده بماند باره شسته بکاشد تا یک هفته بعد دورند
باید که بوی سپرد و گویند است که نیکه در زمانه معقوله زودین باید پندد و در هر حال از هر کس که باید
و در یک کوفته بر معقوله پارس بپاشد که در وقت که ماه است و در هر طرفی در این روز
در میان بال بوی سپرد و غلام بال بوی سپرد از او گویند که فرزند در معقوله پندد اما
از این پندد که در از بوی سپرد باز دارد از او در پندد با شسته در هر طرفی در هر طرفی
نکته بیمار حرام و بیخه دو دلم اندازند و در آب بنده و در دلم کف سیاه پندد بعد
کنار صفای حرم پندد یک صبح و یک ساعت خوردن صبح بار و غن در شام پارس. نیت پنجای و
سگ و در نواغ نایم تا دو هفته با در و برین خوردن غذا و در پیازه و نان کند و بعد از
سه روز آب بر کمان بگردد و یک کف آب جمل کند و بر بندد و در هر طرفی پندد و
نکته پندد تا حقیقت در وقت که علاج میگذشت که ایند و در هر طرفی پندد و در هر طرفی پندد

(51)

حاجت پنج روز نیست و میکت سگه پهلای و نال بارز عن بسا غذا با یکدیگر خورد
رینه نوزدند و در آنرا جعفر رسانند در دوشنسانند و چون ببندد خراطه پنی را بارز
نیت بکوشانند ب نوزدند بر عمر سپهرین در ستم شود و بارز چندین سال آلوده حمل است
و هر که پوست سفال با نمودارد او را با نمور شود خدا را که پندوبه با تم آن رخس کب
بریان شود که نوزدند بر لبه الوال بر یک کیو مع کند روز دروغی که ببارت انچه در
شعیه کرده تا چهار روز در افکار نروان بروغن بر الوال بر یک کیو مع کند دروغ
نکود و کینه نوزدند بر انبند که در دوسا کن کند را در دین یک یک حساب در ام سیه
کنند و دوام میدهد دروغی که بر بیان کند در دین را یا است حقه در وی آتیرند و آتیرند
حواصا نوزدند بر غصه سینه نکودند بر ستم نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
چون نوزدند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
در یکبار نوزدند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
عن کند چنانچه نوزدند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
نکودند نوزدند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
حقه بر دوشنسانند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
در روز پنج روز است و در آنرا جعفر رسانند در دوشنسانند و چون ببندد خراطه پنی را بارز
نیت بکوشانند ب نوزدند بر عمر سپهرین در ستم شود و بارز چندین سال آلوده حمل است
و هر که پوست سفال با نمودارد او را با نمور شود خدا را که پندوبه با تم آن رخس کب
بریان شود که نوزدند بر لبه الوال بر یک کیو مع کند روز دروغی که ببارت انچه در
شعیه کرده تا چهار روز در افکار نروان بروغن بر الوال بر یک کیو مع کند دروغ
نکود و کینه نوزدند بر انبند که در دوسا کن کند را در دین یک یک حساب در ام سیه
کنند و دوام میدهد دروغی که بر بیان کند در دین را یا است حقه در وی آتیرند و آتیرند
حواصا نوزدند بر غصه سینه نکودند بر ستم نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
چون نوزدند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
در یکبار نوزدند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
عن کند چنانچه نوزدند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
نکودند نوزدند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
حقه بر دوشنسانند بر غصه سینه نوزدند و در یکبار با غصه سینه نوزدند
در روز پنج روز است و در آنرا جعفر رسانند در دوشنسانند و چون ببندد خراطه پنی را بارز

(52)

که بوی بسیار بماند و در وقت خوردن بوی بسیار در دهان ماند
 گوشت پخته بداند بر شیب در دام بافتند سفاه بخورند و پسندید و بر صفاه یک
 کفایت آریق و آب آب کسر جود از شیب بر غیر نود و یک معقد نوا سیر
 تمیقند و رحم حیثات نباتی است خورد که بر در زمین کتودع باشد و
 بر آن نموده زمین معلوم میشود و در کشت از او در کنار زمین بسیار شود
 قسم شیبی که در آن کوه نود و یک است بود مطلق است دوم آنکه بر کفایت
 باولین سینه و این کار که در وقت خوردن از وقت نه گاهی این سینه که
 در روز آب خزانید یا در وقت معقد نود و یک بود و در وقت خوردن که در آن
 زمانه کفایت تمام نموده و آنش انداخته است که است جواریت غلبه بود که در وقت
 کوه تا صفت او زمانه کفایت نود و یک و جواریت و جاب بر غیر نود و یک است
 پنجم مقدار گوشت سینه و جود تا سه روز زیاد که بوی بسیار و باوی در آن
 زنده است یک جان مکرر و یک دو دام شیر ما که در بکیر نود و یک است که در کوه
 کبیر یا استنجا است در کسیره نود و یک در شیر را طاعت برین باشد آنچه
 نود و یک یا شیر در او شیر است شیر نود و یک است و در همین کفایت
 بر آب و با در بوی نود و یک است و در شیر و با مود جود است
 که پوست در طرف نود و یک است و در کفایت نود و یک است و در کفایت نود و یک است
 شیر و نود و یک است و در کفایت نود و یک است و در کفایت نود و یک است

پودسیه در جرح مقعد جوهرت میان خضرو غیر متصل کھنجر باره دان و بند چنانچه مستحق
است و بعد از ذوق لذت بابت کرده و در کجا نماند که خود کجود و ولادت با پس از احوال است که این
ذوق بود پس بدین مقدار کھنجر باره دان پودسیه را که بجز پودسیه را اسهول بود و در خضرو نماند
استخوان زراع کسوزند و دان به پودسیه نماند و دان که خضرو نماند پودسیه بود که
بغیر سنایک با آب بپوشد و پودسیه را نماند و در شوره نرم گرم کرده و در انسانی
پودسیه نماند و ساعت مقعد را از آنش لایم بارند و چند روز در او متوقف نماند
به پودسیه نماند و ساعت مقعد را از آنش لایم بارند و چند روز در او متوقف نماند
که در بی نقصی خون در مقعد نماند و در وقت که باخته را خضرو نماند و در وقت
تداول نمایند بویست جدا کرده و در وقت پودسیه از زیر یا کور نشود و قلمی در جرح
و وقت بویست نکو است که در جرح در دم کوفته بپوشد در رس بپوشد و در وقت یک
نماند خود را بر که خضرو نماند و در وقت پودسیه را نماند و در وقت پودسیه را نماند
و در وقت پودسیه را نماند و در وقت پودسیه را نماند و در وقت پودسیه را نماند
سازند و باخته که تداول کند قدر مناسب است بود خون مغفول نماند
حیث بود پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح
چنانکه در وقت پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح
پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح
پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح پودسیه را در جرح

بنام که بلب کرده بر زمین دوست اور تا تو او شن کند بوجه بنه کینه و زخم بچین نمند و
اولی که کینه صاف کنی بلا نیت بعباب و غیره کرده بکنند دوست نام و باغ و اسباب که از
بجوه خفته خواهد فراموشی به تبار حبیبی تذکره بر بند و این را در اول وقت فرودم روز
چهارشنبه نام تو را بچ کند باغ نغمه و در حاضرت و خنده کند در دیور سیکه به بیج در باغ
نشانی است از نیت بر کرده و بکنند تا با بر نیز از نای و شکر و یاد بخوان و مانند شان از آن
در این مال اگر در اول وقت باشد سببش عانی ایو که چیزها منع خوانده بود در این
چیز خنده و سیر در دست من آواز سیات شان کل بچ که که دعای نهدی به شکر با یک
کوند و قدرت به هم رسیده اند در وقت و شکر که بکنند بجان تو در علو انجم خوانند
در این روز جوید و یادی سوزانچه کینوس کالید زری کینوس نام و فلو من اول یا نیر
دو روز که در کوفت بجهت هر که می کرده در وقت بکنده یاد و نیر که کند بجهت که در
خدا است نیت کی تبار خوانند همراه قدر است بکنند بخورده باشد بکنند و در باغ
نور سیر جوید و با وی جوید است این ق شت ق ق است ق ق است ق ق
این است را با کافه نوشته در است شسته تر شسته یا شسته بکنند استار شسته
وضع کرد بته نهد و بکنند در این خود با شسته نیت شسته یا قوت مفت شسته
در مفت باشد جوید و مقبول است نیم شسته هم جلا است یا یکی کرده در کلفه افتاد
بکنند چون نیت بکنند و از ده باشد از آن جیها حدی تمام بخورده باشد و در
دسته روز مرض بکنند و بکنند و در ای یاه است بکنند

بر این در آورده ساقی آنقدر که یکبار در هم آمیزند خرد کنند و یا آب انجبین در آن ساقی
حالت چندی در آنی که تقویت سنگین کند و حرقت یعنی سه روز در میان آن
تمکون یافت در چهار جای آن نوشته اند چیزی که حاله مانده صاف نموده و یک
دو در دم زدن کار و تحریک نماید و این که حرقت اول در اولدم و در عین الاثر است
مکتوبه که آنکه زرد چوب یکتوله او دیگر کوفته پیچیده بشود خورد و اگر مزاج گرم باشد و این
کند خوراک بعضی تا صفت روز یا زیاد خوردند و اگر مزاج گرم باشد کفای است
شکر افزوده و حق آنست که مکتوبه زرد چوب بسیار است اول باید که سه چهار ماه
تجدد چوب و جانقدر آنکه با شکر تزیین نماید و بعد از مزاج یافته میفرمایند و در این
سنگ کرده و نشانه بر آنست که روز یا زیاد خوردند و اگر مزاج سرد نیم یکبار یکبار
قد آنکه از زنده صاف نماید و صفت سرد خوردن نوشته یا آنکه نوشته اند در هر دو
کوبه را از انقور نقد و در طرف وسیع مین که تازه همی کرده باشند بر آتش بنفشه و در
بدر شد در آن اندازند و با چوب یافته چوب را هم تکرار کرده در آن بنفشه خردیم شود و در
آنست که تمام سنگ است بنفشه تا که گرم یا چوب یکبار میسازند و در میان این خرد است و در
آرد بکار روند بهمانی چند دفعه که در در طرف بنفشه و در هر دو کوبه کرده اند
بسیار نموده و محکم کردی گذارند و هفتما بخشد و زنده که اول انجم را سه روز در بنفشه
نویسد در این بنفشه یکبار که در اولدم و یکبار در اولدم خوردن نوشته اند تا که در
غذای گرم بر بنفشه است صفت و در اجرت ساخته و در اولدم و در اولدم نوشته اند

دانه از اسوس تخم خیارین تخم کاسنی و بادا کوکبر و دیونجی کاسنی که در کتاب
 کتو که گفته بختی را و بدست کزیر آینه تها درنده دودرم در اسوس بودند در
 ترش و غیره ای کرم بریزند کل بلس که بندی کسوی کوه در آب جو شامند
 و بخاران بمانند رسد و آب از آنجا می آید و سنگها را میوز
 در سنگ جوی بول بگرد مسجید درواشته یا کم زبانه در سوراخ ذکر بریزند در ظهور کت
 در کتاس مجرب است سست و درین میوز او در حقه که تخم بیرون آورده
 منوره کتبر در آن بر سازند و کتای بختی است بیس بیون در او ظاهر است
 فرود آید و سر در ده بر نوسند و حلائی این حالت اول کت بدست کت
 یعنی که در اولی بوقت شند اول کت بر در دست خود سنگها را که
 در من بعد از کرم رسد دم و آب کم آینه نبوشند بستی اول کت بیس بخت کت
 در در وقت دانه که بعد در اسوس در دست بختی رسد یا کم زیاد که در دست
 و در حقه آینه بر بدست دروغ بالایی آن نوشته است صغیر بیج که آنکس در دست
 در او گفته در نیم کاسه آب جو شامند خستش میس در آن آب در حقه
 و من بعد از کت رعایت فرزند در دست بر سر کت تا در کت در حقه
 با دانه اگر ابل لبه ای بیجو صندت اگر کایم هر سه کت در منوره
 در دست کت در خور امید در نوسند با صغیر و کت در کت در حقه ایست
 کت در دست کت در خور امید در نوسند با صغیر و کت در کت در حقه ایست

با هم مستحق کرده و آب نموده ناشتا نوشند که در حبس بران عجیب است
درین سلسله سول تل لیمان نالوازه ماوریا بنده در قندسیاه آمین زو غلو دهاشند
مقدار نیم دوام و یک مرتبه چهارم است بار یکساعت خورند در سبدان بران که بریب
صفت کوه و جرات آن بر دلو و دید برک و خفت کسره نرم که گندیل گویند
چند عدد گویند تا تک صبح خورند و در اول روز دفع کنند و نبات ناک
کثیر فاعل در آن بر سره سفید نقل بار یک ساعت با لعد بخورند و در پرت
سینه مالکان در روغن شکر بریان کنند و با شکر یکدوم هر روز بخورند
در وقت نماز که در پیش رویش است و نیز زمان خوردن در وقت
و در وقت نیت او و در ای سیلان می دنوا که در میوه و گشام
می گویند و سفیدی آن دور کند و زردی آن نهاده و از زردی شک و حفران
و فاعل بسیار که در یک دوره و فاعل کرد و بالای آن با چرخیده و او را
بجته بداند او زبان و صبح بخورند همین تا آنکه او گرس که بر میوه گشام او
گند سیرا دوام بجته شکر چهارم نیمه ال دوام سخن گفته بجته
برای خفت روز شام هر یک از آن کند صبح بگردد استلاجیت افلاکی
کلوی و حاد الاکی جوز نام که که در اول هر یک حال سانه و خید حواک حساطی
بر سینه یک صند بلاس به که گفته بجته که صبح با یکی نیمه
شامل غایت عدا نین لی نکات بار در غایت با آینه سوز کار گشام

حج الواج بر می رود کند درینا که نکند. و نورانی شود و در دستند را در طریق
 نبواته جاده بر کسر کرد و وقف را دو دال و محمد اول عملی است در انوار کفیه و مات
 نور یعنی نور کفیه نور خورشید و کفیه که از سینه نور کفیه است و در انوار کفیه نور خورشید
 از کفیه شروع به نور کفیه تا کفیه در سینه است یعنی از کفیه که در سینه است
 چهار پایه تمام در کفیه است چهار پایه در دو عنایت سینه در انوار کفیه است
 این یکی در انوار کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است
 این نام در انوار کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است
 محمد دیگر که بر این که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است
 با یکدیگر و شکر محمد و نظر انوار کفیه در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است
 مع عربی غیر انوار کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است
 چهار درم خود که در کفیه است
 شکر دیگر که در کفیه است
 نبوت و شکر نام در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است
 جلال و شکر نام در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است
 در سینه است که در کفیه است
 که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است
 که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است که در کفیه است

معاهد هاست اگر این را یک سال خورد سر نو جوان کوه برینورد
تست بهر خود در اندک دور ساز و لما میرود المزاج را ناخوش است و اگر
چگونه گفته اند در آب بکند از آن بکار و ورق و رزق بزند و در ساجنگ
کوبند که بزرگ این گفته میشود اینها را جو این کلو بیلد یک یک بندام
چو که عمارت و در شیرین خوشانند همیشه با و ماند بیکدم ششید بیزند
و شکر که در ششید بکند و در ششید بکند تا صبح ملاس نشسته
تا که بکند و بهیونان است که بفرزند بجزوند تا ملکای بنویاید چه سینه نماید
همه از آن در کلبه سیاه بر آورده بر بند و بند نماند صیده آن کید را صفت
در وقت ساقان مانده که نکت و دو سیلان می رانند که عجیب الی اثر است لقب
موتی سر که سینه یک روز که گفته بخت یکبار بشیر بر کشت مشهور صحت
دود را بر نوز که کوه با غلظت نولس قد و در حلقه صیها سازند صحت
و بعد با صفت نوز حیرت و بعضی گفته اند در کشته و یا قوت هر در
نوزتیم غلظت و در دو او فرید حیرت می شود و در جلوه که کشت بر او حکم کند
مد و کوزه و کار را قطع نماید و می را غلظت می شود و در حیرت می شود
بجای که کوزه جمع بپوشد و یک بپوشد و کشته بپوشد
بپوشد و کشته بپوشد و در حیرت می شود و در حیرت می شود
بر این مانده پس بپوشد و در حیرت می شود و در حیرت می شود

کدامه این در دیرند که مو انود این یک سال است یک روز یک پنج دور
 یعنی کند و حسنی را کم زیاد نامند این نیکش را حکم ایند تنها استر سائونه
 نیم بود نیکو خردان کرده ملاحظه کن که در اندامهاست هم بسوزد با شکر کا
 خالص در رو چشم قد هم که است در آب سرد کرده توج وی صبح
 و صبح غسل کرده این بود هم خوب است سوزانده و کله بنده بود
 حیرت است کباب جنبی کلام هر که در این زمان در حیرت مانده او
 مدار حیرت گرفته در بار حیرت از زبان نامشده نامه است به او که چند خا
 خالص بخاند و کباب جنبی آمیزه بخورد و در روز آب بر طرف سازد که
 در خون شانه میکند از یک نام تا سه درم هر که خورد و صحبت با دار
 نرسد و باور بریزد شما میاید بر میوزمان قطع دید و دومی خورد و در سانه نشاند
 کند و زیره سفید شکر و گاو در سه برابر کوفته پیخته بوزانش شکر سفید آمیخته
 یک نام خام سه وقت بخورد و صبح و ظهر و شام بر میوسخ سفید دور در
 سیران بین و تدبی دود پی جبرست تخم قرمندی یعنی انبی که آنرا جفته گویند
 بریان کرده در متور جفته نخور بر میان کند پوست دور کرده پیخته بپسندان
 شکر سفید آمیخته با شیر کافور کف دست خورد از ریش دیاری بر سرد زینا
 سوزان سیران تی را جبرست نشیر خاکیان که یک در شغال کوکنازیم
 شغال که شغال که او سه در بود که در شغال که آن را در کیمیا با آن شغال
 در شب نگاه دارد و صبح بیا که ناله صفا کرده پوسند شکر آنرا صفت

دوانده در زای نفع خورد و صحت یافت با وجود آنکه برین می کرد بر آب
سوزاک مجرب است کاه و یا بر آب تنیک ریالی و آنه بلخ منوکی
الورن که فتنه او فتنه پیچیده فافور خالص بقدر یکسره تا دو سه روز
نموده و آنجا نهند هم قدر که مناسب مریض باشد از یکمانه تا چهار
ده مانه بکلی ندر و بالا که آن شدت نبات نوشند در وقت روزهای چهار
پنجم باشد نبات و لذت اشتها در وقت روزهای پنجم تا ششم که باشد در وقت
روزهای اول که گمانه ریوتند تا پس روز یکمانه افرا تا شصت مانه
چهارده روز برین که گمانه گمانه نماید میباید که یک وقت از یک گمانه
ان و خون نشانه این نموده در وقت نبات نشاند تا شصت مانه است
نخل می یکدم یک فتنه پیچیده سه هفته گذرد چه صفت مانه بود آب صفت
فرد برید و عقب در از پیچیدام نبات ترم غلیظ ساخته نوشند تا سه روز انیک
سوزاک نخل و پیل تخم را دور سازد بینه عرقه قرطک که بود و کولک کافوریه پیون
خاله قند سیاه و یک موز در کوزه بخته بست و زنجبیل که بود تا بند
و با قصاره روز کو خورن یکی مع و یکی شام و شانه آب نوشته غذا نان گندم
پس یک روز نخل از فرسازند که بکست سوزاک نبات است کتاب معنی پیچیدام
نخل فتنه قندی گشته یکدم بار یک سیاه بیهودان نبات آینه نوزده پیچیدام از پیون
دوا با درام جوارت آینه صبا پیون نوزده از بادی و توش برین روزی

و بر سر کوبیده بود در آب شکر و این دو را به شکر بپزاید و بماند یکماه
 برود باریک است تمام شکرین علی الصبح نوشند با لایمی شیر آب که نهی
 سه بیگی گویند نوشند و این سه در صحن بیست با کردن باید که دفع زودتر در
 تا پیش روز نمازید حرمت و تا آنکه تا صفت نوز نوشند نبات خورست در صحن
 مرفقه را دور کنند و در صحن را از زین داشته تا در داشته بپزاید میتوان داد و شکر یکم
 شکر یی بریان و یکم نبات صفت حصه کند در روز چهارشنبه به وقت که بیل بر آید
 نماز و در وقت اندازند و عقب آن سه نوشند و در وقت احتیاطیت نیم باید با یکدیگر
 و از ترش و بادور بریزند این سوزن در میان چوب حرمت و تخلف نمیکند
 سوره قلیم الایچی کلان سخته بر یکدیگر ام بجهت بر دورا کوفته بجهت نفس ببردند و یکی
 صبح و یکی شام خوردند همراه آب سه روز در روز چهارم از زبان در یکبار برزدن
 آنست که بز ساقه بر آید در سه سینه در آب تر سازند و به آبش نوشند ملک را
 پنج را هم آب و یک سینه نوشند بهتر است تا سه روز آب برنج باید داد و عدد یک
 و در شب خوردند در سه سینه و زسه بود که بر آید این خورد و عقب الایچی است و در
 و در وقت صبح یا صبح خاص بیکه نباید صدف سوخته کل از صبح بوقت سندی
 شربت صید خود بریان الایچی خورد و یک ماهه کوفته بجهت صفت گویند در وقت
 روز خوردند شکر در صحن و در وقت صبح تا کوبیدن زهره سیاه یک
 شکر در صحن سه روز کوفته بجهت و برین که چهار روز در صحن است شکر سید آرزو و بارند
 در صحن کار از خود هم تا کلیر با یکدیگر شیر خام بوزند و بوقت صفتی تمام خوردند

مجموعه تاسم اوز بعد آرتن اونی کینه مردان و زمان راز سیدان با نادر
ای سراید یعنی تخم جوادی دو دو دم رال دو دام شکر سفید چهار دام اوید گفته بنفخته با
آبغنه صفت حصه کینه بر صاع یک حصه با شیر یا زرد کادو میورده باشند در آن سیدان
نی لاله گوید که بنفخته آت را رسو کنند که دست به جهت نور تخم نادر
و مقلد خند و طیار شیر و یکسان ببرد نبات بر یک دو دم گفته بنفخته در اول کوش بند بنگار
نیدام رغبت نماند عجز است در آن که دست بول خون نشاسیدن در جوی لاله است
اند زرد جوهر است که یک لاله گفته بنفخته در آن بنفخته بخورد انجیر یک خوراک است پنبه
بنفخته روز یا زیاد یا در جوی در صورت در آن بول گوگرد بولت درخت سبلی
گوید و بعد بول بر آن بر یک گفته بنفخته بود خراشیدن در آن یک گفت با یک شیر
میورده باشند و از ترش بر میزند در آب است مقصود مع فواید زرد کادو است
در آن گوگرد کاکلیرین بول در آن خراش خسته و بهمندان است که گفته بوار در آن
باب بخورد میوز که در سبلاق است در آن بود دفع شود و در آن در یک روز بکند
تخم خراش شده که یکسان بید کند یک لاله سار و کانه است به جهت انقباض و ریخته
از وی بول کور ساخته در آن با آت بکوشند خرد نیم باو که زیاد، ماند ضایع ساخته
در آن مائه شده آبنفخته نباشند در آن اور جوهر است که پنبه در باور خوانند

باز در جوی در پزخ و نامکیر و شود قلی ایند اورد
گویند پنبه نیدام بولن گفته ترش کادو که از سوزان خورد شفا یابد در آن
زرد جوهر آت بر یک لاله گوید بنفخته میورند روز روز نیم تو که بنفخته

(59)

از آن دست که شکر سفید آفریند و آب بخوردده باشد در ده ماه در سردی و خستگی
 و مقدار سه پاشه یا نیم قوطی و سن در مجربش شکر سفید آفریند و بنوشند
 تا سه روز از باور و ترش بریزند و هر روز یک قوطی در آنکه وقت ماه آرد
 در سگ سردی که از باور و خورده بود و این بخوردم نفس در زده دم که سردی که داده نماند
 بر کوی عدم تخم منول که کوی میفرودم و یکبار چادر دم کوفته بخوردند تا باقیه کشاید
 متواتر خوانند
 سر یا بی مویس صغیر عینا مالکانه کثیر علیه ایبرات
 پیچیده خوراک بکوی تا دو قوطی بکوی شکر کافور در وقت که از آن بریزد و در ظرفی
 در آنجا گذارند تا در تمام آب جگر درخت معطره بقدر مطرب است تا میانها مندرت
 اسهل را بجز است دید هیچ کانی که کوفته در آن کتد و بیع نماند تا خوشند در وقت
 و سوزان جز است او را که کتد تا او سوزان کتد و در این سوزان در ظرفی میوزند و چادر
 بر کشند و قشرب را برود آن بند بول خواهد کتد به انوار کتد تا سه روز چنین نوع خواهد
 و کتد که کتد که کتد نور شسته خرد کند و از یک شسته در بیخویر نماید تا سه روز در
 در وقت که بیخویر نماید و قطره قطره در در کتد اندازند و آن زمان بریزند و در کتد بسیارند
 و از آن پس مانند قوطی باویان از یکجا کتد در شربت اندازند و جانه جز در وقت
 که بیخویر نماید و این شسته بسیار در حلق در اندازند و در قطره اندازند و باوی بسیار
 نیز در حلق اندازند و در وقت را از پیچیده در او شسته چنانچه بر پوستی تواند و تمام شسته
 در نزد صبا بسیار کتد و یا معصوم که چنانچه بسیار کتد که در کتد همین مفت
 بخوردند و چنانچه بیخویر نماید و در کتد که در کتد چنانچه بسیار کتد و در کتد

نوشته دیگر قوت که سازت را آید باشد در هر یک بنشیند و بلباب در وقت کرده
بر وقت بنشیند و در این وقت ساعت گنجانید چوب انجلی است و در هر سه ساعت که خوردند
سه عدد و یا محدود و نیم بر وقت کند در سه ساعت سحیح در پنج آن خوردند و در هر سه ساعت
معه یک بر یک است نه بار که گفته بود در شیر که در هر یک آن خوردند و چه زنده که در هر سه ساعت
سه ساعت در پنج ساعت یاد آورده است سه ساعت خوردند و نوشند میسر است نه در هر پنج ساعت
که گفته زنی کند نماید باشد از زنی که او را بگریزد و شیوه آن گفته بگریزد و تمام قدر
روغ آن میخورد بلباب تمام آید خورده بود در آن وقت دور کرده و سگ که در هر سه ساعت
یکی آرد وقت حقیقی بخورند و در هر سه ساعت نصیب قائم که اگر چه بر آن گفته باشد
که حرکت نماید باشد در هر سه ساعت در هر سه ساعت در هر سه ساعت در هر سه ساعت
کند در آن زمان که در هر سه ساعت در هر سه ساعت در هر سه ساعت در هر سه ساعت
بدان گفته در هر سه ساعت در هر سه ساعت در هر سه ساعت در هر سه ساعت
و بار آورده است تا نزد یار چه بود که سفت بنی در آن که در هر سه ساعت در هر سه ساعت
از آن کند و بار آورده است حجت قدر در آن بلباب حرف کرده بر آنه بیخورد
بعد از چند دور کرده جماعت کند دوری و در هر سه ساعت در هر سه ساعت در هر سه ساعت
بر دور آورده آنچه حکم کند تا مکرات شود پس و یار چه بنشیند و بنشیند
چند تا تمام شود دور کرده نزدیک کند از آن که من را عهد است در این عاویز
فرمان خود بیاور چهار ساید یا یک نیم ساید بود که در هر سه ساعت در هر سه ساعت
تحت ماضی است پس که در هر سه ساعت در هر سه ساعت در هر سه ساعت

تا نماند نه نشین بول فرانت که بول را در طرفی نهند و بعد صیقل بکند و این صیقل
روش بریزند و برید غلیظ و سفید بود پس آنرا در آب که باه آرد و امضا کنند
پس سفید خطی نماند و بی جو تر جو زبوا تکمیل کند و یک مویض سیاه در سکنه
موزیم تو کچ استوار مویض عاقر ققاده را چینی برکت شربتی زده سیاه
خفیه انقلب در پنج مویض پیدا کند صاف کرده بر یک دست سفت شود
افزون مویض دوم سه بار یک زنده و قدر زنده بمقدار نیمه یا شش ماهی شربتی
بکند که مویض متولد نماید عقاب کدبان خورد و شیرین تر خورد که در شربتی
ذکاب سیاه بریزند نظیر که گفته اند زنده کند یک صفت کرده یک مویض و مفضل سامین
یا شش ماهی در روز دوم مویض خورد تا شش شیر قوت باه و کشتن باه
سودن باه را بریزند و باه را شربتی در روز دوم و سه روز مویض سفید است
کند و این خورشید سیاه که در روزی کنی در آن آینه در دست شش ماهی
چکانند و در آن مویض الحاحت کار برند و پوست مویض سفید عاقر ققاده در مویض
بینگ زکریا بر مویض مذکور شش بر عقاب طلا نماید سینه و بی دور مویض
زده را مویض و در مویض که در او مایه عجیب است که در مویض خالص مویض سیاه
دوس ماه مویض کاوونیم سیر که گوید و یکبار بر یک مویض سیر سوخته نیم باد که در
در مویض بریان که بر آورده بداند و صفت جو کوب خسته و دیگر او در گفته
مویض که در آن مویض اقوم و زده و در مویض مویض و در مویض مویض

از ایند کف زده بیاورد بر معام دو ماشه خوردن دور ای دیگر جیت توت باه انجلیع
 جد که بیشتر کتاب غصه بخورند انگوزه بکند ام عاقرت خاک بکندم با کونشت ز بر سینه
 آینه کتاب نمید و خورد بکف و ششتمی کاکری بر در شربت خام شکر اند
 و در سینه شد تا کوشن آمد بعد بکف غصه کرده نوشند و باید که در سه روز
 قانع کند زیاده نهد و تا متعفن نماند و یار دیگر تازه همین طور سیکرد بهشتند دور ای
 دیگر جیت قوت راه از معام جیا بگر بیشتر کتاب غصه بخورند انگوزه بکندم عاقرت خام
 بکند ام با کونشت ز بر سینه این کتاب نمید و خورد درشت کپورت که کلهی بر قام
 نیارده باست بگرید بکندم سیاه انرا نوشاند از اول دلم و پر ز دوم دو دام و
 پر ز سوم سه دام و پر ز چهارم چهار دام روز پنجم پنجم دام انرا روز ششم بخورد نوشاند
 فسیح کند حلق و معقد آن در زنده جفا بجه سیاه در شکر کم او کند توان بر آن
 پس انرا در آن کج شده تا که کلیا باز و سبب شود پس باید کلیا را بگریته و در سینه
 معمول الحکت بر آید چیده بر آوردن لب از زنده بطریق جوده بچکانند و حرف
 نکند بر اند خورد انرا است که بی بقیه تکه در آن ترکند قطره که از فرو و
 بخورند یعنی قطره خوار است با بیان خورد تا در تقویت باه حکم اکبر دار و دور ای
 که باه آورد و با دازت کم دور سازد بید بکشد در باره بسته در پنج سینه کاکری
 اختلاف بود در زنده انرا خطره را حرکت سپاده با رسته تا موخته کرد و در سینه
 عدد را بیشتر از این کوفت سینه جیا بگر غایت اینمته بر اند و در کلهی
 بخورند و شست انرا با سینه خورا باز در آن گوه نشسته بر یوزند حجت

شامی
 کاکری

تناول نمایند و دفع بواسطه حرمت نمودند و در وقت خواب و بار بار است که می خوردند
 و در شیر لان پوست بوی شیر سیاه بین از خاک صفت چنانکه هر عدد نمایند و در روزی که در دم
 است آن بجا آید تا آید که حیت لطیف است اسباب پناه علیه الصلوات و السلام
 آورده است خواندن کتب مجیزه بجا بود و اسباب در این تر نظیر
 و در دم عاقر قرحا یکدم مودت که یکایم ششایع بودم اینهمه زده و در دم و
 در این درسته نیز در صفت کرم چون سازند روز و در دم تا در دم خوانند غایت صحت
 در روز موحش شده و در وقت خواب در اینت کله ساق کوهت پیخته بر روز و در دم که
 در در شیر ز آفت که گفته که کفایت آید آیزند و بچوشانند تا صفا شود و سب کرد
 خوردند و بابت که این را در بوسید فو خوردند و صفت شیر زنده بود
 مصطفی یکدم تر نظیر یک با عرق قرحا ز کفایت جزو بود و احد نیمدم در وزن یکاد و نیمدم
 در او نه آنچه بگیرند و در دوی گفته در این تر و یکدم در وزن اندازند و بچوب هم حل کنند
 از صبح تا شام همچنان تا صفت را از حل این را در روز نیمدم در وزن چهارم است و صفت
 و بگردن بر تصفیه باید نماید و آب باید رساید شفقوت باز کند و اگر بچوب است از راه
 معاز نماید در فریاد و خوف بر بیان یکایم بگویند در چه چیز نماید و اگر است بچوب
 مانند چار مویز بپزند یکایم صبح و یکی شام بخورند بجا است هر است و باید که خوانسته
 گویند در روزی که بلبه اندوز بدن فریب کند و هموار کسیر لاکو با مشک بار آید یکسند در وزن یکاد
 در بار اکلش کسیر یکسند و یکدم در گفته پیخته نیمدم یا شرب آب بخوردند
 یکاد و نیمدم هر است از راه و گفته یکی در دم و در روزی که بچوب است و کسیر

(62)

بروز است گنگینه گوگرد تخم کوبیده موصیای سبید را یکدیگر کوفته بخته بپزند و در روزی سه مرتبه
نوشته مقدار دو درم است صبح بخورند تا آنکه در او در مقدّم گفته شد که در چهار روز شکایت
کشاید و وقت کرده بود در بر تاسه از میکی و کله کند کجی از برت در روزی که
دیده نشنا رسکنده در بولت گنگینه و گوگرد موصیای را مود موصیای آن تخم از کمان
و سبید را درین پوست بیخ او کتاره کوفته بخته بخندم یا زیاد حریت و وقت آن
شیر جو شانه نوشند موافق طبیعت رسنال گنگینه تخم زردک عاقره و قهاریک
یکدیگر قهقاز مغز ان بر یکدیگر اسبند و در می خشکشان کوبند یکدیگر در وزن کادو
سند غلص بر کاجار دم زرده بیفته بخورد اوویه نرگور کوفته بخته در روزی و ششده
وز زده بند ششده مقدار عالیست نند پیش از صبح بخورند حریت و بسیار مقوی
بر چند روز بنوشته بر جانماند ایند کل همه که در نندی سه مرتبه و کله می سفید
و از نوایه میر کرد در کشت بخته خوانند در بر سبید کوه کله می عالیست روز
یکدرد در نند پیچده فرود تا نعت سال بر وقت روز همچنان پیچده نشند و در ایام
سرمه را چه بر رویه عاقل نسیم در وقت بر خاک بود در نند که با هر دو همچنان است
فرود بر وقت ماه خاز از قیاس وارد آنجا نیست گرم است در کماز در حورین را
حرکت بر که خود از آن بر میکند و نیز در نیم صبح در وقت میماند تکیه بر رویه
نفس است پیچیده رسنال ایند که با در و کس پیچوده می عاقل عاقل فرود نشند
نقدار وقت که مایه شسته اعراب بهمانند بر یک نوله مایه در کله می
مایه کوفته بخته در کله می عاقل که در نوله به ندر این نوله است و یک سبید رسنال

بسیار که در این در سایه خنک است که نهد در شیر بزرگ و متوره در شیشه و مانند کافور معالی غلام
نهدند وقت حاجت از بول خود سائید و بقیه طراغ نهد جو شیر خشک است با سوت کند عجب
همند و در اجزات نیمه گیرند و لذت کند و چهار تو در دهن و در کس که در شکل سبزه و
نیمه شیر در و آن نیز در و بر هم سازند و بنوشند تن زنده سازد و در استخوان و قوت باه نماید
افزاید و در کوه ایلیج در روان گیرند باه لا قوت در ملک بود که یکند و نیم قرص
نیمه در و در صلا می نمودیم سائید از لاله پاره زنجیر مر بار با جیش از نه شیره ببرد
کند او در بدان شیر بکنند و چوب از نه و نطام جامع در روان دارند که در
قوت باه و حیثیت شیر که در یک سر شده حاصل و کلک خود دید و در این در دهن شایع
سبزه بقیه مرغ شربت در جو زو و جو زو تر نشد الاچی کلان در بقیه مصلک
برای در شیر که کلک را جو که در شیر کوبند تا که تمام کلک حاشیه بود
شیر را با لاله و سبیدی در آن آمیزند و او را کوفته چند سحر می شود و می آمیزند
تا دوازده ماس که در آن حسب توان است حوازه چهار ماشه حسب سائید
یکی مع دیگری شام خوردند حسب هم با روغن کادو و حش می را شیره کادو و با
که حسب در حلق اندازند تا بدندان نرسد چند ادره را قاعا ترکیب بسیار آمیزند
در شیر نباید که شیره را جدا سازند و کند و سبزه را یکجا کلی سازند پس
شکل در و در شیر کلی آمیزند و کربن که در تار است بکند است بخورد پس سبزه
ادویه و سبزه در و در شام و در شام

در شام

که نه با دست بر روی که نه با دست چینی است مویز است مویز چینی است مویز چینی است
جانب چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است
کوت بگفتی درون کجاست چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه چنانکه
عین چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است
مت و این که در کوفته پیچیده باشد در وقت زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است
و اگر بجا است که کشند آنرا کشند در وقت زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است
چنانکه در زمان زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است مویز چینی است
باید چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است
خوردند و یعنی زردی که در وقت زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است
در وقت زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است مویز چینی است
کشند و پیچیده است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است
شکر سفید بقوام آرد و در وقت زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است
زردی که در وقت زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است مویز چینی است
باید چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است
زردی که در وقت زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است مویز چینی است
عاقبت زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است مویز چینی است
که در وقت زردی که می کشند مرقه که کنار باقی است مویز چینی است
در بیان مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است مویز چینی است

نیست و اگر در شکل کین در پشته اگر هوا سرد و صوفی و معتدل باشد در کوهها
دور از کوهها درین آرزو نشسته اند در شینه کرده اند و باقی آرزوی
تپ است که از دور و دور خود را که باقی خود را باقی خود را خود را
تا نیم سیه چشم با چشم میزنند و تا یک سیه چشم میزنند تا یک سیه چشم میزنند
که تمام خوردن طعام موجود است و غذا که با کوشش با در وقت بسیار
سازد و در کیفیت بخوردند که قدرت اهل دیگر در وقت خیر و خاصیت و نوعیت
نماده است و هرگاه شربت بیاید تا یک سیه چشم میزنند که با کوشش خود
باید خیر و خاصیت بخورند که با شربت سازند و در سیه چشم میزنند
بسیار خیر است آرزو و مقدار آب نیز سیه چشم میزنند با شربت با شربت
در آرزوی سیه چشم میزنند و در سیه چشم میزنند با شربت با شربت
در سیه چشم میزنند که سیه چشم میزنند و در سیه چشم میزنند
خود کوشش در سیه چشم میزنند که سیه چشم میزنند و در سیه چشم میزنند
که نوبت در سیه چشم میزنند که سیه چشم میزنند و در سیه چشم میزنند
بر شستن دارد و با شربت سیه چشم میزنند و با شربت سیه چشم میزنند
و در سیه چشم میزنند که سیه چشم میزنند و در سیه چشم میزنند
و در سیه چشم میزنند که سیه چشم میزنند و در سیه چشم میزنند
بانی و با سیه چشم میزنند که سیه چشم میزنند و در سیه چشم میزنند

همانست که سینه و با دو آفرینند زیرا که اگر تکلیف مستغرق در صحت
و صحت نمود که وقت مگر در دین در آنست که از زبان تشبیه کنند
در دین تشبیه بر یکدیگر از طریق احوال با آنها و جمله هم آمیزند و خوب سازند

(65)

بشک گوشت فصل بعد شنبه لیب نماید بر صفت قوت عجب تشبیه
بیار با دو تو بدین صفت قوت است تا صفت است منور با نام نور است منور
منور تا حدت میانی و صفت سیاه و سپید نماندند به جهت تم آنگه گوشت و
بر یکدیگر که جوهر صفت لکس مصطفا چیزی خود قلب تم ترکت تا
و تخم ششم و تخم بیاز برود الی لیبی که یکدیگر که در غفران درو شده است که در
درق نوره است و صفت خود را که یکدیگر که در غفران درو شده است که در
تخم زرد که تخم ترکت تخم شنبه است و بر آنم که گفته است به تشبیه حال صفت
مقدار صفت و صفت یکی از آن با شکر کادو خود تا صفت منورند از هر صفت
زین جزو یک خودند بنام است منور است و صفت منور کجا در شتابه در جوی
است و صفت ترکت است و در دو با یک می آفرینند و نام خودند بود به یکس قوت
بیشتر باید که خودت همان گیرند و صفت در آنست که بداند باید ترکت
قدر از آنست و نه تا کنده است که باه کرد و صفت انزال در وضع نماید پوست
در وقت سینه خا و صفت گوشت لیبی و گوشت لیبی که در سینه بر بره پنج دارد در سینه
حکایت و گوشت و بر ترکت و در آنست که با شکر کادو خودند از ترکت

در جمع بریزند در دو هفته نفع تمام بخشد دمای که پنج سنبلیله که بر کوه کهنه
تبر باشد در وقت سنبلیله حلق باید و تمام بچله بچول رسیده باید میخاکم در وقت
از دو بجزیر کند از وقت آن در وقت جسد که از این علامت رسیده است از بهار
و بار قوت باه و فرقی یافت سنگاره گوگرد تا ملکانه سر راه سورده در آنکه
سر راه گوگرد یک تخم کوهی یک یک یک کوفته سفید مقدار یک کوب و دو نیم با شیر
گوگرد را بکشد در دو مهر آینه است بد در وقت نیکو کجاست در درون ریاض
کته با شیر یا آب بخورد در وقت نهایت خوب جوزه نهدی درست تهیه بکند
و از میان سوراخ خالی سازند و در دو یک سوراخ خورد کند در دو کبریت در دو
سنگ کرده در زیر آنرا از سوراخ بند کند پس در سه سبوی شیر کارد و بکوشند
تا یکشنبه نوز بعد بر آورده جوز را پاره پاره کرده در دو ساخته منور
هند و از خشک ساخته براد بر روز لادن خوابدی آن تاب نتوان آورد در وقت
که بالایی شیر نوز نیز مقولیت در وقت که نهایت مقولیت در وقت و نوط و نط تمام
جربست از جیب کوه بوزینه در حبه بوزینه سینه و توره سیاه سه حبه بوزینه
کوفته بینه تاب صحنه بوزینه و عهد ای حبت بانی که صنع در آن حرکت کند
و طلا نمایند در سه مقور باه جوز بوزینه قوت غلب عاقره قاصد جرس بکشد و کوه
تخم آهن یک در دو شکر سفید شده غیر سنبلیله ده با شیر نوز در وقت در دو
رفق نکند با شیر زده تخم نوز مقدار عدد و شکر در حد و مقدار در دو در وقت

در وقت

که گویند بر صبح افتد در بر من توی بود از جگر دود سوزند و اینها از صومخه
نمانند و نیز از گندم باده در طول است مانند عرض دانی که جمیع تب حنفیه است
خصوصا باغیر و طویل را من چون که گویند که در حال دود ام غلبه تو تمه میدام حمله را
در شیر که گوناگون و ویاس که هر کس که در سینه سعال است نمانده خام بود یا بجهت دانی
دور از سعال که سینه خفا که بر جوار طریقت است در اگر در خانه آتش دهنه با بوی
سوزند معتقد است که آتش بسیار باید داد پس تمه سیر و سوز و از این دود
ویا اینها نماند و در کلین را در قدیم حیت نوازند و اینها در منزل که در کتب گفته
مانند داد و از ترش و بادی و در سینه سیر میزند که در سینه است اما در تب و در تب و
نیاید داد و نیز تا بخلکت تا کجا به بعضی که نرا از خوردن این دانه می شنود این
علامت است که در دفع دود در تب به کتب که نرا از خوردن این دانه وجوده گویند
عبارت از آنست که گویند در دانه که سوزند تا موصوفه سفید کرد و در قدیم
که است بنویسند که در ام سبوس نماند دود ام کوفته بنیته که حمله کند در هاج که کوفته نماند
دور نماند که سینه به بیکه که در ام سبوس از این سینه که در دانه سبوس چهار سانه بود
میدام که سبوس از این را در آب میزد و کتب که در این و سینه است نماند و در دود
سینه که در ام سبوس نماند در آن حکوده و نماند نماند نماند نماند نماند نماند نماند
دور که نماند
به نماند
چرا بود نماند نماند

(66)

دولتی سومیای سپاسد برینا منید تو تبه برین افیون مفری بر یک میای بگرد
تولدند و پارس کول کند در دوازده نخله روز بر اندازند چرخ خشک نشود زبده
دیگر اندازند چنانچه در دوازده زبده در دوازده پیر خیم شود و مقدار چهار چرخ
و بین از آن تب دو کهر سبزش یک کب نخورند تب کهنه دور شود و کبابی
سومیای ای دیوه نیز توان انداخت در کهر پیش از خج دور است و کبابی و کباب
آرد و اگر قدری بر ماخن بسایند بآب در چشم کنند روشنائی افزاید و کبابی در
آب تر کند و در وقت بارند بر بسایند و همجد زنبه اسپند آینه زبده و بر پیت اسطوخودس
تب خدیت العبد را با انحصیت مدد کند و بر تب روح را بجا می تریکت صفت
بر یکدیگر در وقت که در حال ذکا یافته دیگر ایسبول نمندی دانه دور کرده مثل سبزه
بر یکدیگر در امختی ایسبول بد در قدر از آن انداخته نوشته در دیوار نگارند
قرمز در آن یک شیرین ساخته نوشته در غذا بچ و در وقت شیرین زرد است از
همچنان بکار و تب زده در شود و طبیعت کبابی در کهر است ادوی کار کبابی
خشک و صبر است از جود شده باید داشته حد را قلم کنند و در پنج نوزاد است فایده
وصح آرد بر بسایند و نوشته در چهار تو لب و کور آن آینه زبده بر انعام و همچنین
قدر بر روز میوزده چند دو وقت تا سه روز دیگر کبابی است بر کبابی بلوان زبده
و کبابی است بر کبابی و نوشته در عهد از آن که شب ز کرده باشند در ادوی کلوی
و نیت است بپزدن مغز کول کنند پوست اندازند و در وقت غم سر کبابی بپزدن کبابی

فائده دور رسیده با آب گوجه نشانه تا نیمه با آب جمانه میالایند و برینند
 تب گرمی دور شود و برین که از شراب بریده کنند فخر اسفند است تا بخورد
 تا صفت روز ایندرد را بیاورد و برینت است که شب روزه را داد و کند خشنای
 چهارام مهر در دوام بسیار گویند و نوشند و این است و مای از سفید است
 کله و معده فلوی را که خنیدن موش در جوب و در جوب و جمانه تا لکن جوب
 که برینت است که مای حله مساوی است و نیم کوب خسته بهم آمیزند و بخورد
 دندان بگریزد و در نیمه آزار است که نشاند و در انتهای چویش دلان ده عدد
 که نمک آمیزند و چیز نیمه با آب جمانه میالایند و نوشند و در درت را در و مطهر
 دیگر است انداخته بارند و بشام دهند همیشه تا سه روز بریند و از برین
 طوطی نیمه کوب یا قدر کم دو بگیرند و بیخ عدد کوب آمیزند و در کله تب سرد را
 و سیار را معفیه است و در دشلم و استخوان در سه روز در معده سیاحت
 شکر کشیده و کندک معاف غنچه و چینه که از صبر داده و جاکوته در سه کین
 بیخته و چو که در نیت بهر بیخ مساری بسیارند و آری برین بیخ چون در
 صفت نموند و یکی بخورد و باقی کنین سیاحت از شکر و صاف کردن کشک
 و اصله جاکوته و بیخ در معده بر کرده در دانه کله که بریند و را معفیه
 و این است که در معده و صفا کوب
 تنها را معفیه است سرخ زرد خوب فلفل در در کسین میوه و جمانه با برین

بینه امه یک سدی کوفته بنجته در شیر ز کبرک کند تا کدات شود و خود مقداری آب
سازند وقت تمام بار یک سینه و در چشم کشند دیگر آب سرد در کداتش بنجند
و در کدات سینه در آن آمیزند و یک عالم نوشته و در سر حاف کیند عرق بسیار
کند در اول زمان در بنجانی کت نه کند دیگر آب که با جفته دوده بود در
شکم در کت دبا و کت بر کید در سینه افزاید که دانه یعنی اندامش و بلبل
و سوت و کینج و بلبله جدم را بر کوفته بنجوشانند و بقر حاجت بر بند
که ترانم را که از کدات باشد دور کند و هیچ تبهان مصلحت و یو بر بند
صفیدت سینه چای چوک بر بلبله از بلبله چوک بر کید و از دوده در کوفته بنجته
در بنجانی از دهن کاه و بنجند و دوده شیره او را کدات حوات بر بر دهن
نه در آمیزند و بنجوشانند تا در دهن نماید و در آن حاجت قدیر از دهن
ببند بنجته بر زه نو دکن را سو و در کبرک بنجند که خود و در آن
در آن سو را کتند که یکبار یک سینه در آن یکند و در آن ای آنرا بنجند
و کت حکم سازند و از یک یا لای کت کت و در کت کت از آن در آن
سوزنن هم که کت کت در کت
در شیر که کت
و کت
کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت
کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت کت

گفته مقدار کمی باشد یا کمی زیاد یا کم مریح و من مریض بودی بند و یک
کبری بیشتر از آن تب بکوی بودی بند و آب در میزدن هیچ نیست
و کسندید یک با باری تو در از همچون خسته فرما باشد بهتر است و در
رگه ترس تراشید کند یک مصلحت است طرف بیرون ساعد
و دیگر بند و منع نیاورد و قطع حدت یعنی بکوی بر آن گذارند

(68)

باید بر بند و دفع نمود بلکه ترس و شیره و دفع شود و در
بر دور و یا بکوی بند و قدر بر آن گذارند و یک کوی بند
در کوزه یا نوبه نیاورد و کوزه یا نوبه بر سر او گذارند و بار
وان کوی بند و یا بکوی بند تا صبر باس آتش دهند و بیرون آرند و در
و مقدار اولس که خوانند و عدد او چون میکیا کس شده باشد که
بند و بهتر بند و عدد او گذارند و شیره شکر است و از ترس و با
بند و شیره است بر آبی ریح و دیگر تبهایی را بند است هم الفار بگیرند و شیره
آنقدر که در بند انگشت باله است بر آن از بند و یک است یا نوبه بارند و یک
شیره کور مرون اندازند و شیره تازه کس همین مایه است و کور کند
و در دست و نیم خوات یکته بخار در درون او گذارند از جانب
سطحین آوری یک کس بند و شیره کور مرون
نزاران کرده در آن شسته

دهی

پری انگشت نباشد زیرا که گوشت زیاد از پری انگشت باشد
 آتش اثر نمیکند پس طرفی بالای کام را یک خشت وارگون بپوشند
 چنانچه سه پوستی شود و کنارهای خشت بیرون بود محیطی تمام کام را یک
 سوه این خشت را در دندان گذارند و زیر او آتش محبوس شود و چون
 بیخ فوزند چنانچه درین حالت گوشت گوشت آتش میسوزد و میسوزد
 تا مشتب باس متصل آتش دهند و چون فروگذارند همه دندانها را در آب
 و مقدار یک کاس یا سه کاس است که سفید بپوشند و آب در آن
 وارد و اگر می کند جوهرات شیرین بکشد و آب دوزخ آید و آب در آن
 آینه زد در آن کوه دنگ گرفته قدر نیم پارچه سفید انداخته در آن
 در خمیات بپوشید و ملو القیه و استحقاق سفید است و چون در آن
 حلقه آن خود را بپوشید بیرون بسته در آن کوه کوه کوه کوه
 را از میان بر بگردانید گوشت بیخیه بر صبا و صبح تو را با آب بخورند در
 تیسر روز چوب است از آن که جوارهاست یا کم در زیاد در آب حل
 بپوشید و افشانه جوین از برای غلبه خنده صبا و آنرا که باله
 در آن سه روز در آن اندودند در آن سه روز در آن سه روز

اسم است بجز آن که بر کفایت از موالات قوا بود در امکان نیست
و گویند در این کتاب در هر یک از صوره سیه و سیم در بیان شکایات و در
حدود و قفل که در سیم عدد بار یک است و در نقل سیم است که یکی در میان
است که بجز در جوده است و از دفع بود در سیم سیم است در کتب و تطویر گرفته
بود است تا اینکه در یاده و از آن است که از آن است که در سیم است و قدیر است و نقل
بار یک است که ایادی آن از آن است که در آن است که در سیم است و از آن است که در
با این است که در سیم است و در سیم است که در سیم است و در سیم است که در
که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در
است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در
در سیم است که در
از آن است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در
و در سیم است که در
بر یک سیم است که در
و یکی است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در
دیگر است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در
پس در سیم است که در
سازید تا بگویند و همچنان است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در
تا سیم است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در سیم است که در

کافی و در میان اجود هر یک نمیتواند مجدداً سه حصه سازند و دیگر در آب تکند و
صباح آب شکر شده بودند و برای تبهای مقدماتی خصوصاً برای تبهای
سودن و تنگی نفس و تال طبع و اکثراً چون بان خودان و گفته که بان میخورند و
بر بر کوفته هم میکنند و قدر و آنه فلفل هم سازند و یکی حساب بدند و در
تغذیه سینه و تبهای در آنجا و در آنجا طبعان تبها باید در آنجا که خایه لوز
سخت است و بعضی بر تال و چون بر بر کوفته بدون گفته همراه آب کنیز و سدر
و مقدار نصف ناش میباشند و در تب که در در تب که تال است و در تب
و جریست در سه روز تب میروند و در هر برای تب سه روز که در روز که تب
بیشتر بقدر شش صبح بخورند و در تب که در برای تب که در صبح
بنا هم سنگی در شب اجود سه تا چهار روز است پس در آب تر کنند و صبح آن شو
همین ۳ روز بعد از آن در تب برای تبهای خاصه که از سردی باشد تا نام است
و مختلف رنگند و باه را قوت در دستها و مفید است پس بر تال طیفی که در آب
یک آن را نشیند یکبار و در طبیبان طبعی آنست که فلفل نو که مستحکم باشد یکبار
خارج احتیاط کنند که با نام ترش و بود و یکبار در آب که در میان در آب نشیند
و شیر که در آنجا به شیر و اصل روان از از در دین و یکبار حکم سازند و یکبار
نیز بریند و هر یکی سازند بقدر سینه و در آن با جگر در آنجا که در آن نشیند
در آب که در آنجا
و یکبار با در آنجا در آنجا

و آورده بار یکسفته براند و بقدر یکسفته بجزه بان باشد که در سه دم باشد
درند و نقیب آن شیر مرغ باید خورد و وقت دویم بره که گویند بجزه یکبار بعد خوردن
بروز شیر مرغ باید خورد و اگر حرارت باشد بر قدر که خواهد شیر نوشند کار
آسانا که اگر حرارت قبل شود انداخته نوشند که در خوابند در پنج ساعت بزدند

در زویرت اوصاف همیشه حریت در ای سب به روز سه روز علی دفع سازد (70)

در است در و یاد رفت نم بجه ام در نیم میلان کوشانند تا نیم با و بعد از آن
صاف سازند و بارند متراک حاکان و سه چهار قطره کرده در آتش گرم نماید در دینی
آب سرد نماید تا در نگو رسوز در سه دم نماید در اگر بعضی نوشانند همساز رسوزند
در ای در از آلب رب حریت انکوزه نمک یک دو کاسه بر دور یکسفته بر جوشانند
جوشانند چهار دم باشد بعضی با نوشانند در دور و زرب دفع شود و در ای که بیم را

حریت مایه در بلس با بره و پودر است از لوزی در کند و مونسفدان بگردد
و بعد از آن سوکره آنیز در آب جویق نماید بقدر غلظت جیبانی بندد بکوب
آب با سبب بندد در ای سب به رب حریت کونن بقدر مزاج ماده دانه فلفل کرد
در ای سبب کباب یک فلفل در یک جبه کرده بر در ای سبب بقدر غلظت جیبانی بندد
تا سه روز بکشد بعد از آن رب حریت انکوز یکسفته در دو روز

از این سبب کباب یکسفته در ای سبب بقدر مزاج ماده دانه فلفل کرد
جوابگری پیش از زویرت سبب آب فرو بپزند

که می خورد و نماز خواندن بس میاید که غذا خوردن جزیره دو پارس یا زیاد این دور
خوردن و خوردن کفایت است در سه روز البته دفع شود و باریک تر از
را سود دارد و در وقت بختن می خورد و بر او گفته بختی و قدر که در وقت
در آنکه گفته در غذا دفع بختی تر از آنه اینون مفری چهار درم مقدار قدر
بر یک دردم دار چینی یکدم می خورد و در نیم درم او در یک گفته بختی بهارند و یاد می
یکریه و یاد می خورد و غیره و یاد می گویند در نیم ریای یک سه ریای یک گرم بخواند
در وقت نوشیدن سه روز در میان دو دانه گفته بختی به بند تر بر دور کند در وقت
در یک ربع تمام است اسودد و در روز کام در صبح اقسام سقام بارده با صفا
است بخینا که بیرون می آید و درون سفید بود و فلک در زمانین چراغی که
یکدم و فلک در دو دم او در یک جدا بگویند فلک در آن وقت که در وقت یکبار
سپاسند تا یکبار می خورد دیگر او در یک سوخته آهینند در یک نیمه خوب است چنانچه
بندند در آن وقت که با یک صفت توانی است قدر مویه چنان سازند اول
صفت صفت در عهد بود یک بنای است سه روز بعد از آن است و بخار است
تدبیر است و خارش است بخار فور قهوه بنوشند بعد از آن نوشند خنک در
در مع آنکه در مبرین کافور است سه روز است و اگر بماند غذا نشود و گوشت
شیرین مانده و کاشی از این است زیاد میشود و سوزش میکند

در وقت در روز که در آنکه کاشی است که کاشی است یا کاشی

در وقت

ذکتر او وضع هر یک در اصل السوس بقدر حاجت تقدیر اوزان نوعه بر منج
 و هر قدر که اوزان بود در دم و در وی که در دم یکسره و در یک سینه افور دور سار
 بر کمان کنگیری بنجود بسیاری جملیه و کات در یک بقدر خوردن وی
 بایان مقررات بستانند در بار یک سینه و شایع کوزن بار یک سینه میباشند
 مسوق بر کوزن کوزند اندک کم و سه سوم اوزن شایع سماعه استانند
 و بعد از مسوق گفته و حاجت کند که قدای آب نیز از نیزه زین تکیه ساخته
 بر دراتی گذرانند و بالادی وی یک تنول ساده بر نه اندازد که او را در قوتی
 که در بین بر جانی برید کند دور سازند مگر نه آنکه منقح و دوام قند سیاه و دوام
 قند را در آب حل کنند و اندک را در آن اندازند و تمام شب بارند و صبح بیابند
 و نوشند و در از برین قوی باشد اندک مالایش هم بر بندد و از قند مال
 بر نه بنشیند نوغیر جراثیم و سونته مانند و درم مانند زهر بر یک کبیر و پوست
 پنج دارند و سونته آماش مخلیل کند از یک کبیر و یک کبیر و کای زیری بر ج
 بر کلم زریه مسادی بگیرد و بار یک سینه کاند تا بندد که در صل خفته کند
 و سدر و کند خمیر ترش سه جزو بر از سه کمان بر تو بر یک کبیر و دروغ
 زینت نقد که اجزای در آن آمیزند جالبه هم بشنند و در من نند که در در
 نوز کینت بر چونه کینت سینه و صاف و در دویم سینه بر نند در کبیر
 سه جبار و در کبیر کاس گرم را در اتمام فرود است نند

(71)

در اسود و بکسیر نه سفید مسیح و سفید طلک کند و مردار سنگ تمام و با بنی اودیه میر سفید
است و کبکلی و زود چوبت میلا همین عار و دره و ایز که اس سخت نه خضو صا
در دم لیسان بگیرد خاکستر سردار و با ننداشد که در من بیزد و منفر سازد سف
تاریک میزد و حوالی و نند طلک کند و بر سر وی کند بیروزه با ننداشد که کمال
مبین پیران شب سینه و گرم کرده طلک نماید بعد اگر در اجده باشد فو نشد
و اگر ردی به نفع آورده بیزد کل متالی زیر سفید و یک کلام بر می بنجد و طلک
تاریک نماید و طلا نماید و باشد که ایز اودیه را در بول آویخته بجا ریزد و تازه
که عمارت است از او خیمت کرده شود و کوی و صابون بسیار نماید و طلا نماید
یا تخم کند یا بیزد خمیر دیگر برای نفع و الفی رحم است و کمال است و بر
ولی افتخار مذکور است یعنی سوره بوی نازد نکند بداند که این است که
از اوی بیزد بیزد در ایش بندد و در ایش سازد که در کورم است
بخته سهر در کور و تنوا هم ساهم کرده و میزند در امتداد تخم کند و اگر ماه
بسیار باشد بخته کافد و اگر کور کور کوفته ضما و نماید زود و هم کند
و اگر کور کور است آن میرانند یا سینه دارم کرده دوسه گرت بر آسان طلک نماید
تخلیه کند و روی که معمول است در بختی تمام اثر تمام دارد و طریق
از نبت که بر کوفته با آرد چهار روز بجزوات بیزد و خیمه در مقدمه گفته شد
از تو صید و تخم ریح با یک سینه و ایله و تکره و یک

بفرد حاجت نیر همراه آرد جوار را می بخورد و در جنوات بنیز شد اگر چهار دام کند
چهار بنه یکدام آرد میره و یکدام تخم شمن و نیمه ام ایوه اندازند و بدانند اینچنین
مهری بقایت روزی درم رمی بزود معول از غریب جراحی این حد است و زیاد
کردن کمی و زیاد تر داخل ساختن دیگر در این مهری و در این مهری میرای کلک است
در اس سخت تحلیل نماید روزی اندر جوارک بیشتر رساید و مانند دید
که آس از در امتد ای و تزاید و اختد و بوسه و انشدن نفع تام دارد اسکند
ناکوری بار یک است بند و بارند و بطریق مندل روزی دوبار صد سیکره باشند
در چون آرد آب ششتر روزمانند اسکند سائید نفع زیاده میکند
یعنی بطریق مردم در آب میلا و ظرف برابرند و بکار رود و چون خشک شود
آب دیگر اندازند تا به بوقوم باشند دیگر که درم را تحلیل کند مقل یعنی کوچک
و ایوه در انیمه بلد یعنی دار هدر سه در بار یک سائید و در آب بیون بنیزند
بر استن نرم بخته بجزیری بگردانند تا سرشش ماتد شود و فرود آرد و بارند و
طلاری نایب و کرم در امتد اکرم کرده استی تحلیل میدهد دیگر که درم را نرم کند
و در دسکن ساز و اجوائن بار یک است نیمه در آب بیون بنیزند نیم گرم بگردانند
که درم زیر بغل و گوش در آن رود غناید بیست که جات مشهور است بر آنند
بگیرند در باران نور تمه توندن استانند و هر دو بگردانند و در باران آینه نهند و
ز نیم گرم کرده فهاد نمایند دید که درم جوارک را که مندی برده گوئی خود به دل

(72)

فصل در آرد نهنگ تا گرم شود جانور ترا نشینا در وی اندازند و اندک نمک و داخل کرده
بپزند همچون غلیظه شود و بر خیارک میزند چند روز با هم هیچ دستام تازه مکرده شده
تغییر از درود و تصدیق شکسته ریم بیرون میکنند بعد بر هم بسیار زردی بوی ادرم بر جا
که باشد سود در وقت باون برود را بسایند مساوی الوزن یک لیست
در سه اوزن غنچه کند اگر خواهم در دم ما بپزد گرم کرده لیست فایده و اندک زرد
چوب میزند یا چیت درم اوضا یا بر قان یا غنچه خون که بوجیب در شدم دار می
که بعد از تبا هم میرسد در وقت میزند یا بجز سبید لسانیا اوضا فیروز کبک
فلفل دراز جو کله جویب تا خلیه بر یک کوزه پیخته در وقت نیم این عمل کرده
منزوح کرده یا با آب مقوم بیشتر در روز یک کوزه بخورد تا دو کوزه از ترش و
در شیرین بر میز باید کرد و از سینه گوارد از یک کوزه در شیرین دراز یک کوزه
و منقل و نکست میان آن با شند گرم ساخته بر دم بندند و در نجه منقر حاد
و اندک گرم خواهند کرد در فمادوم و خدیون به تحلیل رسانند در آس تمام بر
با برده نوبی که آس کرده باشد از بر ماده نفوراد و تیرید در آن آب تا نمک آید
و بر دین با حیر از آن آب میزنند در چند نذر عماد کون و آس تا سیرت شود
در بر بپزند آرد نخود و یا گل میزنند و نمک ساخته بر نهد به بر کمال بسته باشد
و بر کمال شهاب تن میزیست فلفل جو سرد و سوسه با بزرگ بلدی
سوی ککله نغ یعنی بجزه تا خون بر آید و تنگ با بزرگ نمده بر و مانند

در میان

!

و همچنان تا سه روز گذارند و بپزیری باین دفعه نمودند و در هر یک از اینها سینه و شکم را
و آب همین بسیار بنهند و سویا را به سخته قوی سازند و این دو را بر آن طرز عاید تجلیل
در جمیع احوال منجی و بادی و خویشا هست بهار ریزند و سوده و سایر بر آن تجلیل کرده اند
سینه چرب است که گویند که شب بگردان سینه است و در وقت بار و بوی است و در کوه چای در آن طرز
بسیار میزدند و او گرفته در این زمانه گرم کرده بر سویا چوبند بر روز دو بار میان
کهنه در بسیار کردن نمائند اسپند که در وقت روز تجلیل رود و آنکه گفته شود
و با جراحت گفته شود در سینه که بسیار است و در کوه چای بگردان و صابون و صوم و روشن
نیز بر هم سازند و بار و سینه فرو خواهد نشست یا بیرون خواهد آمد و در نخستین روز
بر تمام دهنش نارد و مانند دونه و گردک بگیرند در وقت بر آن با مانند و گرم نماید در
تمام درم نمکند نماید یعنی سکه دهند و بپزیرند سینه نوی که دوائی است باریک گرفته
یا بیل ادوی آمیخته و در آن ساخته و درین نارد و سینه از این بپزند و در آنش چیدان دم
و نکره گیت گیت بر دویم آیزند و اندک آب انداخته تخم کنند و در نارد و مانند چرب است
و مادر نمی نیز پیش از استعمال این در این زمین زخمید و اگر سرفه است بسیار جاکوخته
بسیارند و در نارد و مانند دفع شود در صابون دو تا گیت شیر بیاض یکتا کن در دوز در
طرفی انداخته به نیز در وقت شود بی همین کرده باز نهند و چند روز دفع شود
در یک باره با دو کمان دانه یک بریده کاواک کنند و شکم را و معال کوه باریک میزد
در آن بر کنند و قطعه بریده یا بازنند و به باره چاکمیت انبار از این قشک و در نارد

73

در خاکستر کرم چینه کنند یا آورده او در دبا با نواجی می آرد منو با نواجی بگویند تا آن کین
شده پس با کوزه غیر خشک شستن تازه کند در سه روز مانده براند یا در سه تقاضا معاد کوهی
گرفته در چهار چهر چینه معاد کند در سه روز تمام را یاد آرشته گسته باشد آن نیز بر آید
در ابتدا او تا دو هفته بر روز یکدم آنروز بخوراند و یک کبره سفید آسیا میوه بر دم آن
طلایان میله که نام است در آن معاد تازه است یا در سه جفته در سه روز در وقت
در وقت این باب که در وقت هر سه روز است که حرام و حرمت
تقسیم بر سه روز حرمت را نماند خاکستر که لوده بگیری سوخته در سفال ساد
لیست خندان که نیکو بود بر این در وقت با میانه و حمد یا با یک خسته بماند و
خستین حرمت در وقت بخورد یا در با زنی می دو باشد بر حرمت از روز
فرام آرد سه ماه بر این کرده الذی دست بخورد بر سه بار بر سه میله بر یک سال کرده
بگذرانند و بان بگیری اگر باشد بهتر است در چون حرمت باشد در یک است
فرام آرد گوشت خنزیر یا پوست او سوخته خاکستر کرده او در حرمت بر بندد ای
که در روز در وقت بر دیان سه و چینه و بر یک یکدم در وقت که در چهارم
بر کنگ بگویند در وقت بند چینه در با یک زنده در سن بگویند پس بر او بر
در وقت بیاد میزد و بپارند و بخار بر بند و سفلی این را در او بر سه اربع یعنی نیم
معاد کند سوود هر دو چون بر وقت بند نرم کنند حتی با آوردن بیجان نیمه
رسان بود در وقت بکنند بیجان معویه نقد بپس بر آید فاره یعنی سوختن

سنتق کرده بر بند زار جانب مشق آب سفید است که جرات از آن
میشود اینک کشیده پوست نم با پوست سرس با پوست بول پنج بلی
هر چه بدست آید خوشنمازه زخم و قروح باید نشست تا در نیم لونساد بنوازی تقدیم
نکند در آنکه مسود بر دستم است بسیارند و گفتمین روغن آینه بر نامور
این هم را با یک خسته افشاند و در دور فرود باشد فتمه بر آن آوده
اندکند و حاکم هم است با خجوات هر شب در نامور بندن فتمه عام دارد
و چندین برنج گفته که حرمت در که در بردن قرح و حرمت و قرح و اشک
غیر نفقه دارد قند و تاخواه با یک خسته در بول لطفل چهار ساله نیز در طفل
فایده دارد زخم در بنه را فراموش استخوان آدمی دو توله گفته که با بیان سخن
ده توله بیده بوم میگویند بر سه را با یک خسته بدارند و بر دست زخم تیر و تفنگ
و دزدی بر بند در دست روز فراموش کند جرح است منقول عامیان هندی را
زخم در بنه چند تیر و کویا و نیزه و ما تر آنرا فتمه کند داده اندون جمع شدن
نه در زخم و حمله سخی بکجه بر دورا با یک زنده پارچه بپزند نماید و
بکوبند بنه کینه دازوی قطعه در سازند دادویه مسجوقه در بنه قطعه بنه بند
و این بنه ز پارچه بافته گذارند و کتا را بی در دست فراموش آرنند تا همچون برنج
شود بعد از غنخ کار و بر دستش بند و بیاز در آن ریزه کرده بر میان نمایند درین
پوتیا در بنه زخم نهاده اند که کیم کند در او بی زخم پارچه بکند و در بنه

(۷۶)

زخم را نکند نماند و مسکیت داده همانجا آن بو تا کشند و بر آن نذک بر آورده بوی
نهداده برینند و هیچ و شام تجرید و او کشند بو عکله گفته شد اقیطه طبع آنست که چیزی
ز جرم دوا در زخم زود زنده که برای قروح مسرعه است یکت که در غده قندی
نماند تو شام بر این کرده با یک هفته در جوارش آینه زد و کفخل گفته آن
خمیره شوخی بخت برخل هوا در جرمش عظم در کیت دوا پدید آید پس در
سوفه سه جانند در بود یک باس شوخید در مفت روز نفع دوا باد که بر روز سه
تر شیدا بالادی آن دوا جانند که ای قروح مسر که انرا سوفه رطبت گویند و جریست
کسیه ضمردار سنگ ماز و پوست زان زرد چوب مجله بر لب ساینده و موم
در روغن گل کشند و او دود بر جان کشند مسر که انکسور نه از صاف سازند و علمه
بهم نند و بر قشر کشیده جانند و اگر در غن کفح حوض روغن کاسان و کت
کله در اصل نماند روکت دوا که برای سفوفه است گو گو که مسر است
و مستعمل اند در غن بند ساینه بر سر بکار میزند و جبر است که مسر است
مذری از بی ساینه با جوارش آینه زد و بکار میزند آنگه پاک مویس کرده
مانند صحت دید پوست آبی پوست سوره با ساینه ساینه
قروح ساینه با مسر است کله کشنده و خاک مسر می کشند ساینه از
خاک مسر بر خشک آینه زد و در روغن تلخ نشسته جانند دوی که صفت
دو کند عیس در طب کلین میوزند و این مسر ساینه و طلا ساینه

دوا در

و تمام روز بدارند وقت شام با نشینند که گوشت و سبزی خوردنی بچکان میکنند در سه چهار روز
زایل میشود و دیگر قروح هر سه روز سه مرتبه خوردن و در گندم بر آنها لیکن زهره مس
ساده بر آتشش گذارند تا بماند شود پس کوفته بیخیته اندازند و در وقت شام
آنها خوردند و مالند در آکوته و جابجین را سه روز سه مرتبه خوردند و در بارند و خند چون
برگردد وقت بدارند و صبح بجاوند بعد از آنکه در شام آکوته خوردند و با جابجین نشینند
باشند در آن آکوته را در حوضت سینه اندازند که با باین می خوردند سه روز
مردارند و دیگر سبزی می خوردند تا بدارند و صبح خوردند که آکوته
تا یک لیتر بماند که چند آنکه سر که با آب می خوردند چند کند قدی در وقت شام
آنها خوردند و با جابجین نشینند و در روز دو حاکم سه مرتبه نیز آنها خوردند و در وقت شام
جای آکوته ببلده باز در وقت شام سه روز سه مرتبه خوردند و در وقت شام بماند کرده
حاکم تا در صبحت بار یک صافخته در او آنها خوردند و قطعه می خوردند و در وقت شام بماند کرده
صافون و چون به هم صافون طلا نمایند در آن آکوته جووه کنند و مالند که اگر کم
جووه کنند کم آفت که کم آفت در او بدارند و صبح آن کم در آن کم
صافون و قطعه آن صافون کرده بروی گذارند و خنثی کند آنچه شیار دارد
بر او نشاند و همچنان گرم مالند در آن آکوته که به هم خوردند و باید که
تا در وقت شام تازه بچکان نشینند و در وقت شام سه مرتبه آکوته نشینند
شود اگر چه بر ریه بود اگر چه شام تازه نه چند بهتر باشد و عدس بر جای

(75)

نامودن فسخ تمام دارد بیتم ما و خاکستر بریم که زیر کفش باشد یعنی توله با بون
کنه سوخته در دو خاکستر سازی بر تدر که باشد و بکود کلن که نهی چنگل کند
اینه ز سه جز در دروغن نشفت بسوزند چند آنکه فسلک تا سوخته شود زنجوش
در آب بیز که کین کرد در بس چند قطره در نا حور بجانند مجربست و این که اولیم
و فرج را که در ایام برسات سبب موجب بیشتر بدید که نفع دارد سوخته
ز رو چوب سوخته و خاکستر نموم و چونه کلی بر دو برابر با یکسخته در دروغن
نیلم حل کت و بر بار چوب نهاده استعمال کند و از در عالمگیری که تره صلب سودا و یا
که در سینه بگذارد و نمود در کنگنه بقم عالمگیری شهرت است سود دارد نمیدانم
موجبست که با بان میخورند بر سه برابر کوفته پیچیده هم سازند بمثلت و طله کند
رو دفعه در ایام که جراحت قصه بخندوی خشک سازد مجربست که مایه دروغن
اینجمله بمانند دیگر جراحت لا فسلک و در دروغن مذ و مجربست
بدر قره سنده و یکجهم سما که بر یازن یکجهم الای کلان دو جهم کوفته پیچیده
بمانند دیگر برای آکو نه مجربست که مایه حیوانی است خود مایه باینی هر
بیشتر باشد و بد بو است در سه کرت و آن محل بمانند سه سه عدد در قطره
در ای که چوب سه جراحت نمند تراخته سازد و الفور سندن که تازی سم الفار
که یقه دینه که بر آن آوده در دروغن جراحت گذارند و هر سوزش بسیار کند
سعد را در دروغن بیشتر بگذارند و بیشتر ازین دروغن که غلبت نفع جراحت

در سینه

تیرگی و نوبه بود و چون که جوهر است و بوی کندی در او روغن ساینده
روغن و قهقهه زود فرخنده کند و در دیگر استخوان بپوشی و سوخته با یکدیگر
در اندک روز خمیر گندومان سازد و بعد از آن که گوشت از آن جدا شود
از آن طرف که خام است روغن بالیده بر آن کاندازند در نمند و در آن گوشت برود
که جریا باشد از برکت برمی آید و در آن نمند و در آن بپوشی بر میان با یکدیگر
پا نشسته و دیگر در باطله آرد در آن که گوشت را دفع کند و شکست که با پا در آن
دفع و نقطه مانده در میان برینند تا این که به پستی او نیز بین شکست بگویند
باقی در آن سر کین تر شود و در میان روغن کندی آن نمند تا آنکه در آن
قهقهه و کندی روغن جریا که در آن نمند از طرف جهت بر گوشت نمند و شود
دو که قهقهه را سه غیره دفع کند و گوشت در جهت اصلی در آن کندی که در آن
زیر بر باشد و آنکه از بر آن را بپوشی بقیه گوشت جهت مشابهت لوبه
است تا این بر دو باب میآید و کندی گوشت را سوخته و روغن کندی آینه
بر قهقهه مانده دفع شود و گوشت بر آن که آناس را در جهت ای فرو نشاند و در آن
از یک بر بند زود بخت که در آن و بخت را یکتاید و نشسته و زود در کندی در آن
گردش با لای آن برجه نژاد ایم و بر آن بوی شیبیده بیرون آرد و قهقهه
خفته کند که کلک استین بهیاب بر دو باب است میآید بر نه نهاده بگذارد و غیره
که قهقهه را آنچه با هر سه باشد بر سازد بر کندی که در آن سوخته و بر جهت

(76)

کندند همین نوع که در اکثر بزرگ ریح بیوت کند تا در شکل مجسده وار یک کنگره
کونته بجهت بگذارد نیز سود و به آنا بتجربه پیوسته که بر اوناست همچنان که در ریح
بزرگ قوی و امیر الفع است در ای که قرصه جنینه ماه سازد بر کلاله محموده که در
مشهور است بر اک و کجده بزرگ چهار حصه یعنی ریح و یک سده هر دانه که یک و نیم
بر بند سخته در اوست هم دفعه شصت و یک که جاجین در ای افتد در تمام برین
میرا فته لیکن مشیره در دست افتد سقا قطره مقله نیم با دو کوبه تا همچون دانه
و این چنین کونته بجهت را بر روی جوش کوبیده بس میراند یا تپیده در ریح و امیر کونته
در آن اندازند و آنقدر که سطله شسته اندازند در کرا بر سه آتش کند از نه تا گرم
شود و ایضا که دست در آن تو اندا آوردن در دستها در آن اندازند و از هر دو
در دو دستها را بدان بمانند و باید که آن به همان حالت گرم باشد همچنان که
کند و دست بر آورده تا جیبا کبر از آن زرد بود دست بماند بسیار به شمشیر
زیر عمل کمر و تا دو کبر گرم بماند دست و از آن وقت آن آب سرد و زسانه بهتر است
و بهتر است که اندک عطر کش کند و باز همچنان بخشد تا اگر زرقه ای آب بخواست کشد
تا قوت آورد در بجهت آنش در زیر سر او کم کند تا دست در آن تواند در آورد بسیار
نیو عیله گفته شد دستها را در آن بماند احسن باشد و این در او جریست از
باز در او که حاجت می افتد در او تمام برین جاجین باشد همانقدر قطره زباده
بکوبند و در او کوبند تا آنکه بیوی گفته شد در درین کونته نیز برین عمل آید
جریست برین نشا در دستها بسیار است و در کونته بسیار است و اینها می ماند

کلاه

و اگر گفته چنانچه در یکدفعه زخم شود و یا در هر چه چنان شیرین یک قطره یک قطره
پرودن کرده و دست نمایند در یکدفعه حیات شود و یا با خوردن روغن کند معده و قوت
خاکستر کربنیت یعنی خاکستر از این گچ که با آب سرد و یا سرد و خاکستر او
در نه صبر میباشند زود به زود و کن بخوره باید که کندن باشد از زره مار سیاه
باز در آمیزه خوب سازند در سایه خشک شده برودند و عند الحاجة است میباید
زخم پاره شده و با بوی بوی تنول نهاده و عصاره برینند در کیمیات فرود آمدند زخم
خویر زده و زین سنگ سیاه مغز کوبیده سیاه سردی نخستین زبان سنگ
خسار ساخته و در سینه این در آورده و با تسک زین ساخته و در کوبیده از خراش که
خارجیت او نیم سوخته شود مانند مسوس بجا و فرستیده بگیرند باز بر آتش
و آنچه بر بیان شده بخار خورشید بگیرند پس ایند خراش بخورند و در خورد
باقی بر کس را بر زنده بیم کشیده با در خمیر سازند و جوی ساخته بداند و قدری
از آن بزخم میباشند در کیمیات را هم آوردند سنگ سیاه خشک ساخته
با یک طرفه بدارند و قدر از آن و زخم میباشند زخم ملاندر در یکدفعه ملاندر کمتر فرم
از در در آن که بر اجاست که با خوردن باشد به معرفت نفع کند و در حقیقت
کندم بگویند چنانچه دیده شود قدر از بر در نیم باب بنزد تا یک نفع شود
و همانرا میبندند که در اندازن از آن کس که زخم فرزند و در شعله را در بر در هم
و با صورتش را بوی بر جان او را نشکافند و بدارند و در دست بر ضد فتنه

(77)

علاوه غیر درون وی می انداختند اذ از زیاده سپیداد همین بود احوال مرغوب
حاضر شد و از انداختن نشیمن منع کرد و مسهل تو به او بجهت و به بجهت که بقی
فرمود چنان روز خواب کرد و از لم یافت و در یک هفته طاقت ریختن شد میگفت
قدیر است که کس چو کس نمیشد تا بود در هر صبح که آن آب نیز نمیشد
و همی نشینت چون مفید تاریخ بود لای نشسته بود و وقت باید است که
بهم چند برای نیز از آن بماند و اگر در وقت تازه و بصره نیز بهتر است و اندک
اگر کوه به نبرد و در لیه از چنان بزند که خام نباشد چه اگر خام باشد که از لب زرب
بسی است جراحت دوم بکنند و جراحت ششم که در لای صید بود و متعفن
شکلها باشد و یک هفته تمام بخشد و آس برود کند و سکنده تا کوری با یک
سایه یا با آب نمیزند با روز در وقت طلا سکده بخشد نخچیر در این
ران آس منقش شکلها بعد از این سه کرده و بعد از آن خون برین در کار
سختی بکنند و سخت شدن را با خون نمیشد و زرد استند و حواصیل او
کنده شکلها بود و چسب که به مذکره چنانکه که التقات بر او میکردند
مکروند سود ندارد احوال دیگر که شحف از سکنده تا کوری با آب شسته نماید
مانند در اول روز تحقیق است و بعد ده روز تمام به شد و جراحت
منزله است در وی جهت جراحت و قود نمیشد که به سکنده خار منقوش
و نه دانه لاسفید فلفل مانند بران بر پیوسته تا سه ماه میرماند و صحت بود

لیا

بعضی از عوارض آن غرض نیست میگویند و اینست که آنرا تا ده خوانند بگویند هیچ آن در
زمین قرار نگیرد و کجاست بیاید پس برکت و آن هیچ در آتش منگ کند
و دروغ در آن سودا ندارد و هیچ منزه در آن بازنه تا دروغ گرم شود پس هیچ
را که از خبر و آنچه رسد که آنست ما در آن توان نهاد مگر از آن تا که نبردند
باز هیچ گرم خود و آنست با دروغ دروغ گذارند تا گرم شود باز آنست
بسیار آنست بر تپه دروغ گرم باید کرد و آنست سردان باید نهاد و دروغ
گرم شود و مگر اندازند با مواله تقاطع نفع حاصل ظهور میاید و از عجایب
و از قوه ای با صلیب آورد و آنست بیرون آورد و آنست در آنست در کس
بگویند در آن یک خاک و قدری بول آدمی آمیزند و نمک نه و طلا نماید و اگر نماند
منزلی را چو رسد پودلت بسوزند و خاکستر آن بگیرند پودلت ما و بارگشت
مران در کف دست اندازند در ماصور گذارند خاکچه آن خاکستر مقابل
ناصورت نماید چون تقاطع میل حله در آنست که زخم و قسم که سازد و در آنست
با مواله تقاطع آنست بر منج آثار با آتش خوبشانه در در آنست تا که
وزن جانده آب پس آنرا در شیشه بپزند و عندا حاجت قدر در آنست
و پدید میاید در آب بگویند و بار صبرم که از این راه کرده درین
دور تخم گذارند در آنست که با خود در آنست که با خود در آنست که با خود
بچه سنگ خورد باشد بگیرند و سر او میزند و در تنور که در آن نخود و جران
پایان کنند سبزه تا سوزن شود پس آن که میبرد و آنست و پیشکافد

(76)

و منقرض اولیست نمد و بار یک سیده بداند و قدری بر جرات بنهد و اگر جرات
 در کام بود بمقدار یک فلوس چنانچه شخصی را جری بینی و حلق کبک در این
 دو آب بشد و این علقه جراحیان ماورد النهر مرغ است در آن که حرفه نوعی حای
 که سوخته باشد از آتش مفید است بویست درخت لیسابوزند و در آن کهنه
 آصفیه طلا نماید دوی حقه سوخته باریت حر آب میازیر سوخته باریت مالیدن
 عده بجا بماند است برای سوخته باریت در جایی زخم شده باشد از حرقت نقل
 کوفته نشند دیدگاه چند که بنایت کهنه بود و بار یک سیده اندر روشن سترت
 خاص کمیزند و ضد نماید در دوزخ نور نشند و موی بر ویاند و ضد محرق
 گویا که سوخته است و گاه بر چند پوشیدار بهتر علقه است در آن ملک بیان
 میخورند در تریجیت کمیزند در جایی سوخته زخم رسیده مالند سوزش در درد
 ز انفور رض شود و در آن کوزه در آب حل کرده بر سوخته آتش را کم
 دروغن گرم مفید است و به سوخته باریت مخصوص سبیدی بنفید و در آن
 کنی خوب حل کرده بمالند زخم برای سوخته باریت و غیره که اگر چه تمام
 بویست افتاده باشد همان لمحت کین تخم رال بار یک سیده در آن در درد
 دروغن کفد گرم انوارزند تا کفد از بسیم مالند و در ستمال فایده نوبت است که
 سایر قرحه خسته در چون آنکوته خزان سود در در تکیه یک آن کوه سبیدی
 بشکری بر یک دو دام سیده بویست سبیدی دام بر کس نام باریت سبیدی حله در دوی
 کوفته قرص ساخته دروغن میسوزند تا که خوب بریان شود پس صفت

در دوی

کرده بارند و شبیه بینه بدان آلوده شدند و دیدند که تلخ اللذان یعنی حرمت
 که بر کوشش می شود و بیشتر که اطفال را رو می سپردند و سود و در دو کوه که جنری رخ
 که شدوان آنرا استعمال میکنند با بول گاو که آمیخته باشند بدان لحظه نشوند
 که گند نجاست نافع است در جراحت را با مقصد است در آن که گنده را جرب
 بسیاری بسیار جفایده و نمته کدام نمته تونیه بگذاشته استخوان یک قطعه
 جهت پاکت سفید و سپرد و سپید و در استخوان آنرا در سرگی شکست
 بسوزند جدا
 و در آن کوزه سفید نمانند اگر بهیچ در آب نمانند بر مانی و در آن کوزه
 که گنده را سود و هر کجلیه سوخته نفت و نمدهام چکری کتبه بان خوانان میده
 یک کتبه نیمه دام با درخت کادو مریم سازند بپزند تا بیرون آید که در حرز است
 و در آن وقت که در وقت شری استعمال نمایند اینها نیز بکارند
 و در آن آلوده قانده بدان که در آن کوشی استعمال نمایند اینها نیز بکارند
 در آن کوشی سوخته زرد جو سوخته با بچی سوخته یک یک یک یک یک یک
 خاک کتبه با پیره مسجما که بر میان آبیوه چکری بر میان یک یک نیمه دام
 مسود سوخته کوشی سوخته یک یک نیمه دام و فصل در نیمه دام جدا جدا
 ساخته در روغن زعفران میزند پس به در در یک کس کم کرده از طرف

(76)

برگونه بند و حج بعد نفوس باس گشت نیند و باز بر کردگان نیند و بعد سه روز از بدو
میت است حال نماند که نماند است دیگر که کوزله با حوریت کجابه کجای یک دریا
بود و بر او بار یک ختم با سبزه قطعه سیم ساخته بر نیند از هیچ تا تمام در دو
دفع شود و بعد از آن می نیند تا خنک شود و بماند نیند در این بین از هر
یک از این بر سر کله دست چون فاش شود و عام کرد مشخ البریت اما در نیند
بچشم مستهیر افتاده که از این کرد این شود و با کبر و خوردن فاشت مقوی
تا نیند از هر یک کبریت شمشیر که نشا خدایا بار یک در دو بر وی پس طلا نماند
با نیند و نیند خواهد نماند پس نیندی در خود چش در وی پس طلا نماند
در یک روز صد عدد و یک سایدلا بخورد و آن مونیع را باب نم نشویند و
بایگی بواز نه یکدام بخورند و جنبه و جنبه و سهانه بار یک ختم با سبزه که انور طلا نماند
در بر وی و بیق دغاش و کویون و نیند با مقدر است پوست سخت از این کتیار
تخم بنوار کندم و یک چهارم خلیه نیند جنبه نوشادر یک در دو ام سوانی کندم
که را جو کوش نیند و در دو کله می از نیند به بیانه کلانی از کتیار نیند و نیند
و منی با در وی بی طرف آینه یا نیند نیند در بار کتیار نیند که در دو آن
لبه نیند که نیند و نیند طرف و نیند به بیانه نیند بر دو کتیار نیند و نیند
از کتیار نیند در دو کتیار نیند و نیند از نیند نیند نیند نیند نیند نیند
کند تا یک باس بر نیند نیند نیند و کتیار نیند و نیند که در بار کتیار

بستند و در امراض مذکور جانند و با نیت که با دو نیم نیز عرق بر آید از آن
اما ادا اول نیم دو نیم دومی نیم نیم جوهر در آب که آید در آن تر کرده باشند
کوفته بنج نیز نمایند و صبح بمانند و بر رص طلا نمایند در راه سفید و در روز
را نوبت که در یکسبند جزوت نوبت او اجابت خراش و در آن بود در سینه
مادی بهم نیز نوبت که نوبت او را در آن چهار سبب با نسیب او بود و در روز
دو نیم پنج سبب به نسیب نسیب او در روز که سبب او را نوبت پس چهار
سبب و نوبت نسیب او سبب او که سبب او را نوبت نسیب او سبب او
و بولت مادی بر نسیب که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او
مانند ریم باره نسیب که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او
شود از آن و سبب او سبب او که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او
نوبت نسیب او سبب او که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او
کبری را نسیب او سبب او که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او
کلیه و نسیب او سبب او که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او
چون سبب او سبب او که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او
باید وقت حاجت نسیب او سبب او که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او
دوای هست بری و نسیب او سبب او که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او
دوای از نسیب او سبب او که نسیب او سبب او که نسیب او سبب او

(80)

و گاهی مردم لوندی بجای تبناگو میکنند و شکر مراد و زنگار بعد نشسته اند و دست گرفته بخت
بلوند و پرورد وقت خوردن باب تازه حب از دو مقدار را من فرورد ماه باغی
و بسیار استعمال نمایند اگر فرزند امراض را معینه است جفت کرم بجز و معجزه بسیار
در مرض که مرض لا دور است در عود سه چهار ماهه واقع شود مگر مایه جلا شده و بخت
که زنگار رسیده بپزد در دوام نوشا در بار یک بسته در مرغ آموخته در این گردان
نگار سازند اگر از جنه باشد بقره است بر این اثر ظرف روزانه در انخاب شده
بیت و اجایی گرم گذارند در در گردان نهند جنایه قدر آتش اکل زوا و پسته
رم با نه بسیار خوش است بدین عمل نگار خواهد شد پس این زنگار داخل ادویه نماید
تا آن مقدار نخورد نیز توان خورد بود استعمال چند روز بشود به حرارت کند در
چون سینه دارند نیز بسیار است بکنند مرغ است که همچین استوف کرده
دارند وقت خوردن باب حب از دو و خورد در زنگار رسیده نیز همین
زنگار را بپزند که برص را جوش است و باید که برص را سود دهد و جاکو: زخول
هر دو بار یک بسته طلای نماید جهت مرض عام مریج جوش است و قیر آدی که مقصد
با این مرض بود صحت نام آید و در این نیز داده بود نقل کرده بیت با برده عام
از عود یک گرم تا سیستبر نیام عقور و حاصل شود تا هر که در دوام ادویه بریزد
سازند در روز اول یکانه بخورد روز دوم یکانه بخورد و این نیم باشد
چرا ایند به جبارانه بندر چهار تا بخورد نیمه مانع از عیبه جان
نیمه از باوی و ترش بر فرزند و مایه تا شش ماه بعد بر شدن

خوردن و جهت برین غریب است که سبب سوختن و دوام سبب است که ممانعت از خوردن است
 بر کله می نامیدند که از آب بسیار بسیار است که در غرض
 در آن داخل کند و طرز نمایندگی بویست درخت و از تخم کدو و بوی کدو و بوی کدو
 یک کدو است یک بر صبح بخورد تا بپزد و در وقت که خورد و در صبح همان
 کدو را بخورد بسیار کدو خورد و در وقت که خورد و در وقت که خورد و در وقت که خورد
 در آن بسیار بسیار کدو خورد و در وقت که خورد و در وقت که خورد و در وقت که خورد
 سانه دانه و در وقت که خورد و در وقت که خورد و در وقت که خورد و در وقت که خورد

شود که در سبب که با وجودت بر دو ساری ساند اما سبب که با وجودت
 تا یکی تخم تر میزدی با سبب که سبب است که در کدو که در کدو که در کدو که در کدو
 مفید است این است که در کدو
 کدو که در کدو
 ز صله و در کدو که در کدو
 یعنی سبب که در کدو
 در آن وقت که در کدو
 کدو که در کدو

در وقت که در کدو
 مالی اندک در آن کرده

سینه و طوقی بنزد دین تم بنوار یا بکلیس آید در جوارت جگه آیدند و طوقی بنزد کسین
 باید که بر این نه اند که از چینی درشت چرخ با بکلیس چرخ شمشیر ایضا همین است
 بیک است آید و با طوقی آید نوید سر این فرومایه تا دور از ناید ای که در
 قویایی حکم باز نیز نیست بماند شاهانی مسند یعنی بنور و اولاد که در
 این دایره باشد و موازی در زنده و بگور در بفرستند و نمی آید بیکه کوفته
 از آنمند در سه روز بنوارند تا جوشن زنده لیس قو بار از کشتیا اورد
 در افتاب نشیند و اگر سخت غیرمطم باشد سخت مهم خون از آنی
 بعد در علیی دلو و اولاد که جابشد لفظیه آمد تم بنوار کلرک کوفته
 با عقوبات ترمن آیدند در ایگسار که در کوشن فایز است قید بر بنزد
 و از دین مماند و دیگر که و او در جویست صلی که بدست سار کفته تم
 بنوار سما که جود در آب بند طوقی آید بوی داد و در کوشن فایز است
 بماند و دانه از نه که در کوشن بر تال بنجیام بخته دوزخ کوشن فایز است
 بر تال در دوزخ حل کند و از نه که در کوشن بر تال بنجیام بخته دوزخ کوشن فایز است
 سه بته بنجیام در دوزخ حل کند و از نه که در کوشن بر تال بنجیام بخته دوزخ کوشن فایز است
 از دوسه مرتبه زیاده حاجت که تمال بنجیام بخته دوزخ کوشن فایز است
 بماند و طوقی آید بگذارند و او در کوشن فایز است
 در کوشن فایز است
 در کوشن فایز است
 در کوشن فایز است

دورمایه کجایی

بر تال و ایله و

در سه چند روز غن بشنود و آواز جسد با دست آینه تا چهار پاس کمر کند و این
با چینی کورت گویند با آنکه رویش که در باب نشووت گفته شد در اینجا نیز مفید است
نوع دیگر که برای وادود و کز خطوشت و فدا و طر حله است لقمه دارد و واد که هیچ در
به نشو و دو من بود از این آودین فرغ کرد و دیگر میزند و با چینی شقی در آن بر سازند
چنانچه چهار کوزت کند و در این میانند و سه جوی ببول است هر که کف است باب
پایزه و سه سی و یک شنبه بجای مسر بوش با چینی شقی دیگر این گذار مرغ
زرد این دیگر آن نهاده آتش دهنده مسافت بعد است آن سه جوی است این دیگر
است و مسازند و آودین از آن زمان و کوزت آنکه زیر این جمع شده باشد ماکله
شش پدید آورنده در آن روز یک کوزت چنان تا کنگ پیچ نماید میکند و آن ترق می
که در ترقی آینه باشد و قدری از آن بود و مالند بود و ترشید و در آن
دارد و کوزت کوز از با چینی است به باشد و دیگر آن گذارند و زیاد آتش خوب
گشته و چهار رقیق برق بگیرند دیگر تخم قرمندی باب میمون سامینا جانند دیگر
پربی نوع شفت دام سینه بود و وادام هر بی که از خسته سینه بود و در آن ترند و آن
خون نم با دست نم تا صفت بود که آن کند بعد از آنکه سوزاند و بر جوی
به تا واد و کوزت بود که بر این ترشید باب میمون بایند و طلا نماید باز
سایر بیرون که از کوزت بود و با چینی و کوزت حاصل سازد
- آینه به بر آینه شش پاس باب میمون
و این روز
مورد و بیخه و صفت

(۱۵)

نفع یافتند یا نشد و این ادویه سودمندتر است و در این امر دوا بی بهترین
 نیست و در سه شب یک گرم بر او بگذرانند و بعد از آن در قدری بنفشه آرد و قطعه تنوع
 خورد و بر نهفتن یا نماندند که در نوشته بود پس بطنند سبوی کلان یک دیکت از قطعه
 بهور فرس کنند و بالائی آن مرغ بنفشه آرد و بپزند تا که تمام شود آب در آن اندازند
 و تقطیر کند که با جوش و در سه شب روزی یک بار در بطنند و در آن آرد و بنفشه آرد
 بگیرد و از وی چریده سازد و روزی دو نوبه نهایت سه نوبه از این چریده با نان
 بن خادق کنند که استیمان داده و در سینه چون الله تعالی در خدام در ص
 اعلیٰ سودمند و در علاج در آرد و سه عدد بزرگ سیون بسیارند و طلا می
 در آن کبریا کسبگیری بگیرند و در کبکی بی چونه جانند و از آن سینه مانند در سینه
 در این کثرت از سه به سه نوبه باین بگیرند و درت بمانند چنانچه در سخن منبر می شود بود
 در آن کثرت چنانستی نگردد و از آن کثرت در روز چنان کند تا تمامه مشقه شود
 و بر آرد و در آن سه نوبه است که بر روی دیگر آرد و در آن کثرت در آن کثرت
 افتد تر که بر آب آید و طلا نمایند و انبیه بدهد پس حکم دار دای در سفر
 کبکی سفید بر وزن کثرت است استه سازد در یک بر روی مالند
 بنویسد کثرت و سه در سه نوبه در کثرت کثرت کثرت کثرت
 از زهرت دوم بر آب سیون نماید و طلا نماید

ماب چون
 کثرت کثرت

و همه در وقت که جدا جن را دور کنند و آن مرضی است که در وقت یا یک و کثرت
 درشتی برینند و بولت از وی جدا بگیرند نسیم ترنگا و نسیم ناز سه خوش بوند
 پس مولد از تمام سر که انگوری در آن آمیزند پاره خام نسیم پاره شود و بارچه
 که آب آن را بوی است مانند و در شصت بار درند و در مغز نازد مانند دیو
 در وقت که گلهای بگینند و در غلک در آن هم آید در آن آمیزند و مانند جوش
 در شصت روزی بگیند که اگر آب گرم گوشت گوشتیم بگیند که یک ران
 مسکن است زبان و کینس گسید گسید که اوله مار بولت گنبری حساب
 و در لید جمله سینه در وقت ساوی بگیرند کوفته بنجته و از سه چهارم
 کینه و همه و بیجا کرد در سه جلد از من روشن نمود آمیزند و در زرد
 خارش از قسم که باشد و در او بام و اکت مستعدل متبه از لیدل
 اندود در شصت و نصف کجی در مقدمه ذکر یافته که سیاحت کند ملک
 در نظر استی بسته است تا آن روز که ل کند و این را مت دی نمک کند
 که است تشفق بسایت مفید است عتاب حل کرد و ضلای تینه
 از کبری یا حصار کبر و در کرد در وقت جدی کبیر عابد و صبر باید در از
 ندید یا این معنی و در شصت و نام مولی را مضرب بود
 و شصت و میرا در ساسته ال یا بیسته

(465)

پید و ...
 در ...

از آن پس در دو اثر از این اسامی که در این کتاب مذکور است
مضی نیم توله قند سیاه دوام آرد که م دوام نیکو باد به حلوا اسما
و در پارچه انداخته بپخته دروغی بر بدن مالند و حلوا بخورد در آن روز خوار
عظمتش شود و بیست آن که گوشت نخورد در آن شکر سحر و در شکر بر روغن کما بود و هر
چو که نیم شکر جو که بسیار میزد و بر چوب نیر میزد و جلیم هم آمیزند و سه صحت در آن است
نصف آن را در آب فرو میزدند و در آن در بدن مالند طریق التیابی است و در آن روز
و در مسافت یا بر قدر که جویش کند لیسین به در غسل نمایند و روز دوم اگر حاجت
روم بیارند چنانکه گفته شد در خارش در سه روز دفع شود و دیگر شوره قلم در
روز تریا که چنانچه در خارش مالند در اسوت یا با نمک یا نمک در بدن بر خارش است
و چون نمک که در خارش مالند در اسوت یا با نمک یا نمک در بدن بر خارش است
لبو از دو خاک که در این را در روغن زعفران نیز در نمایند و زمانه در ختاب
نشد در غش نمایند و در روغن گل سیاه را مجموع نمایند و مالند که سیاه
گشته شود یعنی نازک خاسته کرد و در روغن آمیزند اول او را با بیدگفت
و در کتی سیاه سیاه است بشود بر کتان نیز گشته ننهد چنانکه در روغن کادو که
کنند بشود و طرز نمایند ایضا مصلح سیاه که در زده ای جوید
را با برکت خوله خشک و خوله تو را که در آن باشد آنرا در
یا مواته یا نظیر صلاح کند و در این است

لا طه ایام
دوا

بنوعی که در
بسیار است
بعضی است

بهرت زیدرا جوانی دوحه کندی بریک کجه برسه را بمانند و آب
برین مانده در سایه نشیند خیره خشک شود آب گرم فرکت در سه روز با کله
دفع شود دیگر کند یکساعت در دام سحاب خلیه توتیه برین کوه بر کتلام حله
بگذازده تا دو پس کبرک کرد در با نژده دام روغن کا و خله سارند در
وقه در آن زمانه خارش کشته شود و دوا در مده ندرت و دیگر کجه
یک کجه در مابین این دو انگزد و باره و اما ندرت قائمه در چند روز
تغی شود و یکت در چند بنیام شیر کرد و ام انیمه بیدر عدم سختین نعل در
جوش در خفیف شیر کندی بار یک خسته در تید انیمه در در تیش
تر و در تید در تید بر ندرت جی روز بعد در کتاب غر علامت و اگر
شیر کجه بر یک با نژده عددی است در در مده کوه در تید و
سوزن بر یک و کتده و هاق قائمه تیه بلد کوفه بنیمه روی انیمه
د تا سه روز در تیب بلانزین بدن جانند چهار روز بیشتر نمیکند و در
خوشت بهر کند تک تم بنور انیمه بیدی جوانی بریکه خیریم
و جو کت قائم در سه حصه کند و کجه در قدر است مانند و حصه در آن
نوشته داد در اسامی هر کجه در تید آن دانم - روز
بیک کجه در غر خوراک کجه و کجه در تید و کجه
و یکد حصه در آن بطریقی که گفته شد در انیمه بیدی انیمه
جو کت غر کجه در تید و کجه در تید و کجه در تید

تیره چک و بهترین ادویه برای خارش فصل باب کرم و بجم با پیوستن
و در آن که در هنگام عیالند موثرتر نفعند و یکی ما در باره تپونه و کسه لوگتینه
و قدر شکر است تولید و در می کنند و اولاً لیکل کسیر و در آتش نرم که آنرا
برادیم گویند و در صورتی که تاخته شود بعد به بدن آرد و آس کند و در خشت
کنند در سبب با نمک دفع شود و در پیله و با پیله عملی شده بختی هر روز در حمام
نحوه جریب در دست و در یک یکریه زرد می کشیم که آنرا خود یکدیگر بر فیه فرغ کنی
بسیار اسهال کند و در تنج در آن اندازد بوده که آنرا خود نیز داخل سازند و
گفته مس که بندی توتی گویند بمصطکی یا مانند آن بسیار جفته مذکور سازند
از بالایی بنیت لب بدنه دمانه نوزادان بعد از غرض اسهال کند
کودک به روز و برون آرد و بالایی آن به جبهه از انگشت بالای نظری
خود مینویسند و اگر آن پوشیده آرد از آنی طرف هر دو که در آن است در طرف
ظاهرین از آن هر دو که چهار انگشت باله طرف خود و انگشت بی طرف
نزد آن است نیز نموده آتش فند و در زیر نور طرف چسبید یا انگشت بی طرف
تا در غمخ فرو حمله و در وجه شود و این طور چنانچه در آستان حشر می کشند
نوعی که خارش مفرط را خاصه تر در کنند تا تپونه بسیار یک یک نام
سکه کار و یا جریب و در خشت تپونه بسیار کمال کند این سکه را نیز
و با بکشد و در دست آب بشویند و در دست در آن کار است
تپونه جرات قدیس کافور جنبه یکم نموس کافور اسهال کرده باره
دور خفتن با این فایده و در دست آرد و در دست دیگر که فایده

نعی خادش با شوره عجیب البقیه است اند غیر موقت بر کف ده دم نوشا در سبار
لخته ترکیب در دم جدا دارد و من بعد نوبت مند و با تقویت کمانند و زود یک
السن سخورانه زدند خنده خوش نگه در بکار طلوع خاتمه داد و کتب نعل سکو خادش
و کتب که با می خادش رسم مفیدت نه انوار لغت در عهد مختلف کتب است
پای می بود که سنگ زرد خوب کتبه به می سنگ که که دوای مستوی است شام بجزرت
در دوام می نه بود یکدوم کتبه به می پاره در گاه خواهد استعمال نماید قدر در
رود روز در وضع خادش بکیند و اندکی سیاحت خواهد اند و در روشن کتب عمل است
در کمال سعادت در امثال از نیم توله باشد دو ساعت سیاحت در دوام در سخن تلخ
در در سیاحت چون عمل مناسطه در کتب است سیاحتی که در دیار بارگین نیز
در بر روی طلاء در سیاحت باری می نه به به یزد نکیناس در کتب و کتابت
در درین جلند بجزرت و باید که این دولا تا در باندن نه به همتا سوی بود
کنند لان و به نمانده بود در خاکستر امکان بجای نه و معاون را در اصل کند
در دران زوجه در بسته بر چهل کند در سنگ تا حیاتی بسین غار نماید
در در کمال نازه پا داشتند لوه چون نیم با در درین کتب نیم اثار در او به
ان لغت زود و لیکن که منته کرم میشود در وقت نماید به به به به به به به
معانی تحت بردشینه نگاه دارند وقت حاجت سوهای باب کند شوند
در درین نزد دارند نیز که در سوزد و در که درین سوختن کند در دم
نگار است در این کتب نوشا در دو ماه به
پای به است کربل درین نماند تا درین نماند و در به به

(86)

تا آنکه است عدد شود صاب ماز و چهار صفت که این عدد نوشته شود یکصد و شصت و شش
نیم حصه از در دو پود و یک پونج بودند چنانچه نوشت بیان شود چون آنکه است که
برای وید را با یک حد جدا نماید بر طرف این استند و اندر طرف آن
دو نشه چوبی دهند و آب گرفته در دانه اخته بدست این که این نماید
این موی از آنست بنویسد پس آب این بنویسد و در آنجا کند و بعد در سه پود
آب آید بنویسد و پس آب گرم صاب در موی خورده و کف آن
آید آنجا را خوب بنویسد پس نوشته شود در یک صفت در مسکه که گفته
در یک صفت زعفران صاب مجرب است در حصول استخوان از درون آن ناز و با
سرخ سبب هر دو با زده سرخ مسکه بود در شش سرخ ماز و در میان
خور عدد از آن هم او در در طرف این بدست آن آب آید بنویسد
در موی سفید نماید که جدا کرد رنگ سیاه خواهد شد بعد از آن یکصد و شصت
و شش موی از این ماز و در در چای کار در موی بود یعنی ناز و کف بنویسد
و کف بگرداند و در موی سفید دو هفته ز جانی که مانده موی پاک شود و در
روغن زعفران در موی است مسطور است در روغن و زرده بفر
سرخ بر دور آنجا کرده که در موی آید نیمه باید در در آن اسل
سوزن خاکی که در مقدار پانزده تا بیست و هفت روز بوسه گل
که موی بر موی بماند موی بر موی بماند در سیاه مانده بسوزد
طلد نماید سیاه در موی ماز و تصدیم که موی ماز و کند ماز و

ناله

شسته بزبانه سیاه طه که زود انبات موی بینی بزد خنداب که موی را
سیاه نماید و دراز سازد بگفته کردن سبزی و سفیدی دور خستگی
و سیاه بوی سیاه که ساق دیگر او سیاه بود از مرغ آب گند و فستق ساقه
بسیار بپزد و سحیح بچرخ بپزود و سحیح بچرخ بپزود و سحیح بچرخ بپزود
و در روغن تخم کتان بپزند و در روغن تخم کتان بپزند
(87) سیر بوش این بوشند پس چوبی ساخته که تا گریات در کاسه بپزود
چون خارها تا یک روزند از چوب کشته و در کاسه کین خشک است
تا نیم بپزود و در آن یک کاسه کزانه و یک کاسه کین و یک کاسه
بسیار تمام چوب را بکنند و خوش بپزود تا نیمه صافه و خوب کبابه های
پس خاک را روی روزه و عام چوب کین شود شسته بپزودند
و آورده روغن بر موی بانند و تمام مابین بر دست و پای تا تک
روغن کاه و جانند تا این موضع سیاه نشود و در روغن کاه بپزودند
پس رسول بچرخ و چوب کین بپزود و در روغن کاه بپزودند که بین راه بود
و نرم کند و بوی عود دور و صندل از عودان اگر بپزودند پس صندل
با روغن کاه بپزودند تا اینست از روغن کاه بپزودند بپزودند و در آن
صندل بپزودند و روغن کاه بپزودند تا اینست از روغن کاه بپزودند
تا اینست از روغن کاه بپزودند تا اینست از روغن کاه بپزودند

از روغن کاه در موضع که زود جانند یا در کرم کاهی

کرده داند دست مانند در کما دراز دارد و کل او در تمام که شود مانند از زمین
میرد این روی در هر ای و زیر درخت کرب و دیگر درختی نیز بسیار روی
در دهن در ستان متعارف است لیکن آن دراز بر کوه نشسته گشته که کوفته
و ندان خدی با دلیر شده و یک شب از روز برادر از این احتمال غایب از زمین
بنگ در روغن کچور برود با هم نیم غنچه بخت نه تا که روغن جانده لیس
شعبه بر این در کتب سیر مانند حوی دراز میکند در آب لیمو و آن
با هم بوده غنچه بر شانه و یا در روغن بر سر مانند و باب بنویسد چون
متواتر چنین کند به آینه و در از شوه جبت خوشی وقت زمان خوب
چون احتمال غایب از (عصا عرق النین بوی خوش آمد با درون
نورسته که هنوز غنچه باشد از بلاش یعنی واک در غنچه با برگ بریده
در آب خشک کند و کوفته از باره بگذراند و اگر در کوه بر سر
ماند یک شب بر نهد یا نبات یا شکر تر هم غایب دیگر کل است
که آنرا مو بگویند کوفته پنجه دو سه از این سیاه آینه نه از آن
و صبح و شام کلفت دست یا کم زیاده بخورند از زخم و عرق زمان
بوی خوش کند اگر در وقت سرد است شکر از آن اثر را بود طلا غایب
سیاه بر آینه که چون مو را بر کتد در آنجا مانند حوی سیاه بر آینه در

باین آینه یا کند طلا بچینه زود بر سر است که در روز

چهار روز بگذرد و سخت بدیدار چون یک یا خسته در آب ترغابند کینه از روز بقی اودیه
در آب این بنده با لاله شکرت دست گرفته لب نهد که بدست لب بندس که بنده
شود از دست جویب از دود صایه خشک نهد و عنده الحاحت جوی سپید و کند و این
حالت بسیار بد در حال آن موی بلور نماند است و الله تعالی بسیار خوب بود
از دین من کند از قلیا سپید است بعضی بر کسب فروز و لب یا نایبم نزد سبب
باید موی بکنده را با بلور نماند موی اینها مانع است از آفتاب چون در اینج شوگان باریک
ساخته یا بس که صلیله کند موی را بکنده طهره نماند سبب احاطت کند و وقت فصل است
برم در هر وقت آذین بسیار که جز حاق نا یا صلیله کند سبب بر کوه بسیار در دم سبب
موی این بنده نماند در دم نوم در دم روز غنچه بسیار تمام اودیه با لب غنچه با درون گفته
در ظرف است بجز در تان سه باریک شود بار نماند است جز احاطت ز صود در حق را بجا
بصید است روشن بیک انار شکر چها و شکر بر در در شکر در شکر بر نماند است یک
شکر تمام سوخته بر یک جدا جدا بسیار در درون را در صدف بیشتر نماند در شستن
خوب است که در در می قلمی دار پس اول نماند توتیه در دی بر شسته بعد در در اینج
بعد شکر و این را در آرد و ترغیب یا جویا با در در که سبب اللذ مال است
چو چو است در در در آرد و بکاشی درخت بر که بر روی سبب کرده باشد از درخت
سبب خرد و با یا سبب نماند است که در جویا نماند و خاکستر می بگیرند و در در در
آمینند و با بر در می که برای یا صود روز جمعی است و استی ان محرب است
شکر بر و نوم زرد است و در این در در شکر و غنچه توتیه بر یا صود در در
کرم نم و نوم در که در خسته شکر و توتیه با یک است غنچه در

88

و نگاه بدارند و قد حاجت از آن بگیرند و بعد از آن در صدک کما یجای می نشیند
مردار سنگ استقال نایب رومی بول سنگ بول سیاه زنگار بپزند و خورسایین
موم سبید بر یکدیگر نماند و در وقت نذوق دام و سینه مانده بپاز و ستر از خشتین
بپازد از برفه کند و درین نذوق بر میان سازند پس سوخته بپازد و در نایب و درین
بپاشند و موم در آن نذوق بکند و در او دریه مسوده در آن آغیزه جراحت نماند
در جراحی پاک کند و گوشت زاید بکوبد و موم بکشد و جراحت در وقت و در صورت دور کند
در وقت که در بول مردار سنگ شکر موم سبز زنده جانچه متعارف است در موم سبید
موم یک که سوخته است و جراحت را سبب موم کافوری را لال موم یک یک نیم یک نیم
نقد و نذوق در موم سبید در موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید
موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید
موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید
سازند و موم در وقت که
را عقید است یک نیم تا در روز کافی است بر می که جراحت را فراهم آرد و در وقت که
چهارم موم سبید
در وقت که
باید قرص سازند در وقت که
که فراهم آوردن موم سبید
سایون را لال موم سبید
موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید موم سبید

بسیار سفید و پوست از سر یک یکم بگیرند و بسوزند بخورد از فضل کرد و بکاست
 نیست چوبه در او آمیزند و با یک شیشه و در وقت بپوشند و تا بپزد برود که در وقت
 بپاریم و تا صورت سفید که در بستان زن سنه در برای کل من کفنی نفع تمام در روز
 آنده که بیکری توته سوزد و یکم چنانکه است مراد آنست که با پودر
 درمی می گویند مادی او سه ادره است استانی را بسوزند و سه بار با یک شیشه و در وقت
 آنج باندن آمیزند و یکم نم فوط سازند و بخار بزند و اگر کسب در میانم میم
 سخت شود قدر بعض دیگر آمیزند و در وقت روزی که در وقت دم سوزدی
 و سرطان درمی که موون است در کز نیم است در وقت چندی است و دم توته
 بپزد با یک شیشه یکم قسم اول باید که زرد باشد با سفید تا کفنی نیم سوزد
 در کلهای گرم کند و بیکری و سنگها را جدا جدا با یک شیشه و در وقت فزونی بیکری
 بران یا شیشه اندک است یکم نیم بگردانند و بپزد یک شیشه بیکری و یک شیشه سنگها
 هر چه از آن تا که سپری شوند و همان دستور درین لزوم میگردد اما باشد پس
 فرود آید و توتیه مسوخته آمیزند و در کلهای را با یک شیشه حل کنند و در شیشه انوارند
 و عند اطاعت از بر مرتبه حلای فید دستور من است که در اول سوزش مکنند
 در اکثر دور در نیم و سوم نوزن مکنند یا نکند زیاده از سه روز خانه و تغییر
 جویشش کردن سه روز است داده باز استحال نماید عرض تا جویشش نکند
 ظهور نفع نیست و بعد جویشش کردن باز حاجت برود دورم نیز دفع میگردد
 در نگاه روشن هرگز نشود داد در شیشه میماند و در وقت که از آن در دیگر
 در آنند یکم اول در اولی در اولی است و است

کامیابی بینه مردم بودم مصلحت شکر الون موم بودیم در اسودن بانیست ازین
مقطع میستد داشتانی جوانه تریب که نامور و بکنند و او شسته در صی و جمله
الواضی را که در گوشت باشد و خوانند که آنرا فانی سازند بکار آید گوگرد انوله سار
شوره قیمر بکری سپید بپراکند بر چهار بار و بکیرند و در وقت شسته خورد و یا در قی
دقیق بپزرب بچکانند و بپز که خوانند نه چون بر دایح سپید که در صی گویند
استمال نمایند باید که بنده مقدار دایح سفید بکنند و در این تیزاب تر کرده بود
که زارتر و نهاده دارند تا که بنده تیزاب تمام تیزاب در آنجا دارد و اگر حاجت آید
دیگر باید آرد بود و یا است لاکر واقع شد با باشد بموادم تا اگر نماید و این موم
در اینجا قطع دل و توتوم سوخته مصلحت بکری بسیار است که استعمال نمایند
موم سفید بر چهار بار و بپزاد و به بوقی زرد موم سازند و بکار آید و در موم
که نامور اسود بر بکری با سفید سفید و استعمال نمایند موم شای در بکری جز است
بدل ندارد و سراج الا تریب مردان شکر که به زال و در صی بوقی بقدر حاجت
نخستین مردان شکر را با یک سائید در وقت بپزبان کند چند آنکه زنگ سیاه شود
بپزده لال آینه زرد و پزیزان نیز سیاه کرد و در موم ای نامور در موم کند و ایتم
ان بپزیزت شکر یک موم زرد سه جز در وقت بپزیزت شکر و توتوم بر موم
و موم در آنجا شکر فنی توتوم بپزیزت شکر در آن اندازد جز است
در آنجا بپزیزت حاجت بپزیزت و در موم که بپزیزت شکر بپزیزت
اندر آنجا بپزیزت و در موم بپزیزت شکر بپزیزت شکر بپزیزت شکر
بپزیزت شکر بپزیزت شکر بپزیزت شکر بپزیزت شکر بپزیزت شکر

کنند و سها که نیز بر بیان کند برود در تمام بلاد و تشعق نیز نمیدارند و یک سها که
بر بیان سازند و بدین آئینند و بیجا بر بند و بدین آئینند و بیجا بر بند و بدین آئینند و بدین
از نام ال حاجت عظیم است موم کافری و سندنمورد اوی و مرد نک
بر یک یک نام نالی رسید نام بقوتی که باشد بدم روشن است نام روشن را و کسند موم
در آن گذارند و مرد نک است خود در آن آئینند و بیجا خطه فرد آرنه و کسند
باز هم کند حوالی مسوق آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد
آرنه آت و آت آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
هند برائی بچانی موم سنج اندر است ایستول فلفل را ای بر یک نمونم آئینند
ششم بر بیان زده سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
زده که گذارند باشد آئینند و در ظرف کلان بنهاده تا یک گرم نشوید است
و یکبار بر مومند و کفالی کند آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
همچنین خطه کسند کاه و بر مومند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
بر زخم چنانند هم که چنان خنیده بیرون آرد مایه سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
میدید و بر آئینند که در سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
از نشوید و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
از آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند
از آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند و سندنمورد آئینند

بسیار در وقت غم مانند نوح رسانده البته فریاد در غم قدم بسیار چینی بر زخم نموده
و در وقت غم و در این زخم بسته باشد بکنند و دریم بر اندازیم بر زخم نموده بود و در
ببینیم که روز یکشنبه یک سید با کوفته و قدری قند داد بر زخم نموده بود
و در یک کوه تواری خود تر بارند یا شکر یک سائیل بر زخم نموده بود و سرف
مهر حجت دریم بر کوفته زخم نموده بود و در جومات ستم جزو نموده بود و در آن شب
کند جان می خاکستر شود و کشته سفید را از یک خانه بود و در این خانه در آن شب
با تیر شیرین با تیر بقدر کفایت نمیزند و بسیار سنج نماید و حیاتی نموده
وقت حاجت بی بیمن یا آب خالص سائیل بر جرح است در زخم نفع تمام
رسد و بر حجت زخم نموده نامی و بر کوفته جرح است که بر آب است و در حجت
عجلت است با را از موده کشته ستم یا بر بار و عن کینه خالص آرایش نموده
بر یک تیر تواری یک سید نموده بر یک سکتور و بر ستم الال می تواند اهل آن زد و عن
یکجا کرده در طرف زودین یک پاس گاندک کفایت مالش نماید که تمام زخم شود
بجوده ادرم و در خوب کوفته بیخیه بر یک صلیحه فزنی عمقه و در آن خود عن
ند که در انداخته یک پاس یا س و پاس دیگر در جانظور از کف جانش دیده
امه آب کجای می شود بوده در طرف چینه یا نقره آب بارند و در حاجت دفع
عدا است چهار روز صحت نمیدانند بریم زنده باشد اگر عمقه یا
بیت العذر یا بر رگ را از دیده بلا نهند و وقت شب از کف نموده
و در حاجت سارده باشند که در حق عظیمه نه از خود ستم نماید
و در آن مظهر یا سکتور در سراط و سبزه و سطل

با جگر ریشتی بر ذخم افتانند و پوندند و عده خون تو غیر از اول بیارند نشن از تو
 بر حیوانی که باشد خشک است بسوزند و خاکستر آن بر ذخم بند خون بند کند عده
 سبک که بر یا نوزده بار یک بار می آید بر عمل هر چه می بینند عده خون بند و جگر با یک
 بر بندند و دولت بر آن بنده دارند از مرد را که دست بر بندند و در بندند و جگر
 بر آن باشد و کشته و از بند میمانند تا که خون یا کرم یا جگر جرات بند شود
 قفس جگر بکند بر آن کند چنانچه معلوم یک است و ما نوزده هم بنده و بگریز
 نوزده در قفس و در آن خراطی سحقی مذکور است زنده از جگر که خون بر جگر بند
 و پوندند عده بر هر گاه جرات بر آن رسد و خون بند نشود که تکلف بسیار
 جگر دو اسودند و داغ دهند شریان را که داغ درین عده می جگر است و داغ
 است و با پدید که بخیر جرات شریان کرده شود و نشان خون شریان است
 که بر قفس بر بند دست خالص بود و رقیق القوام باشد برین که خورد و
 و بازگشته بگریز و در هر یک بچندان بستانند هر دو یکی کرده نوزده بر ذخم بندند
 حوازی جرات از موم بگریزند و قطره سفال گشت حیدر در آتش گرم کنند
 و بالای این سفال موم بن اندازند قطرات که در سفال فرو جگر با بند
 که درین ذخم جگر زین غار خون بسته شود عده نمیدانند
 در جرات بر کند و بندد خون که پیچیدنی است حکم آن را در ذخم
 با سفالین خوردند و خاکستر بار یک بر جرات بندند

موم سرد را

عده باره بنویسد

عقد آنگاه قطعاً رودم از خون حرمی که سر هم آید و در سازند و خون
میشود و عقد چون سر کن تازه کبک که با گرم بر زخم که خوشش بند نمیشود
درگاه خون زخم در شکم مایه شد با نیک که بر روز یکفقد خود آب بر سر
و یکدم چوکی رود آن آید زخم و جوشند یکفقد بهی ساق و ساق در عرق
زخم با بونه تنها بر بدن مانند جبری جوشند عرق بسیار آید دیگر آب
نیک بر بدن مانند جبری جوشند یا شوی که آن و بجز آن بر بدن که می
در ترویج جرحیت در عرق شیر قند را طب لخته یا تری اطراف مایه
از عرق است مخصوصاً در حمیات کثرت عرق حاصله که در دست دایمی
میخواهد و همچنین را در اندک که کنار کوفته در آب بچوشاند و با کش دست
ترغیب در عرق شولک تبر و سفال سبز بر بیان غایبه لیبی با شکر کوفته
و صله که با شکر نیم تولد بخورد تا صفت او در سینه آید که در وضع دارد
عرق جرحیت کثرت جرحیت که سماق یا کرمه برنج بسید که شکر
بر یک بنجایه سفال جوشند از روی عرق سفال سفید زعفران آید که
بالدیو حسن حبه یا کبک ساخته بر بدن مانند آینه صله دهد نرم کند و
اق و بید در سازد و در عرق بوی آید عرق و در سازد و شکر
سفال سفید بریت نرم است بوی آید که در دست آید
بوی کبک سرد صله بوی آید بر مانت آید صفت بسیار
یک گرم از سفال سفید در اندک سفال سفید
کبک بر مانت سفال سفید

شتر با دست که با کلب و بار دغن یکی استعمال کردن که تنه دروغ مو را بجا نشیب
 دارد و طرف چینی که بومی نبود و کجالات خام زردی کند سرد است که صحت او توأم غیر است
 صندل سوره مغز مایه یکی رسم بود و کوزه سفید حله در آن کرده طلد کند بر نخل که از زرد
 است بایستی ادویه هر سوره بقسط حضور در آن کوزه و کوزه غنی است از کوزه و کوزه

از استخوان از جایی رفتن باشد بعد از این روغن نماید از کمال بود صفت دغ بود
 در روغن کوزه ترینه یکی روز اند سیمرک تمام تدارک بود نیم تمام جنبه و یکساک
 و شکر است و یکی کینه کله هم این میزند و در آن شکر است استمیر نیز نه تا کام
 شیر را که سوخته شود و تمغای بی لاند و دوباره در دغ غرق کرده سینه باشد
 زدن خوب با از آن فادق جانند و این را ششم است نیز باید گوشت در

بمک سبوی ترینه و دو با یا اید میا طلا نماید در در افتادن پیدا می
 خز و سقطنه یا سفید است و غصه تو کشته به سیت اصبع بار زنده غور هم
 در زنده سیمه و یک چشم جدا می نماید در دغن که مجد است نیز در دغی در غصه می
 بادا فیه باشد در کوزه ترک سه ماه و یک سیرت و مساوی در شیر کادو یابد

آب کوه شامند در غصه دغن مانند بعد از ترینه سیا ادمه و از کجائی بکشند
 سنا چشمه باشد نیز چنان کند و باید که پس از این به باره ادویه از ادویه
 بر آورده و غصه با دغ بدمند در دغ ترینه تا از پادای بر میزند غصه
 دغ و یکی استخوان را که بر کینه باشد نفع دغ
 در دغ یکی در دغ است

و گوشت در سخنان و پی باشد و عفتو که با در گرفته باشد آنرا نیز دفع کند
اگر چه کینه باشد ها بون بول با آب بنیزد و گرم کرده بمانند های زرد و خوب
و صابون با آب بنیزد و در گرم کرده بپوشاند و آنرا که مویخ را در میزد و در
آوردن آب گرم و بپوشاند و آنرا در کلان است یا سفید و کرم نشسته و تپت زرد
و بر آتش غلغله را گرم نمایند تا در او آمدن شک نماید و روی که برای غیر از سفید
افتادن شخص را از زنجاری یاد و یاد و مانند آن بر شخص بپوشاند تا باشد
در کینه یا سفیدی چسبیده یا خفیه بود و خون نمردن را تا باشد و با سخنان
بیجا است تا بهر و همچنین معفت گشته در بعد بپوشاند که آنرا نرم کند و
بجای آن نشسته شود و در او نرسیده بهار و بلدی نیم یا بسیجی گوشت علیام سفید
نیم با در و سخن گوشت با در و سفید اول و سخن گرم نمایند و در سفید در آن بر یا
سازند پس از دو سه دلیل جدا جدا با یک ساخته و کهنه سفیدی لوده دیگری و
عفتو آن بلدی انداخته آنرا اندازند و بهتر تا که در خود و سخن گوشت که در گرم
گرم نمیکند و در این راهی گوشت فایده بر آنند که بهتر نیز غذا بهر مضر و سی
و مسقوط شود با پی که در شکم کبوتر است و مویهای بر و سخن گوشت که در خود
بودن زردی که در و درم که از گرم و سفید زنده و خون نیاید مثل
فزه است شود و در مغز یا جیب کند سه بار سفید و کهنه سفیدی
جدا در عفتو آن روز خوب با در یک قسم آن سفید
در کینه سفید بود نیم گرم بلدی
در کینه سفید بود نیم گرم بلدی

در کینه سفید بود نیم گرم بلدی

که فریب و مقصد کونست اعضا را از تجربات موزونه است بگردد باو کمان
 تمام کوفته یا کوفته سپاه آینه مقدر یک تواند خورد خورد تا مدت آن
 تا نیم یا در است بهر روز که نخستین به بندگی استخوان شکسته است
 یا از بند بگردن لولدم خوب کشید کجا نگاه داشت تا سه انفور در فرج تا بند
 روز نخستین عصابه یعنی به بدنش نکرده بر عصبی پیچند و ز ناده بود کدی
 از نوبت که مایلش نماند بر نهد تا عصبی را مستقیم دارد و کس است
 جانهاه جو بان بر نهد چنانکه متعارف است و تا دوسه روز نکند
 روز سوم است است نکت میزد یکسره خوب سده بار یک است ایند
 در عصبی برفته حل کند و با دلی یارجه یافته طله نماید و بر عصبی پیچند باز
 همانسان بر ناده تا عصابه را رختا بر نهد و کنگار روز سوم نکند
 و غیره از خبری میزند تا که نوز سوزش اندک اندک کت در نهد بر نهد
 در کت و کت بلیله زینا صفت درم کوفته تا آب بیون کهل کند و در قد که
 بیتر کهل کنند بتر باشد برین مقدار که روشنی حرمت از نیکم و
 کیت م دمنده انان یه ناک نغو سازند و کت و بیون در ان فرج
 شود تا مدت موزونه است ستم انوار نغی سنبله و کت
 اولد و بر بار یک تا ... با بره که با بیان منور محمد ام سده و بیست ام
 و در احد شده ...
 در اول او ...

کوزند باوی و نکست هرته واکر دو اچو من کند رتیه و باوی کوزند و کوزند
غذا سازند و ششتری از نهار بخورند که قی بسیار خواهد آورد و ازین دوا اولی
بسهل بدیدم رتیه و بعضی زاده اعتدال باس بدیدم که نفوس کثرت بود که بابت خواب
خواه دوا نمیکند که نایند خورد سپید تریش بسیار باید خورد که مدتی این دوا آید
که اگر در کام سوزش شد یا بشرد از زیاد و جوانان بخوردند که در دوا سود است
بخت فانه در رتیه یا رسیه نکه را بگویند زنده وریشته میباش تا برین رتیه خورد
که اگر رتیه تر کرده تا زدم نشود صباغ در شیشه معمول الحاکت نمند چنانچه
خدا یا به سهیل رتیه همان خسته بجه چنانچه جمده میبکشد چنانچه زنده برین کام تحمل شود
یعنی سهیل زده دست با لند زدی دو بار در یک هفته صحت کف شود و جویز است
مال کنگنه چو این خواستند اچو در کجایه کپو کوی بر کب خدام تم در توره نمیدام سواد
کپو در سواد و سفال جدا جدا بریان کند که سوخته نشود پس با آب کس نمند
موازنه نمیدام امین خالص در آب قتل سازند و باین آب ادریه زنده و مقدار
کند در آب زنده و کجی رتیه یک با دو حب صبح تمام بخورند و غده زمان دور
با کسقت موقن سواد برین چیز دیگر بخورند اگر نماند این سلفا ادریه است
قی رتیه در سهیل زنده و من جویز نده دوی دیگر هیچ نماند این و مرد است
بر کب کب خدام نمند رتیه که چهار دوا هم قدره در رتیه است و در دوا شود و نور رتیه
جایزه در رتیه کسقت رتیه در دوا هم در دوا
نه در رتیه دوی آن نماند و صفت

بکنند آن گویا بدین سبب خوردند و فرط بدین معنی جهت دفع سمیت
 مرد است با الحمد تا از تریب سانسایه کار بر اندازند و در جوانی هر که
 خصوصاً نازک طبعان و مستغنی تر اندکی شکر و سبب عرق حار و کرب
 و بر باد کسب کند و در شبها که سوره قلدر از نبرد او بر شبها گویند و با آنرا و کف از
 پس آتش نماید که کند روزی در پیغمبر است تا که یک هفته باید کشید و باید که در
 که در روز سوم و چهارم بخت بسیار که هیچ در انتفع نشدند اما بعد از این و در
 در یک روز و اجازت خوردن این دوا و قیامت که هیچ در انتفع نشدند
 و بدانند که لا علاج است نظام خوردن تو از خوردن او و خنک دهان و سر خورد
 با الحمد بدین سبب باید خورد بعد از تناول یکماه و ده روز یا در ترش و خون
 آنچه نظر است بر این سوره در دوی یا در کس و فکند تر بیدار شود و در این سوره
 یکماه هر روز یک سوره یک سوره در روز یک سوره در یک سوره یک سوره
 صبح که نشاند چون نیم با نازیم لا میزد و نوبت در دوی و در جوانی هر که
 بدام بخت بسیار یکماه ناخواه نیم یا در بیدار و بسیار قد سیاه نهد یکماه
 در است اول با جوانی هر که بسیار بسیار یکماه یکماه یکماه یکماه یکماه
 آفرین و بسیار یکماه یکماه یکماه یکماه یکماه یکماه یکماه یکماه
 بیدار و آفرین سوره در جوانی هر که بسیار یکماه یکماه یکماه یکماه
 و از جمله بزرگواران قطعه که در چهار طرف از آن سوره
 نهد در میان حیوانات کثرت

و شیرینی اندند و یکدیگر بخانند ازین دو اعلی است روزی نیک گذرد که در دو
بانه که در نزد تانگه است بر آید بویده پنج گنا و یکجا بوشاند و غوغره فرمانند
یا بگو شانه بانه در یک جعبه غوغره کندین نو خوارند در وقت دهان
ازین یاد در یک سخت پخته در سینه جویست و باید که از اول و دو گنا در دست
سر آنرا در اسازد و در اول یک نیمه در دو صفت است عمل حکا که در یک صفت است
تا یک است بسیار در متعلق از دادن کند و یکدیگر یک اسم الف سفید در آن انداخته
اند که این پودر در اول کرده صلا که می کند تا یک است سه شوه پس غوغره
باید که در سفین کوفته پنجه با این قسم سازند در فضل است پخته هر که از آن کباب
رساند نوی اورنگی گیرد از گزیت اینم جن دست و پا و که در او از کار رفت
یا در کام و قضیب سوراخ افتاده باشد و این پنج صفت در دست است نام
و باید که اول فیمه شود مایه کوزت حیرت بود و چاره بوزد
او این دوا بخورد از ترش و پخته نماید از سر جوان کرد در دو با یک بر طرف
نسخه بسیار در وقت بود است مایه در او چون که گزیتان مایه بوزن یکده
و قند گزیت در دانه چوب خوب مایه در قند خطوط عرقه حله فرو ریزد
تا که بپزد که در یک کباب است فیما و الی که قند بسیار در آن باشد
سه روز متواتر در خوردن مایه یک مایه در کتبه را میورد
در قند سیاه از زنده و حب خسته در آن تار است
بسیار خوردن مایه یک مایه در

و در با انگلیس در نمودن و منور بلاد این شهر تبارک است و بسیار است
ایمن خلفی و در دم قدمه نشاند ام بسته ادعای انراخته است و نیت کثیر
حق کرده باشد و بیدار میگردد شکرت انس کرده و آن دانه که در صحن گفته باشد
یک سینه دندان است و در روز جمعه و شام نیکان حضرت از برای او است و برای
بدر نیز در وقت بیست و پنج بهر کوی کلونی بگردد تا کینا مفت بودی بزند
فی سبیل است انرا ننداشتش بودی تا سه روز یکی جمع و یکی شام باشد
و در روزی تا آب بمون نمائند و بقدار سر کس تو یا سیر سیر نماید
صل روزه طلا نماید و سحاب برای آنکس و جذام و قروح زمین و کاب و سحاب
نور بادم یک صاع ترازی یک سده هم مقلب ضمیری که ترا اندودت
ترید سیر بر یک نیم دام غار یقون بود که بیشتر کرده در سه روز غرق و کوه
هم یک دو دام کا فود جدید و اسقویا مستوی بر یک یک دام تا کینه سحاب
به لیون و صفا بکشد و تا نته بیخته بهم آینه تباب بمون از آن در بود
سازد و پارس کوفی است و بیاید نند بودی که ز ان ترک و در زمین
سوزیده بود و تا آنوقت هر سه سوزیده جلد بر او کوفته پنجه بانه سیر سحاب
که ننداشت و تا آنکه در قروح جوید صحت که بکنند و با قطع فیه حال کوفته
را کوفه که نته جابر بود و صبح سوزیده جلد بر او کوفته سوزیده باد
مطعم یک یاد و صبح خورد و با یاد و صبح خورد و با یاد و صبح خورد
در سیر سیر ترا

روز شنبه در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
دیگر روزها که در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
غدا که در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
بعد از این روزها که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
روز شنبه که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
روز شنبه که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در

(۹۶)

از آنکه در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
دیگر روزها که در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
غدا که در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
بعد از این روزها که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
روز شنبه که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
روز شنبه که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در

چهارم روز و در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
پنجم روز و در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
ششم روز و در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
هفتم روز و در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در
هشتم روز و در وقت صبحی که در این وقت با آنکه زدن شود در حاجت افتد و در

از دست گرفته پیغمبر کیونکه کثیر نصف وزن شکر تازه و تخم کدو نیم
کلاف مالند روزی چند مرتبه چرخش با این دو بر کعبه کند بر خورد یا بیرون
ز بهار مغیبه از آن مسموم کند و شکر و روغن حیوانات را سود دارد و چرخش
تخلی که نهی بسیار که گوشت بریان کند بر روغن کاه و یا دیگر روغن است این
نوشته اند که آنکه فی خواهد کند باز دهند تا یکماه سه ماهه خورد شود
و در فی که زهر بار را سفید است محمود زمین مار جا بگاه نمیش خورد و با کعبه
بند پاک و پنج نیمه با آب سبزه مار زنده را نمیشند و این
از هیچ قبول نهی او به مویست یا در هیچ سفید بسیارند و از سینه پاک پس
بست و یکبار سفید و بند پس آنرا در چشم بکشد یا ناله کند
ز زهره در شعله و مار زنده را که بهوش نشاند تا بماند زهرت و در وقت
کافه یکبار در آب جگر کشد و نمیشاند زهره در در وقت که زهره
کاه و اس گشته در کاه نمیشاند زهره مالند در و در شعله و در وقت که زهره
خود آری چون بجای آب سبزه کاه
بند پاک که در دای پنج کعبه بر کعبه
ممانند و در دای جگر کشد زهره مسموم نمیشند
دری جگر کشد فی زهره بر وقت که
بند پاک که در دای

در باره و در شوق دائمی نغمه بخت خود میریزد و میوزند و در آن برجای از دم
نویسه مساند و ایستیم تو هم بنده ام ساید با بار کسب شده و لیون ما بریده
و گاه در زمین بر کعبه در زمانه تا بگذرد و در فایدهها را بنی آورد و در این وضع
بیر چون دوست دارد بگیرد و در کف دست مالند و در بعضی راهها میزند که مسافت
بمالند تا بوی آن بریاض براید از هر کزوم بر باید و در تخم تبه یعنی نوبه
در کبوتر و کوزند و قدر آب اندازند و بدست مالند بروح میگردانند

(97)

و چون شد بار کعبه و در بر خورده از جسم هوشمند شد تا به
از شکر که بسیار شوی که آب بماند آب بنویسند و زنده باشد
تا شکرش خفتن شکر ما از دست که جوش آب بر رو بر اندازند
و باید کرد و دیگر از کزنده بیورش شود باید اورا بنشاند و بر شکر
باندی با این نغمه بجز که دست با اندازد که انقدر ما حوض نمیدانند
چرا که کوزند اما کسب ساخته در سما بالند تا که فی آغاز در حوض
خواهد بود را وقت زدن خواهد بود و باید که در تخم و بجز آن
بر چشم بندد از نار و آفت و در چشم محوطه نازد و دیگر از کوزنده بجز
کسب نوزاد و نوش شکر در خواهد آمد به زبر او و در آید از آب پس
در میان او و جگر کند بر کزنده و بگوید و طلب نمدانند از کوزنده
تا چیدن و اینست در چشم که در جوش نمیدانند و
بافت روزی و در چشم نماند و طلب

سینه و لب نماند و ای که با او از حیرات نوزسته است بکشد سه ماه که یا
نشود و خالص مساوی آن جفته کلی با بیان میجویند اگر آنکس نبیند باشد
پس بر آنم گفته درود است و این ده کند که کف دست با جامه نالده بسیار خندانند
با بدن کردن در ساعت چنین گویند و جویند درود است که از زهر گرم و در دست
در موضع از دم زیند اگر بسیار نماند در دست نه نیز بر خواند و نیک
از چشم از آنکه از سود و بر این نیک است از نیک است و بر او بار گفته است که گفته
خورا نماند از زیند که در دست نماند که در دست نماند که در دست نماند
و با سر که آینه خورند و تبادل سینه و از آنکه گفته است این خون سودمند است
منی کلی که نماند از این کانی است با آنکه برکت بگویند و شیره او دانه تا کف است
و در توله سر که مخلوط نموده باشند و انگشت و در این نهاد می کنند و بالدی آن
منی که نماند که آتش بد و بعد از آنکه سینه او را خورند و از این لاتی لاتی آدمی
کند و با ما فخر آدمی که رسد میان کوه می و در این است و بشده آینه نماند و در
فانند و در آن بیاید و کف دست و انگشتی رسند از دندان و فاش آدمی زیاد فو کند
نیکوتر رفته یا سینه مالد آنقدر که میان سنو از آن آب در دست نماند که در
سینه مالد و باقی آن خورد در بار و نیره و در شوه از زهر گرم و در دست
مخبر فو کند نماند که سینه خورند و بر سینه طلا نماند و اگر در مناف هم رسد
و در این است که در دست نماند که سینه مالد آنقدر که میان سنو از آن آب در دست
و در این است که در دست نماند که سینه مالد آنقدر که میان سنو از آن آب در دست
سینه طلا نماند خورند از این که در دست نماند که سینه مالد آنقدر که میان سنو

(98)

بجای برکت خانیه زمانیه مجبور خانیه نشانی شود صاحب کجی یاد آورده این که حکایت
طوریست که در قوم گفته که جوجه دو قسم است یکی آنکه برتد و شایخ لوسری می آید
در بنیامین نفوذ دارد و خود نویسیست علی مترش آنست که در وقت شش ماهگی
در کار برکت آنجور کول کند بر کاره شود و باید که صوان خادم یازده باره بخورد و بکند
بگذرد گفتند دو دم آسوده باب شیرام بقدر کلسه بخورد تا می گوید در این دنیا
نشان می دهد که در صلیق کرده قی فانیته تا سوی را هر صوان سپردن آنکه در یک کس
کوته بیهوشی را که نام تارند نه شوند سوی آر کرد و دیگر یابی جنبه است چاره
خوردن سوی آنچه که باشد در صوره یا امعا یا جنبه جسمیده روز دوم یا سوم در خانه
ببرون کشید و در زیر مشرق برار در کف تریاق فایق نیم رسد و در کله دو نیم جو
آب سیون بکجا اول تریاق خورد بعد باید نخل خورد بالذی آن آب همچون خوشه
در زیر پنجه جدا فر که مزی اینگونه که با یک مدانه خود خوشه در حیوان
است زانکه اگر پنجه در موزه نوره نشود ما بکر آن تا تخم آن یا کتان سهاقی
همان پنجه بنه با کرات باسه داد که در دست بنه نادر در دست در موزه است
یغنی که در یادیده در غایت شود نفوذ در در در کباب لیون بخورد و در
باوی تا خام خوردن شیر بود و در این دست بر دو در کردن است باب بنظره در غلک
در این اصلاحه داشته وید قدر از کوبار خوردن خود است خرد یا جلود کوزانه
در شش و یا در شش و در شش میایه و در شش میایه وید موکب شش کراسه در دست
سه و یا در شش و در شش کوزان کرات در شش کراسه در دست
در شش کراسه در دست کراسه در دست کراسه در دست

سمعناست مندرست...
 غذا با باد بخورد این دو معنی است حسب نوع مقننه یا شیر کارد و سبوق کند
 با آنکه سبوق بعد از احتیاج مانند شکر با آن بزرگ بود در مقدار وقت و خوند شیر
 بشکر سبوق مغز بادام فندق و مغز فستق من که در هر یک است درم که سبوق درم
 سبوق سبوق کوفته بنوعی هم که سبوق سبوق درم تدریج کند سبوق سبوق
 بجز در زمان تندرست سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق
 گرم گوشت و شکر من بر او سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق
 کافور بگذرد فو که کند سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق
 آن سبوق
 زلفت سبوق
 بی سبوق
 بگوشت سبوق یا آب بود در وقت ماند بگذرد سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق
 سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق
 سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق
 در آن سبوق
 بر سبوق
 در آن سبوق
 در آن سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق سبوق

(99)

در درم زنجیره

در درم زنجیره

تولدت در شهر کربلا از جانب بسته منور علیه فضل مدار غمگین را که گفته
میگفته بود که من نیز تا یک هفته نتوانم خوردن در زمان شوره کشاکش که در دست
کرد و در این باره را در سینه نوشتند و نوشتند تا یک هفته این کار کند بعد
در این سه دم گفته اند درم نماند تا امروز بخورد و حلق است که تا یک دیگر
بنویسم اگر بیهوشیت بعد فراده عدد در سه یا در آب بنویسند و صافی آن
گیرند و با عسل باقیه مقوم سازند و بنهند آواز صاف کرد و این غلیظ را در
روی اوغن حقیقه در روغن یا در آب بجا کرده غرغره کند فساد صوت که بسبب بیهوش
بوی دفع کرد و نیز با آب بنهند بزغره کردن مضموع صلیق است که از آن خطی اولی
و عسل و کبریا نوشا در خود برزق است قطن بود خدا بر او سو او و تحریر با کسر
ز دل بیگفت عوینها غرضه که با وجود است در آن در تحریرها کتاب
ز لیل الخطی غرضه صافی صبر است و الا حصی و الا تریه است و است
و در عینه کیف فانه می و لا بیعی اثره و هو حسن ما کشف لغرضه شب میاید
عنه من کبریت امین افرا سو و امیر محی کمال الحزن بصرا المریم بعد تلفظ
با حقیقت به اطل تخم یک بالادوس التاریخ تحت بر دل و لا بیقه را تر اثره
استراحتی من کتاب سفیداج الرصد و سنو جری احمد سو او و صدق
و کیفی اطل و الازاد و سو و صادق و اثره و یحیی علیه الماء و کبر
طرف حکم تخم ظاهر بود که است و تبرک است و کیف خطی از آن در سار
که در...

بر وجه خوانند و رنگارنگند بسیار که در بیدارند بیداره یا سمر که ترش شسته در میوه می آید
 و اول سبید بیارد یا شیره ده بیون کاغذی در کبرل می کشند و بی میوه غیره
 نوشته اند و در برکتش که کم کند سه نقش در کلان بیدار کند و سه بیون در میان
 یا خود یا تخم معصوم در شیر که کند یکشنبه روز دوشنبه که گوید که از آن
 می خورد بیون میوه صید از یکد بار یک است و در وقت بیدارند و غیره کرده مان
 آن مان یا نیزه نموده کرده اند از ترس مرغی که زدن کجور و در اندک زمان بیون
 شود ز برین باز مانده شسته که کم نمی آید بر سات بر بر کند و سه شسته
 بر قدر که خوانند بگردیم که گندم یکجا کرده در آن اندر که بدارند تا زمانه که صافی تمام
 نبردشوند چون دو سبک کلک است در جز که آن گندم مذکور باشد بهر خود
 کلک است که کتاب برین نوار در حرفی و در کلاه و بی سینه خوب
 بوه چون بلیا بر بیدار نیم یا و بیع بر ار او که بیدار نیم یا و بیدارند
 نیم یا و باره بر دوطرف در سخن خوب سازند و بیون از او آن باره بگسترند
 و دوطرف تو نموده در در کسری او چون سوسه موه اند تا در اع میشتند
 در او و در در آب بسیار بگویند تا از کوه و آب بیدار کند از این باره از در بده
 محتوی بیون را در در هر مصلحت از آن از آن بگویند تا باره سیاه کرد در در کسری
 حدیث این باره را که خوب بگردانند تا در برین باره باید خود آوردن
 و کشت آن گندم بدارند و صفا باره را آورده مان بهر کسری که صاف کرد
 مانند و در آن مانده که گندم

تاریخ مقدمه است تمام شد نسخ و جوات بگری من تقیفت محمد اکبر و زشت است
عنوان اول در مقدمه و بلع الحظان الوفا من در حاشیه که سیدیم فی الزمان هم شده
دست خط خود و غیر تقییر تمام در تیر و ده هجرت حسین اینم فلام محمد سید محمد
الکتابت بکورد از خند و زخمی ایام بود بر این یا منی طر حاشیه کبریا
بقول این تمام کسر یافت تاریخ اول به از منی کبریا یاد است و قس
کتابت بکورد بجز ۶۲ است بر که خوانند ما طبعه در ام یاد که مرز که کار در
بدرین تاریخ اینم کسر در نویسنده خوانند که کتب را با من تمام شده

برای دفع جراه این دسود شریف
بیت ویر با
وینو شان انشاء الله صحت بشود

بسم الله الرحمن الرحيم
السلام على سيدنا محمد وعلى آله
سيدنا محمد بن عبد الله
الذي بعث في الدنيا الى نبيها
ذوق الى بقائه و...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

بِحَبْلِ دَرَاهِمٍ وَالْوَلَوِّ أَيْمٍ وَالسَّرَّامِ وَبَارِكْ وَ

بَارِكْ بَارِكْ بَارِكْ بَارِكْ بَارِكْ بَارِكْ بَارِكْ بَارِكْ بَارِكْ بَارِكْ

بِاسْمِهِ عَيْدٍ نَمَازِ فَجْرِ خَوَانِدَه بَرُوچ بِدَفْتَرِ قَبْرِ سَمْعِي

مَكْدَانِد

بِرَارِ وَبَانُوشَه وَرَكْمَلُوه بِنَد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّتِي بَحْرُ مَمْتِ حَفْرَتِ حَوْلِهِ مُحَمَّدٌ صَادِقُ ائِمَّةِ

لَقَدْ سَمِعْتُهُ سِرِّي اِمْرُونَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ

Handwritten notes in a rectangular box, including the number 101 and some illegible text.

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header.

Main body of handwritten text, appearing to be a list or series of entries, possibly in Arabic or Persian script.

